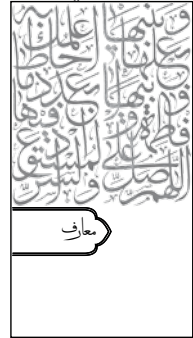




- ۶ وقایع ماه جمادی الثانی
- ۱۸ خطبه فدکیه حضرت زهرا
اصول ثابت انسانی،
- ۳۸ نیاز انسان معاصروالگویی فاطمی
- ۴۳ رنج های فاطمه (ع) از زبان علی (ع)
- ۵۲ فاطمیه، غفلت ها و حساسیت ها
- ۵۷ عصمت حضرت زهرا (س)
- ۶۱ زن در منظر اندیشه ترقی
- ۸۴ دختر فکر بکر من
- ۸۷ زندگی نامه حضرت ام البنین (س)



زاد

کتاب ماه
اسفند ماه هزار و سیصد و نود و شش

جمادی الثانی ۱۴۳۹ هجری قمری



۱۳۰-۱۰۴

پرسش و پاسخ

۱۳۲

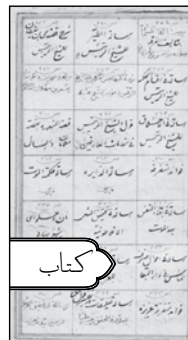
نظامی گنجوی

۱۳۸

خواجه نصیرالدین طوسی

۱۴۹

امام خمینی از ولادت تا رحلت



۱۷۲

معرفی کتاب (الکافی)



ابتدا

ماه جمادی الثانی را می توان ماه فاطمی نامید . سال روز شهادت و ولادت بانوی نورانی در ابتدا و انتهای این ماه واقع شده است . در تحلیل شخصیت زندگی کوتاه آن موجود مقدس ، شرایط زمانی و مکانی آن روزگاران می تواند به کمک پژوهندگان ابعاد شخصیتی آن بانو آید .

در محیط جزیره العرب در زمان بعثت و نبوت نبی مکرم اسلام ، آداب و رسوم و عقایدی حاکم بوده است که نشانه فرهنگ و تمدن ساکنان آن خطه از گیتی بوده است . نمایش قدرت و ثروت بدور از اندیشه و فرهنگ ، نمودی از ارزش های حاکم بر زندگی مردمانی است که عرصه حضور دین کامل و پیام رستگاری خدای مهربان برای بشریت می باشد . نوع نگاه اعتقادی مردم و حکمرانان ایشان در زمان ظهور اسلام ، به نحوی بروز دارد که کمترین نشانه از بهره از عقل و اندیشه را ترویج می کند .

ارزش های موجود در جامعه عرب منافات جدی با نیازهای فطری بشر داشت ، لذا یگانه پرستی و تجلیات معنوی شعار و هدف دین اسلام و نمایه آن شخصیت استوار پیامبران ، تلاش می کند نوع بشر را به محیط رشد و کمال معنوی رهنمون شود .

در آیین نورانی اسلام پیامبرش را الگو و نحوه سلوک و زندگی او ، طریقی برای پیمایش راه زندگی معرفی می شود . شخصیت اصلی دعوت کننده به مسیر رشد ، بایستی استعداد های انسانی را هدف دار و در دسترس معرفی کرد . زندگی روزمره و مناسبات انسانی با افقی بالاتر از زندگی بشری صرف ، مسیر تعالی قرار می گیرد .

شخصیت پیامبر اسلام را با تمام ابعاد وجودی او بایستی دید . پیام او ، هدف او ، راه او ، خانواده و حواریون او و تلاش او برای به ثمر رساندن این هم ، خود نوعی تبیین شعارهای اوست .

نمی توان پیامبر اسلام را منظر نظر قرار داد و خانواده او را نادیده گرفت . در ادبیات و سلوک نورانی آن حضرت ، حرمت بانوی نورانی و دختر مهربان او که عنوان ام ایها را مدالی بر افتخارات دیگرش به همراه دارد . در مسیر بندگی و تعالی و کمال رفتارهای انسانی و زندگی زمینی آن حضرت قطعه ای مشخص و جهت دار است . زندگی کودکی در کنار پیامبر و جوانی و همسرداری و فرزندآوری و تربیت فرزندان تا دغدغه مندی نسبت به جهت گیری های سیاسی ، اجتماعی زمانه حضرت زهرا (س) گوشه ای از قدر و شان والای مادر نورانی اهل بیت را نمایش می دهد .

فاطمه (س) را باید شناخت چه آنکه طریق هدایت از دامن پر ثمر و خیر کثیر آن نشات می گیرد . فاطمه (س) فاطمه است و آزمون داده است و محنت کشیده ، و امید شنیدن پیام (این الفاطمیون) در صحنه روز داوری آرزوی هر صالح طریق معرفت الهی است .

باسپاس

تدوین کتاب ماه تبلیغ

وقایع ماه جمادی الثانی

جُمَادَى الثَّانِيَّةِ

دوم جمادی الثانی

مرگ هارون الرشید

در دوم جمادی الثانی سال ۱۹۳ هـ.ق هارون الرشید، در روستای سناباد توس در ۴۴ سالگی به جهنم واصل شد. مدت خلافت او ۲۳ سال طول کشید که در این مدت اختناق و استبداد و خودکامگی وی سراسر ممالک اسلامی را فراگرفته بود و تعداد بسیاری از علویان در مدت حکومت وی به شهادت رسیدند. (۱)

از بزرگ ترین جنایت های هارون، زندانی کردن هفتمین حجت خدا، حضرت امام کاظم (علیه السلام) بود که سال های متمادی آن حضرت را در زندان های تاریک بغداد حبس نمود و بالاخره آن حضرت را مسموم کرد و به شهادت رسانید.

سوم جمادی الثانی

شهادت حضرت صدیقه طاهره، فاطمه زهرا (ع)

بنا بر روایات مشهور در سوم جمادی الثانی سال ۱۱ ه. ق یعنی ۹۵ روز بعد از رحلت جان گداز پیامبر گرامی اسلام (صلی الله علیه و آله و سلم)، شهادت حضرت فاطمه زهرا (علیها السلام) واقع شد. (۲) بعد از رحلت رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) سه بار به خانه ی دختر گرامی آن حضرت، هجوم آوردند و در هر بار به طریقی نسبت به ساحت مقدس اهل بیت (علیهم السلام) جسارت نمودند. در یکی از دفعات در خانه ی حضرت فاطمه (علیها السلام) را به آتش کشیدند و با این که می دانستند آن حضرت پشت در است، با لگد و فشار در را باز کردند و میخ در، سینه ی آن مخدره را آزد که در این بین جگر گوشه اش حضرت محسن (علیه السلام) به شهادت رسید.

آن گاه حضرت امیرمؤمنان علی (علیه السلام) را با سر و پای برهنه و دست بسته به طرف مسجد بردند تا از او بیعت بگیرند. حضرت فاطمه (علیها السلام) پیش آمدند تا از بردن آن حضرت جلوگیری نمایند که مهاجمان با تازیانه و غلاف شمشیر آن بانوی بزرگوار را از امیرمؤمنان (علیه السلام) جدا نمودند. (۳) پس از وقایع دردناکی که بعد از رحلت پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله و سلم) به وقوع، پیوست حضرت صدیقه ی طاهره (علیها السلام) با بدنی مجروح و دلی شکسته و محزون به کنار قبر شهدای احد می رفتند و برای مظلومیت و غبت جانشین به حق پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) و شوهر گرامی اش حضرت علی (علیه السلام) می گریستند، تا این که آهسته آهسته درد و جراحات آن حضرت بیش تر شد. از آن به بعد نزدیک مدینه زیر درختی می نشستند و گریه و ناله می کردند که منافقان آن درخت را هم بریدند. بعد از آن امیرمؤمنان (علیه السلام) در آن جا سایبان ساختند که مشهور به

«بیت الاحزان» شد. (۴) روز به روز بر شدت بیماری آن بانو افزوده می شد. سینه و پهلویش شکسته و مجروح، شهادت جگر گوشه اش محسن، و بالاتر از این ها غم مظلومیت امیرمؤمنان (علیه السلام)، کار را به جایی رسانید که آن حضرت در بستر بیماری افتادند و بالاخره نود و پنج روز بعد از رحلت پیامبر گرامی اسلام (صلی الله علیه و آله و سلم) در حالی که هجده سال بیش تر نداشتند، به شهادت رسیدند.

خاک سپاری شبانه

روز شهادت حضرت فاطمه (علیها السلام)، مدینه مثل روز رحلت پیامبر خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) شده بود. چشم کوچک و بزرگ از زن و مرد یک پارچه گریه و اشک بود؛ لیکن بدن مطهر آن حضرت را بنا بر وصیتشان شبانه غسل دادند و شبانه به دور از چشم همگان تشییع نمودند و به خاک سپردند. در مراسم تشییع آن مخدیره از اصحاب جز سلمان، ابوذر و مقداد و عمار کسی حضور نداشت. امیرمؤمنان علی (علیه السلام) در بقیع چهل صورت قبر ساختند و بر آن ها مقداری آب ریختند. فردای آن روز منافقان قصد نبش قبرها را نمودند تا قاتلان آن حضرت بر پیکر مطهر دختر پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) نماز بخوانند! ولی حضرت علی (علیه السلام) به آن ها اجازه ندادند. (۵)

دهم جمادی الثانی

درگذشت مستنصر بالله عباسی

در روز دهم جمادی الثانی سال ۶۴۰ هـ. ق مستنصر بالله سی و ششمین خلیفه عباسی، درگذشت. وی هنگامی که به خلافت رسید بر خلاف شیوه ی پدران خویش بنای عدل و داد نهاد و به اهل علم بسیار احترام می گذاشت و نیز در بنای مساجد، و تعمیر پل ها و راه ها نقش داشت. او در شهر بغداد در طرف شرقی رود دجله، مدرسه ی بی نظیری بنا کرد و چهار مدرس برای آن تعیین نمود تا به چهار مذهب درس گویند. هم چنین لشکر عظیمی در حدود صد هزار سواره برای جنگ با تاتار گرد آورد که توانست آن ها را نابود سازد. (۶)

سیزدهم جمادی الثانی

وفات حضرت ام البنین (ع)

در سیزدهم جمادی الثانی سال ۶۴ هـ. ق حضرت ام البنین (علیها السلام) همسر گرامی امیرمؤمنان علی (علیه السلام) و مادر بزرگوار حضرت قمر بنی هاشم (علیه السلام) رحلت فرمودند. (۷)

امیرمؤمنان علی (علیه السلام) پس از شهادت حضرت فاطمه زهرا (علیها السلام) به سفارش برادر خویش عقیل که به خاندان ها و انساب عرب به خوبی آشنا بود، با فاطمه ی کلایه ازدواج کردند و از این بانوی بزرگوار چهار فرزند به نام های عباس، جعفر، عبدالله و عثمان به دنیا آمدند که جملگی در واقعه ی عاشورا به شهادت رسیدند.

حضرت ام البنین (علیها السلام) پس از اطلاع از حادثه ی عاشورا همه روز به قبرستان بقیع می رفت و در رثای فرزندانش آن چنان جان سوز مرثیه می خواند که مردم در اطراف او جمع می شدند و تحت تأثیر جملات او قرار می گرفتند. نقل شده است که مروان بن حکم با آن همه قساوت قلب، هنگامی که اشعار و مرثیه های او را می شنید، می ایستاد و گریه می کرد. گریه وزاری آن حضرت مداوم بود تا بدرود حیات گفت و به سرای آخرت پیوست. (۸)

بیستم جمادی الثانی

ولادت با سعادت سرور زنان بهشت، حضرت فاطمه زهرا (ع)

در بیستم جمادی الثانی سال پنجم بعثت، حضرت حورای انسیه، فاطمه زهرا (علیها السلام)، مادر دوازده اختر تابناک امامت و ولایت در مکه ی مکرمه چشم به جهان گشود و هستی را به نور جمالش منور ساخت. (۹)

چنین نقل شده است که در شب معراج خداوند سببی به پیامبر گرامی اش هدیه داد که از بو و رنگ آن ملایکه تعجب کردند. خداوند امر فرمودند تا پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) آن را میل کنند. هنگامی که آن حضرت سیب را شکافت، نوری از آن درخشید. جبرئیل گفت: «بخور یا رسول الله، که این نور فاطمه،

دختری است که از صلب تو خارج می شود». (۱۰)

جبرئیل در دهم شعبان سال چهارم بعثت به پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) ابلاغ کرد که تا چهل روز - به عنوان مقدمه ی حمل حضرت زهرا (علیهاالسلام) - از خدیجه کبری (علیهاالسلام) کنارگیری کند. از این رو آن حضرت تا چهل روز روزها را روزه می گرفتند و هر شب هنگام افطار به خانه ی فاطمه بنت اسد (علیهاالسلام) می رفتند و با غذاهای بهشتی افطار می نمودند تا این که در شب چهلم دستور رسید که به خانه ی خدیجه (علیهاالسلام) برو که خداوند به ذات خود سوگند خورده که امشب از صلب تو ذریه ی پاک بیافریند، پس آن حضرت از جابرخواست و به خانه ی خدیجه (علیهاالسلام) رفت. (۱۱)

- دوران حمل

حضرت فاطمه (علیهاالسلام) در دوران حمل از داخل شکم با مادر خویش صحبت می فرمودند و او را دل داری می دادند و به صبر و پایداری دعوت می فرمودند. رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) به خدیجه فرمودند: «جبرئیل به من بشارت داد که این مولود دختر و وجودی پاک و با برکت است. خداوند متعال نسل مرا از او قرار می دهد و از نسل او امامانی در امت قرار خواهد داد که بعد از پایان یافتن وحی او، جانشینانش در روی زمین باشند». (۱۲)

تاریخ چنین آمده است: هنگامی که آثار وضع حمل در خدیجه ظاهر شد، سراغ زنان قریش فرستاد، ولی کسی برای کمک او نیامد؛ چرا که آن ها به ازدواج خدیجه با پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) راضی نبودند. خدیجه از این برخورد آن ها غم ناک شد که در همین حال چهار زن بلند بالا و سراسر نور بر او وارد شدند و گفتند: «ای خدیجه! غمگین مباش که ما فرستادگان پروردگارت هستیم؛ ما خواهان توایم. من ساره هستم، و این آسیه دختر مزاحم و هم نشین تو در بهشت و این مریم دختر عمران و این صفورا دختر شعیب است؛ خداوند ما را به نزد تو فرستاده تا تو را یاری نماییم».

- فاطمه به دنیا آمد!

حضرت خدیجه کبری (علیهاالسلام) فاطمه زهرا (علیهاالسلام) را پاک و پاکیزه بر زمین نهاد؛ در این هنگام نوری از وجودش درخشید که تمام خانه های مکه را روشن کرد و این نور در شرق و غرب درخشید. آن زنان که به یاری خدیجه (علیهاالسلام) آمده بودند، مولود را با آب کوثر شست و شو دادند و در پارچه ی سفیدی که بوی مشک و عنبر از آن ساطع بود پیچیدند. هنگامی که فاطمه

لب به سخن گشود، چنین فرمود: «اشهد ان لا اله الا الله و ان ابی رسول الله سید الانبیاء و ان بعلی سید الاوصیاء و ان ولدی سید الأسباط». آن گاه به یکایک آن زنان بهشتی با اسمشان سلام کرد. آنان بر چهره ی او تبسم کردند و در آسمان نوری درخشان پدید آمد که ملایکه تا آن روز چنان نوری را ندیده بودند؛ لذا نام آن حضرت را «زهرا» گذاشتند. (۱۳)

بیست و یکم جمادی الثانی

وفات حضرت ام کلثوم (علیها السلام)

روز بیست و یکم جمادی الثانی سال ۶۱ هـ. ق، یعنی چهار ماه پس از بازگشت کاروان حسینی از کربلا به مدینه، حضرت ام کلثوم دختر گرامی امیرمؤمنان علی (علیه السلام) رحلت فرمودند.

صاحب ریاحین الشریعه می نویسد: «امیرمؤمنان (علیه السلام) آن مخدره را به عون بن جعفر طیار تزویج نمود».

حضرت ام کلثوم (علیها السلام) در واقعه ی جان سوز کربلا حضور داشتند و در روز عاشورا در کنار خواهرشان، حضرت زینب کبری (علیها السلام)، و دیگر بانوان به محافظت از کودکان و بازماندگان کاروان حسینی پرداختند. خطبه ی ایشان در کوفه و مجلس ابن زیاد و اشعار آنحضرت در قادسیه و قنسیرین و مرثیه های آن مخدره در روز اربعین و بازگشت به مدینه، همگی بر عظمت و شجاعت آن مخدره دلالت دارد. آن بانوی بزرگوار سرانجام بعد از چهار ماه از ورود به مدینه با دلی سراسر غم و اندوه در مصایب کربلا به ویژه شهادت سالار شهیدان حضرت اباعبدالله الحسین (علیه السلام) رحلت فرمودند و در مدینه به خاک سپرده شدند. (۱۴)

بیست و دوم جمادی الثانی

مرگ ابوبکر بن ابی قحافه

در روز بیست و دوم جمادی الثانی سال ۱۳ هـ. ق ابوبکر بن ابی قحافه در ۶۷

سالگی مرد (۱۵). او نخستین کسی بود که بعد از رحلت پیامبر گرامی اسلام (صلی الله علیه و آله و سلم) به انتخاب اعضای سقیفه ی ننگین بنی ساعده به خلافت رسید. این انتخاب به گونه ای بی حساب بود که عمر با آن که خود عصر اصلی جریان سقیفه بود می گفت: «بیعت با ابوبکر امری بدون تدبیر، مشورت و دقت و مشورت و دقت و همچون زمان جاهلیت بود که خداوند مسلمانان را از شر آن حفظ کرد! هر کس چنین کاری را تکرار کرد او را بکشید!» (۱۶)

مدت خلافت غصبی ابوبکر دو سال و چهار ماه به طور انجامید که در این مدت جنایت های بزرگی مرتکب شد که قلم از ذکر آن قاصر است که از آن جمله می توان به این موارد اشاره کرد:

۱. غصب خلافت؛
 ۲. اذیت و آزار پاره ی تن پیامبر خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) حضرت فاطمه زهرا (علیها السلام)؛
 ۳. غصب فدک؛
 ۴. ساختن حدیث جعلی «انا معاشر الانبیاء لا نورث ما ترکنا صدقه» و نسبت دادن آن به پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم)؛
 ۵. تخلف از لشکر اسامه و ناراحت کردن نبی گرامی اسلام (صلی الله علیه و آله و سلم)؛
 ۶. آتش زدن احادیث پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم)؛
 ۷. دستور هجوم به خانه ی حضرت زهرا (علیها السلام) در جریان سقیفه؛
 ۸. سکوت در برابر جنایت فجیع خالد بن ولید و... (۱۷)
- چنین نقل شده است که ابوبکر قبل از مردن، عثمان را طلب کرد تا درباره ی خلافت وصیت نامه ای بنویسد تا پس از او خلافت از آن عمر بن خطاب باشد! ابوبکر کلمه ای گفت و بی هوش شد؛ بقیه را عثمان از پیش خودش نوشت که امر خلافت پس از ابوبکر با عمر بن خطاب است. هنگامی که ابوبکر به هوش آمد، عثمان را دعا کرد که آن چه او می خواسته نوشته است. (۱۸)
- باید پرسید: چرا آن هنگام که پیامبر خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) در روزهای آخر عمرشان کاغذ و قلم خواستند تا بار دیگر وصی بعد از خود را معرفی نمایند، برخی نسبت هذیان به آن حضرت دادند و با ایجاد سرو صدا مانع از این کار شدند؟! چنین نقل شده است که ابوبکر هنگام مرگ، بر اشتباهات و جنایت هایش تأسف می خورد که از آن جمله بارها می گفت: «ای کاش خانه ی فاطمه را تفتیش نکرده بودم». (۱۹)

بیست و هفتم جمادی الثانی

۱- شهادت علی بن محمد باقر (ع)

۲- شهادت امام هادی (ع)

۱- شهادت علی بن محمد باقر (ع)

روز بیست و هفتم جمادی الثانی سال ۱۱۶ ه.ق، ابوالحسن علی بن محمد الباقر (علیهما السلام) در اردهال کاشان به شهادت رسید. (۲۰) چنین نقل شده است که عده ای از دوستان و شیعیان اهل بیت علیهم السلام از اهالی کاشان نامه ای خدمت امام باقر (علیه السلام) نوشتند که چون ما از شما دور هستیم یکی از آقا زادگان خود را برای راهنمایی و تربیت و تعلیم احکام به دیار ما بفرستید. امام باقر (علیه السلام) فرزند بزرگوار خویش، جناب علی بن محمد (علیهما السلام) را به جانب آن ها فرستادند.

هنگام ورود آن حضرت به کاشان استقبال بی نظیری از ایشان شد که نوشته اند در حدود شش هزار نفر از مردم برای استقبال از آن سلاله ی پاک خاندان پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) جمع شده بودند.

آن جناب در مسجد کاشان مشغول به هدایت مردم شدند و شیعیان از شهرهای اطراف نیز برای دیدارش به آن جا می آمدند و کرامات زیادی از ایشان مشاهده می نمودند.

آن بزرگوار نامه هایی برای پدر بزرگوارشان به مدینه نوشتند و از حالات خود و شیعیان برای آن حضرت گزارش دادند.

بالاخره دو سال پس از شهادت امام باقر (علیه السلام)، جناب علی بن محمد به همراه عده ای از دوستان و موالیان و منسوبان آن حضرت مورد حمله مأموران حکومتی قرار گرفتند که همگی به شهادت رسیدند. (۲۱) هم اکنون بارگاه باشکوه جناب علی بن محمد در اردهال کاشان محل زیارت عاشقان و ارادتمندان خاندان رسالت و ولایت می باشد.

۲- شهادت امام هادی (علیه السلام)

بنابر روایتی در بیست و هفتم جمادی الثانی سال ۲۵۴ ه.ق امام هادی (علیه السلام) در ۴۲ سالگی به دستور معتز عباسی مسموم شدند و به شهادت رسیدند و در خانه خویش در سامرا به خاک سپرده شدند. (۲۲)

بیست و نهم جمادی الثانی

۱- هلاکت ولید بن یزید

۲- وفات حضرت سید محمد فرزند امام هادی (ع)

۱- هلاکت ولید بن یزید

روز بیست و نهم جمادی الثانی سال ۱۲۶ ه. ق. ولید بن یزید - یکی دیگر از خلفای بنی عباس - در جریان جنگی که بین لشکریان او و سپاهیان یزید بن ولید صورت گرفت به صورت ناگواری به هلاکت رسید. (۲۳)

نیز نقل شده است که ولید مردی ملحد و معروف به فسق و فجور بود که حتی به ظواهر اسلام هم مقید نبود و پیوسته به شراب خوردن اشتغال داشت. در کتاب های تاریخ چنین آمده است که دستور می داد حوضی را مملو از شراب کنند تا هنگامی که وجد و سرور بر او غالب می شد، خودش را در آن حوض می افکند و تا حد امکان شراب می خورد. در کتاب های اهل تسنن چنین نقل شده است که یک شب مؤذن اذان صبح گفت؛ ولید برخاست و شراب خورد و با جاریه ای که هم مست بود نزدیکی کرد و قسم یاد نمود که باید آن جاریه با مردم نماز بخواند؛ پس لباس خودش را به وی پوشاند و آن جاریه مست را که جنب هم بود به مسجد فرستاد و او به عنوان امام جماعت با مردم نماز خواند!! شدت فسق و فجور او به حدی رسید که با محارم خود نیز نکاح می کرد و از این کار هیچ ابایی نداشت! (۲۴)

آری! باید گفت که جنایت اهل سقیفه کار اسلام را به این جارساند که چنین افراد فاسق و فاجری بر مسند خلافت مسلمانان تکیه زدند که سر تا پا فساد و ظلم بودند و خود آموزگار شیطان به شمار می رفتند.

۲- وفات حضرت سید محمد فرزند امام هادی (علیه السلام)

در بیست و نهم جمادی الثانی سال ۲۵۲ ه. ق. حضرت سید محمد فرزند برومند امام هادی (علیه السلام) در سامرا وفات نمود. (۲۵) جلالت قدر و منزلت سید محمد به حدی بود که عده ای از شیعیان گمان می کردند که بعد از امام هادی (علیه السلام) آن بزرگوار امام خواهد بود؛ ولی با رحلت ایشان در زمان پدر بزرگوارشان بر همه معلوم شد که امام حسن عسکری (علیه السلام) امام پس

از ایشان است. امام عسکری (علیه السلام) علاقه ی بسیاری به برادرش جناب سید محمد داشت که در وفات او بسیار متأثر شد. بعد از آن که تشییع نمایانی از پیکر جناب سید محمد به عمل آمد، آن حضرت را در آبادی «بلد» در شش فرسخی سامرا به خاک سپردند که هم اکنون حرم ایشان در آن جا معروف و دارای گنبد و صحن و غرفه های متعدد است و نه تنها دوستان اهل بیت عصمت و طهارت (علیهم السلام) به زیارت آن بزرگوار مشرف می شوند و کرامات زیادی از آن حضرت مشاهده می نمایند، بلکه نزد اهل تسنن نیز بسیار مورد احترام است و پیوسته برای حاجات خویش، نسبت به آن جناب نذر می کنند و هرگز قسم دروغ به ایشان نمی خورند. (۲۶)

پی نوشت

۱. تتمه المنتهی: ص ۲۹۵.
۲. بیت الاحزان: ص ۲۶۱ - دلائل الامامه: ص ۴۵ - مستدرک سفینه البحار: ج ۲، ص ۸۵.
۳. بیت الاحزان: ص ۱۱۰.
۴. همان منبع.
۵. دلائل الامامه: ص ۱۳۶ - بحار الانوار: ج ۴۳، ص ۱۷۱.
۶. تتمه المنتهی: ص ۵۷۶.
۷. ام البنین (علیها السلام) سیده النساء العرب، ص ۸۴.
۸. ریاحین الشریعه: ج ۳، ص ۲۹۴.
۹. وقایع الایام: ص ۲۹۰.
۱۰. معانی الأخبار: ص ۳۷۶ - بحار الانوار: ج ۴۲، ص ۱۸.
۱۱. العدد القویه: ص ۲۲۰ - بحار الانوار: ج ۱۶، ص ۷۸.
۱۲. بحار الانوار: ج ۱۶، ص ۷۸.
۱۳. العدد القویه: ص ۲۲۲ - بحار الانوار: ج ۱۶، ص ۸۰.
۱۴. ریاحین الشریعه: ج ۳، ص ۲۴۴ - ۲۵۶.
۱۵. تتمه المنتهی، ص ۲۴.
۱۶. سیره ی ابن هشام: ج ۴، ص ۳۰۸ - الغدیر: ج ۵، ص ۳۷۰.
۱۷. رک: «ابوبکر»، سید محمد حسن جواهری.
۱۸. شرح نهج البلاغه: ابن ابی الحدید، ج ۱، ص ۱۶۵.
۱۹. تاریخ الامم و الملوک: ج ۲، ص ۶۱۹ - کنز العمال: ج ۵، ص ۶۳ - میزان الاعتدال: ج ۲، ص ۲۱۵ - لسان المیزان: ج ۴، ص ۲۱۹.
۲۰. مرآة المعارف: ج ۲، ص ۷۹ - روضات الجنات: ج ۴، ص ۲۱۲.
۲۱. مرآة المعارف: ج ۲، ص ۸۰.
۲۲. وقایع الایام: ص ۲۹۸.
۲۳. وقایع الایام: ص ۳۰۰.
۲۴. تتمه المنتهی: ص ۱۶۴.
۲۵. مرآة المعارف: ج ۲، ص ۲۶۲.
۲۶. منتهی الآمال: باب دوازدهم، فصل ششم، ص ۱۱۷۱.

وَاللَّهُ يَخْتَارُ
مَنْ يَشَاءُ
وَمَا يَخْتَارُ
عَظِيمًا
وَاللَّهُ يَخْتَارُ
مَنْ يَشَاءُ
وَمَا يَخْتَارُ
عَظِيمًا
وَاللَّهُ يَخْتَارُ
مَنْ يَشَاءُ
وَمَا يَخْتَارُ
عَظِيمًا
وَاللَّهُ يَخْتَارُ
مَنْ يَشَاءُ
وَمَا يَخْتَارُ
عَظِيمًا

فَاللَّهُ يَخْتَارُ
مَنْ يَشَاءُ
وَمَا تَشَاءُونَ
أَلَيْسَ لَهُ
قُدْرَةٌ
فَعَلَّمَ
مُوسَى
الْحِرَاءَ
أَنَّ يُصَوِّرَ
مَا يَشَاءُ
إِذْ هُوَ
يَقِفُ بِالْأَمَامِ
عَلَى الْوَهْدَانِ
فَيَنْزِلُ
بِهِ السُّورَةَ
الْمُتَمِّمَةَ
لِأَمْرِهِ
إِذْ هُوَ
يَقِفُ بِالْأَمَامِ
عَلَى الْوَهْدَانِ
فَيَنْزِلُ
بِهِ السُّورَةَ
الْمُتَمِّمَةَ
لِأَمْرِهِ

معارف

خطبه فديكه حضرت زهرا عليها السلام

خطبتها عليها السلام بعد غصب الفديك

روى انه لما أجمع أبوبكر و عمر على منع فاطمة عليها السلام فديكاً و بلغها ذلك، لاثت خمارها على رأسها، و اشتملت بجلبابها، و أقبلت فى لمة من حفدتها و نساء قومها، تطأ ذبولها، ما تخرم مشيتها مشية رسول الله صلى الله عليه و آله، حتى دخلت على أبى بكر، و هو فى حشد من المهاجرين و الانصار و غيرهم، فنيطت دونها ملاءة فجلست، ثم أتت أنة أجهدش القوم لها بالبكاء، فارتج المجلس، ثم أمهلت هنيئة.

حتى اذا سكن نشيج القوم و هدأت فورتهم، افتتحت الكلام بحمد الله و الثناء عليه و الصلاة على رسوله، فعاد القوم فى بكائهم، فلما أمسكوا عادت فى كلامها فقالت عليها السلام:

الْحَمْدُ لِلَّهِ عَلَى مَا أُنْعَمَ، وَ لَهُ الشُّكْرُ عَلَى مَا أَلْهَمَ، وَ الثَّنَاءُ بِمَا قَدَّمَ، مِنْ عُمُومِ نِعَمٍ
إِبْتِدَاً، وَ سُبُوحِ الْإِئْشِدَا، وَ تَمَامِ مَنِّ أَوْلَاهَا، جَمَّ عَنِ الْإِخْصَاءِ عَدْدُهَا، وَ
نَأَى عَنِ الْجَزَاءِ أَمْدُهَا، وَ تَفَاوَتْ عَنِ الْإِدْرَاكِ أَبْدُهَا، وَ نَدَبَهُمْ لِإِسْتِزَادَتِهَا بِالشُّكْرِ
لِإِثْصَالِهَا، وَ اسْتَحْمَدَ إِلَى الْخَلَائِقِ بِإِجْرَالِهَا، وَ تَنَى بِالنَّدْبِ إِلَى أَمْثَالِهَا.

خطبه آن حضرت بعد از غصب فدک

روایت شده: هنگامی که ابوبکر و عمر تصمیم گرفتند فدک را از حضرت فاطمه علیها السلام بگیرند و این خبر به ایشان رسید، لباس بتن کرده و چادر بر سر نهاد، و با گروهی از زنان فامیل و خدمتکاران خود بسوی مسجد روانه شد، در حالیکه چادرش به زمین کشیده می شد، و راه رفتن او همانند راه رفتن پیامبر خدا بود، بر ابوبکر که در میان عده‌ای از مهاجرین و انصار و غیر آنان نشسته بود وارد شد، در این هنگام بین او و دیگران پرده‌ای آویختند، آنگاه ناله‌ای جانسوز از دل برآورد که همه مردم بگریه افتادند و مجلس و مسجد بسختی به جنبش درآمد.

سپس لحظه‌ای سکوت کرد تا همه مردم خاموش و گریه آنان ساکت شد و جوش و خروش ایشان آرام یافت، آنگاه کلامش را با حمد و ثنای الهی آغاز فرمود و درود بر رسول خدا فرستاد، در اینجا دوباره صدای گریه مردم برخاست، وقتی سکوت برقرار شد، کلام خویش را دنبال کرد و فرمود:

حمد و سپاس خدای را بر آنچه ارزانی داشت، و شکر او را در آنچه الهام فرمود، و ثنا و شکر بر او بر آنچه پیش فرستاد، از نعمتهای فراوانی که خلق فرمود و عطایای گسترده‌ای که اعطا کرد، و منت‌های بی شماری که ارزانی داشت، که شمارش از شمردن آنها عاجز، و نهایت آن از یاداش فراتر، و دامنه آن تا ابد از ادراک دورتر است، و مردمان را فراخواند، تا با شکرگذاری آنها نعمتها را زیاده گردانند، و با گستردگی آنها مردم را به سپاسگزاری خود متوجه ساخت، و با دعوت نمودن به این نعمتها آنها را دو چندان کرد.

وَأَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَحْدَهُ لَا شَرِيكَ لَهُ، كَلِمَةً جَعَلَ الْإِخْلَاصَ تَأْوِيلَهَا، وَ صَمَّنَ الْقُلُوبَ مَوْضُولَهَا، وَأَنَارَ فِي التَّفَكُّرِ مَعْقُولَهَا، الْمُمْتَنِعَ عَنِ الْأَبْصَارِ رُؤْيَيْتُهُ، وَ مِنَ الْأَلْسِنِ صَفْتُهُ، وَ مِنَ الْأَوْهَامِ كَيْفِيَّتُهُ.

إِبْتَدَعَ الْأَشْيَاءَ لَا مِنْ شَيْءٍ كَانَ قَبْلَهَا، وَأَنْشَأَهَا بِإِخْتِدَاءِ أُمَّثَلَةٍ إِمْتَثَلَهَا، كَوَّنَهَا بِقُدْرَتِهِ وَ ذَرَأَهَا بِمَشِيَّتِهِ، مِنْ غَيْرِ حَاجَةٍ مِنْهُ إِلَى تَكْوِينِهَا، وَ لَا فَائِدَةٍ لَهُ فِي تَصْوِيرِهَا، إِلَّا تَثْبِيْتًا لِجُحْمَتِهِ وَ تَنْبِيْهًا عَلَى طَاعَتِهِ، وَ إِظْهَارًا لِقُدْرَتِهِ وَ تَعْبُدًا لِبِرَّتِيَّتِهِ، وَ إِعْزَازًا لِدَعْوَتِهِ، ثُمَّ جَعَلَ الثَّوَابَ عَلَى طَاعَتِهِ، وَ وَضَعَ الْعِقَابَ عَلَى مَعْصِيَّتِهِ، ذِيَادَةً لِعِبَادِهِ مِنْ نِقْمَتِهِ وَ حَيَاشَةً لَهُمْ إِلَى جَنَّتِهِ. وَ أَشْهَدُ أَنَّ أَبِي مُحَمَّدًا عَبْدُهُ وَ رُسُولُهُ، إِخْتَارَهُ قَبْلَ أَنْ أُرْسَلَهُ، وَ سَمَّاهُ

قَبْلَ أَنْ اجْتَبَاهُ، وَ اضْطَفَاهُ قَبْلَ أَنْ ائْتَعْتَهُ، إِذِ الْخَلَائِقُ بِالْغَيْبِ مَكْنُونَةٌ، وَ بَسْطِ الْأَهْوَالِ مَصُونَةٌ، وَ بِنَهَايَةِ الْعَدَمِ مَقْرُونَةٌ، عَلِمًا مِنَ اللَّهِ تَعَالَى بِمَائِلِ الْأُمُورِ، وَ إِحَاطَةً بِخَوَادِثِ الدُّهُورِ، وَ مَعْرِفَةً بِمَوَاقِعِ الْأُمُورِ.

— و گواهی می‌دهم که معبودی جز خداوند نیست و شریکی ندارد، که این امر بزرگی است که اخلاص را تأویل آن و قلوب را متضمن وصل آن ساخت، و در پیشگاه تفکر و اندیشه شناخت آن را آسان نمود، خداوندی که چشم‌ها از دیدنش بازمانده، و زبانها از وصفش ناتوان، و اوهام و خیالات از درک او عاجز می‌باشند.

موجودات را خلق فرمود بدون آنکه از ماده‌ای موجود شوند، و آنها را پدید آورد بدون آنکه از قالبی تبعیت کنند، آنها را به قدرت خویش ایجاد و به مشیتش پدید آورد، بی‌آنکه در ساختن آنها نیازی داشته و در تصویرگری آنها فائده‌ای برایش وجود داشته باشد، جز تثبیت حکمتش و آگاهی بر طاعتش، و اظهار قدرت خود، و شناسائی راه عبودیت و گرمی داشت دعوتش، آنگاه بر طاعتش پاداش و بر معصیتش عقاب مقرر داشت، تا بندگان را از نعمتش بازدارد و آنان را بسوی بهشتش رهنمون گردد.

و گواهی می‌دهم که پدرم محمد بنده و فرستاده اوست، که قبل از فرستاده شدن او را انتخاب، و قبل از برگزیدن نام پیامبری بر او نهاد، و قبل از مبعوث شدن او را برانگیخت، آن هنگام که مخلوقات در حجاب غیبت بوده، و در نهایت تاریکی‌ها بسر برده، و در سرحد عدم و نیستی قرار داشتند، او را برانگیخت بخاطر علمش به عواقب کارها، و احاطه‌اش به حوادث زمان، و شناسائی کاملش به وقوع مقدرات.

إِبْتَعْتُهُ اللَّهُ إِثْمَامًا لِأَمْرِهِ، وَ عَزِيمَةً عَلَى إِمضَاءِ حُكْمِهِ، وَ إِنْفَادًا لِمَقَادِيرِ رَحْمَتِهِ، فَرَأَى الْأَمَمَ فِرْقًا فِي أَدْيَانِهَا، عُكْفًا عَلَى نِيرَانِهَا، عَابِدَةً لِأَوْثَانِهَا، مُتَّكِرَةً لِلَّهِ مَعَ عِزْفَانِهَا.

فَأَنَارَ اللَّهُ بِأَبِي مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ إِلَيْهِ طُلَمَهَا، وَ كَشَفَ عَنِ الْقُلُوبِ بُهْمَهَا، وَ جَلَى عَنِ الْأَبْصَارِ عُجْمَهَا، وَ قَامَ فِي النَّاسِ بِالْهُدَايَةِ، فَأَنْقَذَهُمْ مِنَ الْعِوَايَةِ، وَ بَصَّرَهُمْ مِنَ الْعِمَايَةِ، وَ هَدَاهُمْ إِلَى الدِّينِ الْقَوِيمِ، وَ دَعَاهُمْ إِلَى الطَّرِيقِ الْمُسْتَقِيمِ.

ثُمَّ قَبَضَهُ اللَّهُ إِلَيْهِ قَبْضَ رَافِقَةٍ وَ اخْتِيَارٍ، وَ رَغَبَةٍ وَ اِيثارٍ، فَمُحَمَّدٌ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ

إِلَيْهِ مِنْ تَعَبِ هَذِهِ الدَّارِ فِي رَاحَةٍ، قَدْ حُفَّ بِالْمَلَائِكَةِ الْإِبْرَارِ وَرِضْوَانِ الرَّبِّ
الْغَفَّارِ، وَمُجَاوَزَةِ الْمَلِكِ الْجَبَّارِ، صَلَّى اللَّهُ عَلَى أَبِي نَبِيٍّ وَآمِينِهِ وَخَيْرِيهِ مِنْ
الْخَلْقِ وَصَفِيٍّ، وَالسَّلَامُ عَلَيْهِ وَرَحْمَةُ اللَّهِ وَبَرَكَاتُهُ.

ثم التفتت الى اهل المجلس و قالت:

أَنْتُمْ عِبَادَ اللَّهِ نُصِبَ أَمْرُهُ وَ نَهْيُهُ، وَ حَمَلَهُ دِينُهُ وَ وَحْيُهُ، وَ أَمْنَاءُ اللَّهِ عَلَى
أَنْفُسِكُمْ، وَ بُلْغَاؤُهُ إِلَى الْأُمَمِ، زَعِيمٌ حَقٌّ لَهُ

— او را برانگیخت تا امرش را کامل و حکم قطعی اش را امضا و مقدماتش را
اجرا نماید، و آن حضرت امتها را دید که در آئینهای مختلفی قرار داشته، و
در پیشگاه آتشیهای افروخته معتکف و بت‌های تراشیده شده را پرستنده، و
خداوندی که شناخت آن در فطرتشان قرار دارد را منکرند.

پس خدای بزرگ بوسیله پدرم محمد صلی الله علیه و آله تاریکی‌های آن را
روشن، و مشکلات قلبها را برطرف، و موانع رؤیت دیده‌ها را از میان برداشت،
و با هدایت در میان مردم قیام کرده و آنان را از گمراهی رهانید، و بینایشان
کرده، و ایشان را به دین استوار و محکم رهنمون شده، و به راه راست دعوت
نمود.

تا هنگامی که خداوند او را بسوی خود فراخواند، فراخواندن از روی مهربانی
و آزادی و رغبت و میل، پس آن حضرت از رنج این دنیا در آسایش بوده، و
فرشتگان نیکوکار در گرداگرد او قرار داشته، و خشنودی پروردگار آمرزنده او
را فرا گرفته، و در جوار رحمت او قرار دارد، پس درود خدا بر پدرم، پیامبر و
امینش و بهترین خلق و برگزیده‌اش باد، و سلام و رحمت و برکات الهی براو
باد.

آنگاه حضرت فاطمه علیها السلام رو به مردم کرده و فرمود:

شما ای بندگان خدا پرچمداران امر و نهی او، و حاملان دین و وحی او، و
امینهای خدا بر یکدیگر، و مبلغان او بسوی امتها، زمامدار حق در میان

فِيكُمْ، وَ عَهْدٍ قَدَمَهُ إِلَيْكُمْ، وَ بَقِيَّةِ إِسْتِخْلَافِهَا عَلَيْكُمْ: كِتَابُ اللَّهِ النَّاطِقُ وَ
الْقُرْآنُ الصَّادِقُ، وَ النُّورُ السَّاطِعُ وَ الضِّيَاءُ اللَّامِعُ، بَيِّنَةٌ بَصَائِرُهُ، مُنْكَشِفَةٌ سَرَائِرُهُ،
مُنْجِلِيَّةٌ ظُلُوهَرُهُ، مُعْتَبَطَةٌ بِهِ أَشْيَاعُهُ، قَائِدَةٌ إِلَى الرِّضْوَانِ إِتْبَاعُهُ، مُؤَدِّةٌ إِلَى النَّجَاةِ
اسْتِمَاعُهُ.

بِهِ تُنَالُ حُجُجُ اللَّهِ الْمُتَوَرَّةُ، وَ عَزَائِمُهُ الْمَفْسَرَّةُ، وَ مَحَارِمُهُ الْمُحَذَّرَةُ، وَ

بَيْنَاتِهِ الْجَالِيَّةِ، وَ بَرَاهِينُهُ الْكَافِيَّةِ، وَ فَضَائِلُهُ الْمُنْدُوبَةُ، وَ رُحَصُهُ الْمُؤَهَّبَةُ، وَ شَرَائِعُهُ الْمَكْتُوبَةُ.

فَجَعَلَ اللَّهُ الْإِيمَانَ تَطْهِيراً لَكُمْ مِنَ الشِّرْكِ، وَ الصَّلَاةَ تَنْزِيهاً لَكُمْ عَنِ الْكِبْرِ، وَ الرِّكَاهَ تَرْكِيَةً لِلنَّفْسِ وَ نِمَاءً فِي الرِّزْقِ، وَ الصِّيَامَ تَثْبِيهاً لِلْإِخْلَاصِ، وَ الْحَجَّ تَشْيِيداً لِلدِّينِ، وَ الْعَدْلَ تَنْسِيفاً لِلْقُلُوبِ، وَ طَاعَتَنَا نِظَاماً لِلْمِلَّةِ، وَ إِمَامَتَنَا أَمَاناً لِلْفِرْقَةِ، وَ الْجِهَادَ عِزّاً لِلْإِسْلَامِ، وَ الصَّبْرَ مَعُونَةً عَلَى اسْتِجَابِ الْأَجْرِ. وَ الْأَمْرَ بِالْمَعْرُوفِ مَضْلِحَةً لِلْعَامَّةِ، وَ بَرِّ الْوَالِدَيْنِ وَقَايَةً مِنَ السَّخَطِ، وَ صَلَاةَ الْأَرْحَامِ مَنَسَاءً فِي الْعُمُرِ وَ مَنَمَاءً لِلْعَدَدِ، وَ الْقِصَاصَ حِفْظاً لِلدَّمَاءِ، وَ الْوَفَاءَ بِالنَّذْرِ تَعْرِيفاً لِلْمَغْفِرَةِ، وَ تَوْفِيَةَ الْمَكَائِلِ وَ الْمَوَازِينِ تَغْيِيراً لِلْبَحْسِ.

— شما بوده، و پیمانی است که از پیشاپیش بسوی تو فرستاده، و باقیمانده‌ای است که برای شما باقی گذارده، و آن کتاب گویای الهی و قرآن راستگو و نور فروزان و شعاع درخشان است، که بیان و حجتهای آن روشن، اسرار باطنی آن آشکار، ظواهر آن جلوه‌گر می‌باشد، پیروان آن مورد غبطه جهانیان بوده، و تبعیت از او خشنودی الهی را باعث می‌گردد، و شنیدن آن راه نجات است. بوسیله آن می‌توان به حجتهای نورانی الهی، و واجباتی که تفسیر شده، و محرماتی که از ارتکاب آن منع گردیده، و نیز به گواهیهای جلوه‌گرش و برهانهای کافیش و فضائل پسندیده‌اش، و رخصتهای بخشیده شده‌اش و قوانین واجبش دست یافت.

پس خدای بزرگ ایمان را برای پاک کردن شما از شرک، و نماز را برای پاک نمودن شما از تکبر، و زکات را برای تزکیه نفس و افزایش روزی، و روزه را برای تثبیت اخلاص، و حج را برای استحکام دین، و عدالت‌ورزی را برای التیام قلبها، و اطاعت ما خاندان را برای نظم یافتن ملتها، و امامت ما را برای رهایی از تفرقه، و جهاد را برای عزت اسلام، و صبر را برای کمک در بدست آوردن پاداش قرار داد.

وَ النَّهْيَ عَنِ شُرْبِ الْخَمْرِ تَنْزِيهاً عَنِ الرِّجْسِ، وَ اجْتِنَابَ الْقَذْفِ حِجَاباً عَنِ اللَّعْنَةِ، وَ تَرَكَ السَّرْفَةَ اِجْباً لِلْعِصْمَةِ، وَ حَرَّمَ اللَّهُ الشِّرْكَ اِخْلَاصاً لَهُ بِالرُّبُوبِيَّةِ. فَاتَّقُوا اللَّهَ حَقَّ تَقَاتِهِ، وَ لَا تَمُوتُنَّ اِلَّا وَ أَنْتُمْ مُسْلِمُونَ، وَ أَطِيعُوا اللَّهَ فِيمَا أَمَرَكُمْ بِهِ وَ نَهَاكُمْ عَنْهُ، فَإِنَّهُ اِنَّمَا يَخْشَى اللَّهَ مِنْ عِبَادِهِ الْعُلَمَاءُ. ثم قالت:

أَيُّهَا النَّاسُ! اِغْلَمُوا أَنِّي فَاطِمَةُ وَأَبِي مُحَمَّدٌ، أَقُولُ عَوْدًا وَبَدَأً، وَلَا أَقُولُ
 مَا أَقُولُ غَلْطًا، وَلَا أَفْعَلُ مَا أَفْعَلُ سَهْطًا، لَقَدْ جَاءَكُمْ رَسُولٌ مِنْ أَنْفُسِكُمْ
 عَزِيزٌ عَلَيْهِ مَا عَنِتُّمْ حَرِيصٌ عَلَيْكُمْ بِالْمُؤْمِنِينَ رَؤُوفٌ رَحِيمٌ.
 فَإِنْ تَعَزَّوْهُ وَتَعَرَّفُوهُ تَجِدُوهُ أَبِي دُونَ نِسَائِكُمْ، وَأَخَا ابْنِ عَمِّي دُونَ رِجَالِكُمْ، وَ
 لِنِعْمِ الْمَعْرِزِيِّ إِلَيْهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ.
 فَبَلِّغِ الرِّسَالَةَ صَادِعًا بِالنَّدَاةِ، مَائِلًا عَنْ مَدْرَجَةِ الْمُشْرِكِينَ، ضَارِبًا تَبَجُّهَهُمْ، اخِذًا
 بِأَكْظَامِهِمْ، دَاعِيًا إِلَى سَبِيلِ رَبِّهِ بِالْحِكْمَةِ وَالْمَوْعِظَةِ الْحَسَنَةِ، يَجُفُّ الْأَصْنَامَ وَ
 يَنْكُثُ الْهَامَ، حَتَّى انْهَزَمَ الْجَمْعُ وَوَلَّوْا الدُّبُرَ.

— و امر به معروف را برای مصلحت جامعه، و نیکی به پدر و مادر را برای
 رهایی از غضب الهی، و صلح ارحام را برای طولانی شدن عمر و افزایش
 جمعیت، و قصاص را وسیله حفظ خونها، و وفای به نذر را برای در معرض
 مغفرت الهی قرار گرفتن، و دقت در کیل و وزن را برای رفع کم‌فروشی مقرر
 فرمود.

و نهی از شرابخواری را برای پاکیزگی از زشتی، و حرمت نسبت ناروا دادن را
 برای عدم دوری از رحمت الهی، و ترك دزدی را برای پاکدامنی قرار داد، و
 شرك را حرام کرد تا در یگانه‌پرستی خالص شوند.

پس آنگونه که شایسته است از خدا بترسید، و از دنیا نروید جز آنکه مسلمان
 باشید، و خدا را در آنچه بدان امر کرده و از آن بازداشته اطاعت نمائید، همانا
 که فقط دانشمندان از خاک می‌ترسند. آنگاه فرمود:

ای مردم! بدانید که من فاطمه و پدرم محمد است، آنچه ابتدا گویم در پایان
 نیز می‌گویم، گفتارم غلط نبوده و ظلمی در آن نیست، پیامبری از میان شما
 برانگیخته شد که رنجهای شما بر او گران آمده و دلسوز بر شما است، و بر
 مؤمنان مهربان و عطوف است.

پس اگر او را بشناسید می‌دانید که او در میان زنانتان پدر من بوده، و در میان
 مردانتان برادر پسر عموی من است، چه نیکو بزرگواری است آنکه من این
 نسبت را به او دارم.

رسالت خود را با انداز انجام داد، از پرتگاه مشرکان کناره‌گیری کرده، شمشیر
 بر فرقشان نواخت، گلویشان را گرفته و با حکمت و پند و اندرز نیکو بسوی
 پروردگارش دعوت نمود، بتها را نابود ساخته، و سر کینه‌توزان را می‌شکند،
 تا جمعشان منهزم شده و از میدان گریختند.

حَتَّى تَفْرَى اللَّيْلَ عَن صُبْحِهِ، وَ أَسْفَرَ الْحَقُّ عَن مَخْضِهِ، وَ نَطَقَ زَعِيمُ الدِّينِ، وَ خَرَسَتْ شَفَاشِقُ الشَّيَاطِينِ، وَ طَاحَ وَ شَبِطُ النِّفَاقِ، وَ انْحَلَّتْ عَقْدُ الْكُفْرِ وَ الشَّفَاقِ، وَ فَهَّمَتْ بِكَلِمَةِ الْإِخْلَاصِ فِي نَفْرِ مِنَ الْبَيْضِ الْخِمَاصِ.
 وَ كُنْتُمْ عَلَى شِفَا حُفْرَةٍ مِنَ النَّارِ، مُدَقَّةَ الشَّرَابِ، وَ نُهْرَةَ الطَّامِعِ، وَ قُبْسَةَ الْعِجْلَانِ، وَ مَوْطِيءَ الْأَقْدَامِ، تَشْرَبُونَ الطَّرِيقَ، وَ تَقْتَاتُونَ الْقِدَّ، أَدْلَةَ خَاسِنِينَ، تَخَافُونَ أَنْ يَتَخَلَّفَكُمْ النَّاسُ مِنْ حَوْلِكُمْ، فَأَنْقَذَكُمْ اللَّهُ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى بِمُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ بَعْدَ اللَّتْبَا وَ الَّتَى، وَ بَعْدَ أَنْ مَنَى بِهِمِ الرِّجَالِ، وَ دُؤْبَانِ الْعَرَبِ، وَ مَرَدَّةِ أَهْلِ الْكِتَابِ.

كُلَّمَا أَوْقَدُوا نَارًا لِلْحَرْبِ أَطْفَأَهَا اللَّهُ، أَوْ نَجَمَ قَرْنُ الشَّيْطَانِ، أَوْ فَعَرَتْ فَاغِرَةٌ مِنَ الْمُشْرِكِينَ، قَدَفَ أَحَاهُ فِي لَهَوَاتِهَا، فَلَا يَنْكِفِيءُ حَتَّى يَطَأَ جَنَاحَهَا بِأَخْمَصِهِ، وَ يَخْمِدَ لَهَبَهَا بِسَيْفِهِ، مَكْدُوداً فِي ذَاتِ اللَّهِ، مُجْتَهِداً فِي أَمْرِ اللَّهِ، قَرِيباً مِنْ رَسُولِ اللَّهِ، سَيِّداً فِي أَوْلِيَاءِ اللَّهِ، مُسْمِراً نَاصِحاً مُجِداً كَادِحاً، لَا تَأْخُذُهُ فِي اللَّهِ لَوْمَةٌ لَائِمٌ.

وَ أَنْتُمْ فِي رَفَاهِيَّةٍ مِنَ الْعَيْشِ، وَ ادْعُونَ فَارِكُهُونَ آمِنُونَ، تَتَرَبَّصُونَ بِنَا الدَّوَائِرِ، وَ تَتَوَكَّفُونَ الْأَخْبَارَ، وَ تَنْكُصُونَ عِنْدَ النَّزَالِ، وَ تَفْرُونَ مِنَ الْقِتَالِ.

— تا آنگاه که صبح روشن از پرده شب برآمد، و حق نقاب از چهره برکشید، زمامدار دین به سخن درآمد، و فریاد شیطانها خاموش گردید، خار نفاق از سر راه برداشته شد، و گره‌های کفر و تفرقه از هم گشوده گردید، و دهانهای شما به کلمه اخلاص باز شد، در میان گروهی که سپیدرو و شکم به پشت چسبیده بودند.

و شما بر کناره پرتگاهی از آتش قرار داشته، و مانند جرعه‌ای آب بوده و در معرض طمع طماعان قرار داشتید، همچون آتش‌زنه‌ای بودید که بلافاصله خاموش می‌گردید، لگدکوب روندگان بودید، از آبی می‌نوشتید که شتران آن را آلوده کرده بودند، و از پوست درختان به عنوان غذا استفاده می‌کردید، خوار و مطرود بودید، می‌ترسیدند که مردمانی که در اطراف شما بودند شما را برابیند، تا خدای تعالی بعد از چنین حالاتی شما را بدست آن حضرت نجات داد، بعد از آنکه از دست قدرتمندان و گرگهای عرب و سرکشان اهل کتاب ناراحتیها کشیدید.

هرگاه آتش جنگ برافروختند خداوند خاموشش نموده، یا هر هنگام که شیطان سر برآورد یا ازدهائی از مشرکین دهان بازکرد، پیامبر برادرش را در

کام آن افکند، و او تا زمانی که سرآنان را به زمین نمی‌کوفت و آتش آنها را به آب شمشیرش خاموش نمی‌کرد، باز نمی‌گشت، فرسوده از تلاش در راه خدا، کوشیده در امر او، نزدیک به پیامبر خدا، سروری از اولیاء الهی، دامن به کمر بسته، نصیحت‌گر، تلاشگر، و کوشش‌کننده بود، و در راه خدا از ملامت ملامت‌کننده نمی‌هراسید. و این در هنگامه‌ای بود که شما در آسایش زندگی می‌کردید، در مهد امن متنعم بودید، و در انتظار بسر می‌بردید تا ناراحتی‌ها ما را در بر گیرد، و گوش به زنگ اخبار بودید، و هنگام کارزار عقب‌گرد می‌کردید، و به هنگام نبرد فرار می‌نمودید.

فَلَمَّا اخْتَارَ اللَّهُ لِنَبِيِّهِ دَارَ أَنْبِيَائِهِ وَ مَأْوَىٰ أَصْفِيَائِهِ، ظَهَرَ فِيكُمْ حَسَكَةُ التَّفَاقِ، وَ سَمَلُ جِلْبَابِ الدِّينِ، وَ نَطَقَ كَاظِمُ الْغَاوِينَ، وَ نَبَعَ خَامِلُ الْأَقْلِينَ، وَ هَدَرَ فَنِيْقُ الْمُبْطِلِينَ، فَخَطَرَ فِي عَرَصَاتِكُمْ، وَ أَظْلَعَ الشَّيْطَانُ رَأْسَهُ مِنْ مَعْرَزه، هَاتِفًا بِكُمْ، فَالْفَاكُمُ لِدَعْوَتِهِ مُسْتَجِيبِينَ، وَ لَلْغَزَةِ فِيهِ مُلَاحِظِينَ، ثُمَّ اسْتَنْهَضَكُمْ فَوَجَدَكُمْ خِفَافًا، وَ أَحْمَشَكُمْ فَالْفَاكُمُ غَضَابًا، فَوَسَمْتُمْ غَيْرَ اِبْلِكُمْ، وَ وَرَدْتُمْ غَيْرَ مَشْرِكُمْ. هَذَا، وَ الْعَهْدُ قَرِيبٌ، وَ الْكَلِمُ رَحِيبٌ، وَ الْجُرْحُ لَمَّا يَنْدِمُ، وَ الرَّسُولُ لَمَّا يَقْبُرُ، ائْتِدَارًا زَعَمْتُمْ خَوْفَ الْفِئْتَةِ، أَلَا فِي الْفِئْتَةِ سَقَطُوا، وَ إِنَّ جَهَنَّمَ لَمُحِيطَةٌ بِالْكَافِرِينَ.

فَهَيَّاهَاتٍ مِنْكُمْ، وَ كَيْفَ بِكُمْ، وَ أَنَّى تُؤْفَكُونَ، وَ كِتَابُ اللَّهِ بَيْنَ أَظْهُرِكُمْ، أُمُورُهُ ظَاهِرَةٌ، وَ أَحْكَامُهُ زَاهِرَةٌ، وَ أَعْلَامُهُ بَاهِرَةٌ، وَ زَوَاجِرُهُ لَاحِظَةٌ، وَ أَوَامِرُهُ وَاضِحَةٌ، وَ قَدْ خَلَفْتُمُوهُ وَرَاءَ ظُهُورِكُمْ، أَرَعْبَةً عَنْهُ تُرِيدُونَ؟ أَمْ بَغْيِرُهُ تَحْكُمُونَ؟ بَسْ لِلظَّالِمِينَ بَدَلًا، وَ مَنْ يَبْتَغِ غَيْرَ الْإِسْلَامِ دِينًا فَلَنْ يُقْبَلَ مِنْهُ، وَ هُوَ فِي الْآخِرَةِ مِنَ الْخَاسِرِينَ.

— و آنگاه که خداوند برای پیامبرش خانه انبیاء و آرامگاه اصفیاء را برگزید، علائم نفاق در شما ظاهر گشت، و جامه دین کهنه، و سکوت گمراهان شکسته، و پست رتبه‌گان با قدر و منزلت گردیده، و شترنازپرورده اهل باطل به صدا درآمد، و در خانه‌هایتان بیامد، و شیطان سر خویش را از مخفی‌گاه خود بیرون آورد، و شما را فراخواند، مشاهده کرد پاسخگوی دعوت او هستید، و برای فریب خوردن آماده‌اید، آنگاه از شما خواست که قیام کنید، و مشاهده کرد که به آسانی این کار را انجام می‌دهید، شما را به غضب واداشت، و دید غضبناک هستید، پس بر شتران دیگران نشان زدید، و بر آبی که سهم

شما نبود وارد شدید.

این در حالی بود که زمانی نگذشته بود، و موضع شکاف زخم هنوز وسیع بود، و جراحی التیام نیافته، و پیامبر به قبر سپرده نشده بود، بهانه آوردید که از فتنه می‌هراسید، آگاه باشید که در فتنه قرار گرفته‌اید، و برآستی جهنم کافران را احاطه نموده است.

این کار از شما بعید بود، و چطور این کار را کردید، به کجا روی می‌آوردید، در حالی که کتاب خدا رویاروی شماست، امورش روشن، و احکامش درخشان، و علائم هدایتش ظاهر، و محرماتش هویدا، و اوامرش واضح است، ولی آن را پشت سر انداختید، آیا بی‌رغبتی به آن را خواهانید؟ یا بغیر قرآن حکم می‌کنید؟ که این برای ظالمان بدل بدی است، و هرکس غیر از اسلام دینی را جویا باشد از او پذیرفته نشده و در آخرت از زیانکاران خواهد بود.

ثُمَّ لَمْ تَلْبَثُوا إِلَى رَيْثٍ أَنْ تَسْكُنَ نَفَرْتَهَا، وَ يَسْلَسَ قِيَادَهَا، ثُمَّ أَخَذْتُمْ ثُورُونَ وَ قَدْتَهَا، وَ تَهَيَّجُونَ جَمْرَتَهَا، وَ تَسْتَجِيبُونَ لِهَتَافِ الشَّيْطَانِ الْعَوِيِّ، وَ إِظْفَاءِ أَنْوَارِ الدِّينِ الْجَلِيِّ، وَ إِهْمَالِ سُنَنِ النَّبِيِّ الصَّفِيِّ، تُسِرُّونَ حَسْوَاً فِي إِزْتِغَاءٍ، وَ تَمْشُونَ لِأَهْلِهِ وَ وَادِهِ فِي الْحَمْرِ وَ الضَّرَاءِ، وَ نَضِبِرُّ مِنْكُمْ عَلَى مِثْلِ حَزْرِ الْمَدَى، وَ وَخْرِ السَّنَانِ فِي الْحِشَا.

وَ أَنْتُمْ الْآنَ تَزْعُمُونَ أَنْ لَا إِزْتٍ لَنَا أَفْحَكُمُ الْجَاهِلِيَّةِ تَبْعُونَ، وَ مَنْ أَحْسَنُ مِنَ اللَّهِ حُكْمًا لِقَوْمٍ يُوفِقُونَ، أَفَلَا تَعْلَمُونَ؟ بَلَى، قَدْ تَجَلَّى لَكُمْ كَالشَّمْسِ الصَّاحِيَةِ أَنْتَى إِبْتِنْتُهُ.

أَيُّهَا الْمُسْلِمُونَ! أَغْلَبَ عَلَى إِزْنِي؟ يَا بَنِي أَبِي قُحَافَةَ! أَفَى كِتَابِ اللَّهِ تَرِثُ أَبَاكَ وَ لَا أَرِثُ أَبِي؟ لَقَدْ جِئْتُ شَيْئًا فَرِيًّا، أَفَعَلَى عَمْدٍ تَرَكْتُمْ كِتَابَ اللَّهِ وَ نَبَدْتُمُوهُ وَرَاءَ ظُهُورِكُمْ، إِذْ يَقُولُ «وَ وَرَثَ سُلَيْمَانُ دَاوُدَ» (۱) وَ قَالَ فِيمَا اقْتَضَى مِنْ حَبْرٍ زَكْرِيَّا إِذْ قَالَ: «فَهَبْ لِي مِنْ لَدُنْكَ وَلِيًّا يَرِثُنِي وَ يَرِثُ مِنْ آلِ يَعْقُوبَ»، (۲) وَ قَالَ: «وَ أُؤَلُّوا الْأَرْحَامَ بَعْضُهُمْ أَوْلَى

— آنگاه آنقدر درنگ نکردید که این دل رمیده آرام گیرد، و کشیدن آن سهل گردد، پس آتش‌گیره‌ها را افروخته‌تر کرده، و به آتش دامن زدید تا آن را شعله‌ور سازید، و برای اجابت ندای شیطان، و برای خاموش کردن انوار دین روشن خدا، و از بین بردن سنن پیامبر برگزیده آماده بودید، به بهانه خوردن، کف شیر را زیر لب پنهان می‌خورید، و برای خانواده و فرزندان او در پشت تپه‌ها

و درختان کمین گرفته و راه می‌رفتید، و ما باید بر این امور که همچون خنجر بران و فرورفتن نیزه در میان شکم است، صبر کنیم. و شما اکنون گمان می‌برید که برای ما ارثی نیست، آیا خواهان حکم جاهلیت هستید، و برای اهل یقین چه حکمی بالاتر از حکم خداوند است، آیا نمی‌دانید؟ در حالی که برای شما همانند آفتاب درخشان روشن است، که من دختر او هستم.

ای مسلمانان! آیا سزاوار است که ارث پدرم را از من بگیرند، ای پسر ای بی‌قحافه، آیا در کتاب خداست که تو از پدرت ارث ببری و از ارث پدرم محروم باشم امر تازه و زشتی آوردی، آیا آگاهانه کتاب خدا را ترك کرده و پشت سر می‌اندازید، آیا قرآن نمی‌گوید «سلیمان از داود ارث برد»، و در مورد خبر زکریا آنگاه که گفت: «پروردگار مرا فرزندی عنایت فرما تا از من و خاندان یعقوب ارث برد»، و فرمود: «و خویشاوندان رحمی به یکدیگر سزاوارتر از

بَعْضٍ فِي كِتَابِ اللَّهِ»، (۳) وَ قَالَ «يُوصِيكُمُ اللَّهُ فِي أَوْلَادِكُمْ لِلذَّكَرِ مِثْلُ حَظِّ الْأُنثَيَيْنِ»، (۴) وَ قَالَ «إِنَّ تَرَكَ خَيْرًا الْوَصِيَّةَ لِلْوَالِدَيْنِ وَالْأَقْرَبِينَ بِالْمَعْرُوفِ حَقًّا عَلَى الْمُتَّقِينَ»، (۵)

وَ زَعَمْتُمْ أَنْ لَا حَظَّوَةَ لِي، وَ لَا ارْثٌ مِنْ أَبِي، وَ لَا رِجْمَ بَيْنَنَا، أَفَحَضَّكُمُ اللَّهُ بِأَيَّةٍ أَخْرَجَ أَبِي مِنْهَا؟ أَمْ هَلْ تَقُولُونَ: إِنَّ أَهْلَ مِلَّتَيْنِ لَا يَتَوَارَثَانِ؟ أَوْ لَسْتُ أَنَا وَ أَبِي مِنْ أَهْلِ مِلَّةٍ وَاحِدَةٍ؟ أَمْ أَنْتُمْ أَعْلَمُ بِخُصُوصِ الْقُرْآنِ وَ عَمُومِهِ مِنْ أَبِي وَ ابْنِ عَمِّي؟ فَذَوْنَكُمَا مَخْطُومَةٌ مَرْحُومَةٌ تَلْفَاكَ يَوْمَ حَشْرِكَ.

فَنِعْمَ الْحَكَمَ اللَّهُ، وَ الرَّعِيمَ مُحَمَّدًا، وَ الْمَوْعِدُ الْقِيَامَةَ، وَ عِنْدَ السَّاعَةِ يَخْسِرُ الْمُبْطِلُونَ، وَ لَا يَنْفَعُكُمْ إِذْ تَنْدُمُونَ، وَ لِكُلِّ نَبَأٍ مُسْتَقَرٌّ، وَ لَسَوْفَ تَعْلَمُونَ مَنْ يَأْتِيهِ عَذَابٌ يُخْزِيهِ، وَ يَحِلُّ عَلَيْهِ عَذَابٌ مُقِيمٌ.

ثم رمت بطرفها نحو الانصار، فقالت:

— دیگرانند»، و فرموده: «خدای تعالی به شما درباره فرزندان سفارش می‌کند که بهره پسر دو برابر دختر است»، و می‌فرماید: «هنگامی که مرگ یکی از شما فرارسد بر شما نوشته شده که برای پدران و مادران و نزدیکان وصیت کنید، و این حکم حقی است برای پرهیزگاران».

و شما گمان می‌برید که مرا بهره‌ای نبوده و سهمی از ارث پدرم ندارم، آیا خداوند آیه‌ای به شما نازل کرده که پدرم را از آن خارج ساخته؟ یا

می‌گوئید: اهل دو دین از یکدیگر ارث نمی‌برند؟ آیا من و پدرم را از اهل یک دین نمی‌دانید؟ و یا شما به عام و خاص قرآن از پدر و پسرعمویم آگاه‌ترید؟ اینک این تو و این شتر، شتری مهارزده و رحل نهاده شده، برگیر و ببر، با تو در روز رستاخیز ملاقات خواهد کرد.

چه نیک داوری است خداوند، و نیکو دادخواهی است پیامبر، و چه نیکو وعده‌گاهی است قیامت، و در آن ساعت و آن روز اهل باطل زبان می‌برند، و پشیمانی به شما سودی نمی‌رساند، و برای هر خبری قرارگاهی است، پس خواهید دانست که عذاب خوارکننده بر سر چه کسی فرود خواهد آمد، و عذاب جاودانه که را شامل می‌شود. آنگاه رو بسوی انصار کرده و فرمود:

يَا مَعْشَرَ النَّقِيبَةِ وَأَعْضَادَ الْمَلَّةِ وَحَضَنَةَ الْإِسْلَامِ! مَا هَذِهِ الْعَمِيرَةُ فِي حَقِّي وَ
الْبَيْتَةِ عَنْ ظُلَمَتِي؟ أَمَا كَانَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ أَبِي يَقُولُ: «الْمَرْءُ
يُحْفَظُ فِي وُلْدِهِ»، سَزَعَانَ مَا أَحَدَثْتُمْ وَعَجَلَانَ ذَا إِهَالَةٍ، وَ لَكُمْ طَاقَةٌ بِمَا
أَحَاوَلُ، وَقُوَّةٌ عَلَى مَا أَظْلُبُ وَأُزَاوِلُ.

أَتَقُولُونَ مَا تُمْحَمَدٌ؟ فَخَطَبْتُ جَلِيلَ اسْتَوْسَعَ وَهْنُهُ، وَأَسْتَنْهَرَ فُتْقُهُ، وَانْفَتَقَ
رَتْقُهُ، وَ أَظْلَمَتِ الْأَرْضُ لِغَيْبَتِهِ، وَ كُسِفَتِ الشَّمْسُ وَ الْقَمَرُ وَ انْتَبَرَتِ التُّجُومُ
لِمُصِيبَتِهِ، وَ أَكَدَتِ الْأَمَالُ، وَ حَسَعَتِ الْجِبَالُ، وَ أُضِيعَ الْحَرِيمُ، وَ أُرِيَلَتِ الْحُرْمَةُ
عِنْدَ مَمَاتِهِ.

فَيْلِكَ وَاللَّهِ النَّازِلَةُ الْكُبْرَى وَ الْمُصِيبَةُ الْعُظْمَى، لَامِثْلُهَا نَازِلَةٌ، وَ لَا بَائِقَةٌ عَاجِلَةٌ
أُغْلِنُ بِهَا، كِتَابَ اللَّهِ جَلَّ ثَنَاؤُهُ فِي أَفْنِيَّتِكُمْ، وَ فِي مُمْسَاكُمُ وَ مُصْبِحِكُمْ، يَهْتَفُ
فِي أَفْنِيَّتِكُمْ هَتَافًا وَ صِرَاحًا وَ تِلَاوَةً وَ الْحَانَا، وَ لَقَبْلَهُ مَا حَلَّ بِأَنْبِيَاءِ اللَّهِ وَ رُسُلِهِ،
حُكْمٌ فَضْلٌ وَ قَضَاءٌ حَتْمٌ.

«وَ مَا مُحَمَّدٌ إِلَّا رَسُولٌ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِهِ الرُّسُلُ أَفَإِنْ مَاتَ أَوْ قُتِلَ انْقَلَبْتُمْ عَلَى
أَعْقَابِكُمْ وَ مَنْ يَنْقَلِبْ عَلَى عَقْبَيْهِ

— ای گروه نقباء، و ای بازوان ملت، ای حافظان اسلام، این ضعف و غفلت در مورد حق من و این سهل‌انگاری از دادخواهی من چرا؟ آیا پدرم پیامبر نمی‌فرمود: «حرمت هرکس در فرزندان او حفظ می‌شود»، چه سرعت مرتکب این اعمال شدید، و چه با عجله این بز لاغر، آب از دهان و دماغ او فروریخت، در صورتی که شما را طاقت و توان بر آنچه در راه آن می‌کوشیم هست، و نیرو برای حمایت من در این مطالبه و قصد می‌باشد.

آیا می‌گوئید محمد صلی الله علیه و آله بدرود حیات گفت، این مصیبتی است بزرگ و در نهایت وسعت، شکاف آن بسیار، و درز دوخته آن شکافته، و زمین در غیاب او سراسر تاریک گردید، و ستارگان بی فروغ، و آرزوها به ناامیدی گرائید، کوهها از جای فروریخت، حرمتها پایمال شد، و احترامی برای کسی پس از وفات او باقی نماند.

بخدا سوگند که این مصیبت بزرگتر و بلیه عظیم‌تر است، که همچون آن مصیبتی نبوده و بلای جانگدازی در این دنیا به پایه آن نمی‌رسد، کتاب خدا آن را آشکار کرده است، کتاب خدایی که در خانه‌هایتان، و در مجالس شبانه و روزانه‌تان، آرام و بلند، و با تلاوت و خوانندگی آن را می‌خوانید، این بلائی است که پیش از این به انبیاء و فرستاده شدگان وارد شده است، حکمی است حتمی، و قضائی است قطعی، خداوند می‌فرماید:

محمد پیامبری است که پیش از وی پیامبران دیگری درگذشتند، پس اگر او بمیرد و یا کشته گردد به عقب برمی‌گردید، و آنکس که به عقب برگردد

فَلَنْ يَصْرَأَ اللَّهُ شَيْئاً وَ سَيَجْزِي اللَّهُ شَيْئاً وَ سَيَجْزِي اللَّهُ الشَّاكِرِينَ» (٦)

ایها بنی‌قبیله! آه اَهْضَمُ ثُرَاتِ أَبِي وَ أَنْتُمْ بِمَرَأَى مِنِّي وَ مَسْمَعٍ وَ مُنْتَدَى وَ مَجْمَعٍ، تَلْبَسُكُمْ الدَّعْوَةُ وَ تَشْمَلُكُمْ الْخَبْرَةُ، وَ أَنْتُمْ ذُوو الْعَدَدِ وَ الْعَدَّةِ وَ الْأَدَاةِ وَ الْقُوَّةِ، وَ عِنْدَكُمْ السِّلَاحُ وَ الْجُنَّةُ، تُوَفِّقُكُمْ الدَّعْوَةُ فَلَا تُجَيَّبُونَ، وَ تَأْتِيكُمْ الصَّرْحَةُ فَلَا تُغَيَّبُونَ، وَ أَنْتُمْ مَوْصُوفُونَ بِالْكَفَاحِ، مَعْرُوفُونَ بِالْخَيْرِ وَ الصَّلَاحِ، وَ التَّخَبُّةِ الَّتِي انْتَجَبْتُمْ، وَ الْخَيْرَةُ الَّتِي اخْتِيرْتُمْ لَنَا أَهْلَ الْبَيْتِ.

قَاتَلْتُمُ الْعَرَبَ، وَ تَحَمَّلْتُمُ الْكَدَّ وَ التَّعَبَ، وَ نَاطَخْتُمُ الْأَمَمَ، وَ كَافَحْتُمُ الْبُهَمَ، لَا نَبْرَحُ أَوْ تَبْرَحُونَ، نَأْمُرُكُمْ فَنَأْتُمِرُونَ، حَتَّى إِذَا دَارَتْ بِنَا رَحَى الْإِسْلَامِ، وَ دَرَّ حَلَبُ الْأَيَّامِ، وَ حَصَعَتْ نُعْرَةُ الشِّرْكِ، وَ سَكَنْتْ فُورَةُ الْإِفْكِ، وَ حَمَدَتْ نِيرَانُ الْكُفْرِ، وَ هَدَأَتْ دَعْوَةُ الْهَرَجِ، وَ اسْتَوْسَقَ نِظَامُ الدِّينِ، فَأَتَى جِزْمٌ بَعْدَ الْبَيَانِ، وَ أَسْرَزْتُمْ بَعْدَ الْإِعْلَانِ، وَ نَكَضْتُمْ بَعْدَ الْإِفْدَامِ، وَ أَشْرَكْتُمْ بَعْدَ الْإِيمَانِ؟

بُؤْسًا لِقَوْمٍ نَكثُوا أَيْمَانَهُمْ مِنْ بَعْدِ عَهْدِهِمْ، وَ هُمُؤَا

— بخدا زبانی نمی‌رساند، و خدا شکرکنندگان را پاداش خواهد داد».

ای پسران قبیله- گروه انصار- آیا نسبت به میراث پدرم مورد ظلم واقع شوم در حالی که مرا می‌بینید و سخن مرا می‌شنوید، و دارای انجمن و اجتماعید، صدای دعوت مرا همگان شنیده و از حالم آگاهی دارید، و دارای نفرت و

ذخیره‌اید، و دارای ابزار و قوه‌اید، نزد شما اسلحه و زره و سپر هست، صدای دعوت من به شما می‌رسد ولی جواب نمی‌دهید، و ناله فریاد خواهیم را شنیده ولی به فریاد نمی‌رسید، در حالی که به شجاعت معروف و به خیر و صلاح موصوف می‌باشید، و شما برگزیدگانی بودید که انتخاب شده، و منتخباتی که برای ما اهل بیت برگزیده شدید!

با عرب پیکار کرده و متحمل رنج و شدتها شدید، و با امتها رزم نموده و با پهلوانان به نبرد برخاستید، همیشه فرمانده بوده و شما فرمانبردار، تا آسیای اسلام به گردش افتاد، و پستان روزگار به شیر آمد، و نعره‌های شرك‌آمیز خاموش شده، و دیگ طمع و تهمت از جوش افتاد، و آتش کفر خاموش و دعوت ندای هرج و مرج آرام گرفت، و نظام دین کاملاً ردیف شد، پس چرا بعد از اقرارتان به ایمان حیران شده، و پس از آشکاری خود را مخفی گردانید، و بعد از پیشقدمی عقب نشستید، و بعد ایمان شرك آوردید. وای بر گروهی که بعد از پیمان بستن آن را شکستند، و خواستند پیامبر

بِأَخْرَاجِ الرَّسُولِ وَ هُمْ بَدُوكُمْ أَوَّلَ مَرَّةٍ، أَتَخْشَوْنَهُمْ فَاللَّهُ أَحَقُّ أَنْ تَخْشَوْهُ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ.

آ، وَ قَدْ أَرَى أَنْ قَدْ أَخْلَدْتُمْ إِلَى الْخَفْضِ، وَ أَبْعَدْتُمْ مَنْ هُوَ أَحَقُّ بِالْبَسْطِ وَ الْقَبْضِ، وَ خَلَوْتُمْ بِالِدَّعَةِ، وَ نَجَوْتُمْ بِالضَّيْقِ مِنَ السَّعَةِ، فَمَجَجْتُمْ مَا وَعَبْتُمْ، وَ دَسَعْتُمْ الَّذِي تَسَوَّغْتُمْ، فَإِنْ تَكْفُرُوا أَنْتُمْ وَ مَنْ فِي الْأَرْضِ جَمِيعاً فَإِنَّ اللَّهَ لَغَنِيٌّ حَمِيدٌ.

آ، وَ قَدْ قُلْتُ مَا قُلْتُ هَذَا عَلَى مَعْرِفَةٍ مِنِّي بِالْخِذْلَةِ الَّتِي خَامَرْتُمْكُمْ، وَ الْغَدْرَةِ الَّتِي اسْتَشَعَرْتُمْ قُلُوبَكُمْ، وَ لَكِنَّهَا فَيْضَةُ النَّفْسِ، وَ نَفْتَةُ الْغَيْظِ، وَ حَوَزُ الْفَنَاءِ، وَ بَثَّةُ الصَّدْرِ، وَ تَقْدِمَةُ الْحُجَّةِ، فَدُونَكُمْ هِيَ فَاحْتَقِبُوهَا دَبْرَةَ الظُّلْمِ، نَقِبَةَ الْخُفِّ، بَاقِيَةَ الْعَارِ، مَوْسُومَةَ بَعْضِ الْجَبَّارِ وَ سَنَارِ الْأَبَدِ، مَوْصُولَةً بِنَارِ اللَّهِ الْمُوقَدَةِ الَّتِي تَطَّلِعُ عَلَى الْأَفِيدَةِ.

فَبِعَيْنِ اللَّهِ مَا تَفْعَلُونَ، وَ سَيَعْلَمُ الَّذِينَ ظَلَمُوا أَيَّ مُنْقَلَبٍ يَنْقَلِبُونَ، وَ أَنَا إِنِّي نَذِيرٌ لَكُمْ بَيْنَ يَدَيْ عَذَابٍ شَدِيدٍ، فَاعْمَلُوا إِنَّا عَامِلُونَ، وَ أَنْتَظِرُوا إِنَّا مُنْتَظِرُونَ. فاجابها أبو بکر عبدالله بن عثمان، و قال:

— را اخراج کنند، با آنکه آنان جنگ را آغاز نمودند، آیا از آنان هراس دارد در حالی که خدا سزاوار است که از او بهراسید، اگر مؤمنید.

آگاه باشید می بینم که به تن آسائی جاودانه دل داده، و کسی را که سزاوار زمامداری بود را دور ساخته‌اید، با راحت طلبی خلوت کرده، و از تنگنای زندگی به فراخنای آن رسیده‌اید، در اثر آن آنچه را حفظ کرده بودید را از دهان بیرون ریختید، و آنچه را فروبرده بودید را بازگرداندند، پس بدانید اگر شما و هرکه در زمین است کافر شوید، خدای بزرگ از همگان بی‌نیاز و ستوده است. آگاه باشید آنچه گفتم با شناخت کاملم بود، به سستی پدید آمده در اخلاق شما، و بی‌وفائی و نیرنگ ایجاد شده در قلوب شما، و لیکن اینها جوشش دل اندوهگین، و بیرون ریختن خشم و غضب است، و آنچه قابل تحمل نیست، و جوشش سینه‌ام و بیان دلیل و برهان، پس خلافت را بگیرید، ولی بدانید که پشت این شتر خلافت زخم است، و پای آن سوراخ و تاول دار، عار و ننگش باقی و نشان از غضب خدا و ننگ ابدی دارد، و به آتش شعله‌ور خدا که بر قلبها احاطه می‌یابد متصل است. آنچه می‌کنید در برابر چشم بینای خداوند قرار داشته، و آنانکه ستم کردند به زودی می‌دانند که به کدام بازگشتگاهی بازخواهند گشت، و من دختر کسی هستم که شما را از عذاب دردناک الهی که در پیش دارید خبر داد، پس هرچه خواهید بکنید و ما هم کار خود را می‌کنیم، و شما منتظر بمانید و ما هم در انتظار بسر می‌بریم. آنگاه ابوبکر پاسخ داد:

يَا بِنْتُ رَسُولِ اللَّهِ! لَقَدْ كَانَ أَبُوكَ بِالْمُؤْمِنِينَ عَطُوفًا كَرِيمًا، رَوْفًا رَحِيمًا، وَ عَلَيَّ الْكَافِرِينَ عَذَابًا أَلِيمًا وَ عِقَابًا عَظِيمًا، إِنَّ عَزْوَنَاهُ وَ جَذَنَاهُ أَبَاكَ دُونَ النِّسَاءِ، وَ آخَا الْفِكَ دُونَ الْأَخْلَاءِ، أَثَرُهُ عَلَيَّ كُلِّ حَمِيمٍ وَ سَاعِدُهُ فِي كُلِّ أَمْرٍ جَسِيمٍ، لَا يُجِبُكُمْ إِلَّا السَّعِيدُ، وَ لَا يُبْغِضُكُمْ إِلَّا الشَّقِيُّ بَعِيدُ.

فَأَنْتُمْ عِثْرَةُ رَسُولِ اللَّهِ الطَّيِّبُونَ، الْخَيْرَةُ الْمُنتَجِبُونَ، عَلَيَّ الْخَيْرِ أَدِلَّتْنَا وَ إِلَى الْجَنَّةِ مَسَالِكُنَا، وَ أَنْتِ يَا خَيْرَةَ النِّسَاءِ وَ ابْنَتَهُ خَيْرِ الْأَنْبِيَاءِ، صَادِقَةٌ فِي قَوْلِكَ، سَابِقَةٌ فِي وُفُورِ عَقْلِكَ، غَيْرَ مَرْدُودَةٍ عَنْ حَقِّكَ، وَ لَا مَصْدُودَةٌ عَنْ صَدَقِكَ. وَ اللَّهُ مَا عَدُوْتُ رَأَى رَسُولَ اللَّهِ، وَ لَا عَمِلْتُ إِلَّا بِأَذْنِهِ، وَ الزَّائِدُ لَا يَكْذِبُ أَهْلَهُ، وَ إِنِّي أَشْهَدُ اللَّهُ وَ كَفَى بِهِ شَهِيدًا، أَنِّي سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ يَقُولُ: «نَحْنُ مَعَاشِرَ الْأَنْبِيَاءِ لَا نُورِثُ ذَهَبًا وَ لَا فِضَّةً، وَ لَا دَارًا وَ لَا عِقَارًا، وَ إِنَّمَا نُورِثُ الْكِتَابَ وَ الْحِكْمَةَ وَ الْعِلْمَ وَ النَّبُوَّةَ، وَ مَا كَانَ لَنَا مِنْ طُعْمَةٍ فَلَوْلِي الْأَمْرِ بَعْدَنَا أَنْ يَحْكُمَ فِيهِ بِحُكْمِهِ».

— ای دختر رسول خدا! پدر تو بر مؤمنین مهربان و بزرگوار و رؤف و

رحیم، و بر کافران عذاب دردناک و عقاب بزرگ بود، اگر به نسب او بنگریم وی در میان زنانمان پدر تو، و در میان دوستان برادر شوهر توست، که وی را بر هر دوستی برتری داد، و او نیز در هر کار بزرگی پیامبر را یاری نمود، جز سعادت‌مندان شما را دوست نمی‌دارند، و تنها بدکاران شما را دشمن می‌شمرند.

پس شما خاندان پیامبر، پاکان برگزیدگان جهان بوده، و ما را به خیر راهنما، و بسوی بهشت رهنمون بودید، و توای برترین زنان و دختر برترین پیامبران، در گفتارت صادق، در عقل فراوان پیشقدم بوده، و هرگز از حقت بازداشته نخواهی شد و از گفتار صادقت مانعی ایجاد نخواهد گردید.

و بخدا سوگند از رأی پیامبر قدمی فراتر نگذارده، و جز با اجازه او اقدام نکرده‌ام، و پیشرو قوم به آنان دروغ نمی‌گوید، و خدا را گواه می‌گیرم که بهترین گواه است، از پیامبر شنیدم که فرمود: «ما گروه پیامبران دینار و درهم و خانه و مزرعه به ارث نمی‌گذاریم، و تنها کتاب و حکمت و علم و نبوت را به ارث می‌نهیم، و آنچه از ما باقی می‌ماند در اختیار ولی امر بعد از ماست، که هر حکمی که بخواهد در آن بنماید.»

وَقَدْ جَعَلْنَا مَا حَاوَلْتَهُ فِي الْكِرَاعِ وَالسَّلَاحِ، يُقَاتِلُ بِهَا الْمُسْلِمُونَ وَيُجَاهِدُونَ الْكُفَّارَ، وَيُجَالِدُونَ الْمَرَدَّةَ الْفَجَّارَ، وَ ذَلِكَ بِاجْمَاعِ الْمُسْلِمِينَ، لَمْ أَنْفِرْ بِهِ وَحْدِي، وَلَمْ أَسْتَبِدْ بِمَا كَانَ الرَّأْيُ عِنْدِي، وَ هَذِهِ حَالِي وَ مَالِي، هِيَ لَكَ وَ بَيْنَ يَدَيْكَ، لَا تَرَوِي عَنكَ وَ لَا نَدْخُرُ دُونَكَ، وَ أَنْتَ سَيِّدَةُ أُمَّةٍ أَيْبَكِ وَالشَّجَرَةُ الطَّيِّبَةُ لِنَبِيِّكَ، لَا يُدْفَعُ مَالُكَ مِنْ فَضْلِكَ، وَ لَا يُوَضَّعُ فِي فَرْعِكَ وَ أَضْلِكَ، حُكْمُكَ نَافِذٌ فِيمَا مَلَكَتْ يَدَايَ، فَهَلْ تَرَيْنَ أَنْ أَخَالَفَ فِي ذَاكَ أَبَاكَ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ).

فَقَالَتْ:

سُبْحَانَ اللَّهِ، مَا كَانَ أَبِي رَسُولَ اللَّهِ عَنِ كِتَابِ اللَّهِ صَادِقًا، وَ لَا لِأَحْكَامِهِ مُخَالَفًا، بَلْ كَانَ يَتَّبِعُ آثَرَهُ، وَ يَقْفُو سُورَهُ، أَفْتَجْمَعُونَ إِلَى الْعُدْرِ اِغْتِلَالًا عَلَيْهِ بِالزُّورِ، وَ هَذَا بَعْدَ وَفَاتِهِ شَبِيهَ بِمَا بَغَى لَهُ مِنَ الْعَوَائِلِ فِي حَيَاتِهِ، هَذَا كِتَابُ اللَّهِ حُكْمًا عَدْلًا وَ نَاطِقًا فَضْلًا، يَقُولُ: «يَرْتُنِي وَ بَرْتُ مِنْ آلِ يَعْقُوبَ»، وَ يَقُولُ: «وَ وَرَثَ سُلَيْمَانَ دَاوُدَ».

— و ما آنچه را که می‌خواهی در راه خرید اسب و اسلحه قرار دادیم، تا

مسلمانان با آن کارزار کرده و با کفار جهاد نموده و با سرکشان بدکار جدال کنند، و این تصمیم به اتفاق تمام مسلمانان بود، و تنها دست به این کار نزد، و در رأی و نظرم مستبدانه عمل ننمودم، و این حال من و این اموال من است که برای تو و در اختیار توست، و از تو دریغ نمی‌شود و برای فرد دیگری ذخیره نشده، توئی سرور بانوان امت پدرت، و درخت بارور و پاک برای فرزندان، فضائلت انکار نشده، و از شاخه و ساقه‌ات فرونهاده نمی‌گردد، حکمت در آنچه من مالک آن هستم نافذ است، آیا می‌پسندی که در این زمینه مخالف سخن پدرت عمل کنم.

حضرت فاطمه علیها السلام فرمود:

پاک و منزّه است خداوند، پدرم پیامبر، از کتاب خدا روی گردان و با احکامش مخالف نبود، بلکه پیرو آن بود و به آیات آن عمل می‌نمود، آیا می‌خواهید علاوه بر نیرنگ و مکر به زور او را متهم نمایید، و این کار بعد از رحلت او شبیه است به دامهائی که در زمان حیاتش برایش گسترده شد، این کتاب خداست که حاکی است عادل، و ناطقی است که بین حق و باطل جدائی می‌اندازد، و می‌فرماید:-- زکریا گفت: خدایا فرزندی به من بده که-- «از من و خاندان یعقوب ارث ببرد»، و می‌فرماید: «سلیمان از داود ارث برد».

بَيْنَ عَزَى وَ جَلٍّ فِيمَا وَزَعَ مِنَ الْأَقْسَاطِ، وَ سَرَعَ مِنَ الْفَرَائِضِ وَالْمِيرَاثِ، وَ أَبَاحَ مِنْ حَظِّ الذَّكَرَانِ وَ الْإِنَاثِ، مَا أَرَاكَ بِهِ عِلَّةَ الْمُتَبَلِّغِينَ وَ أزالَ التَّظَلُّمَاتِ وَ الشُّبُهَاتِ فِي الْغَابِرِينَ، كَلَّا بَلْ سَوَّلَتْ لَكُمْ أَنْفُسُكُمْ أَمْراً، فَصَبِرْ جَمِيلٌ وَ اللَّهُ الْمُسْتَعَانُ عَلَى مَا تَصِفُونَ.

فقال أبو بكر:

صَدَقَ اللَّهُ وَ رَسُولُهُ وَ صَدَقَتْ إِبْنَتُهُ، مَعْدِنُ الْحِكْمَةِ، وَ مَوْطِنُ الْهُدَى وَ الرَّحْمَةِ، وَ رَكْنُ الدِّينِ، وَ عَيْنُ الْحُجَّةِ، لَا أْبَعْدُ صَوَابِكَ وَ لَا أَنْكِرُ خَطَابِكَ، هُوَ لِأَيِّ الْمُسْلِمُونَ بَيْنِي وَ بَيْنِكَ قَلْدُونِي مَا تَقَلَّدْتُ، وَ بِاتِّفَاقٍ مِنْهُمْ أَخَذْتُ مَا أَخَذْتُ، غَيْرَ مَكَابِرٍ وَ لَا مُسْتَبِدِّ وَ لَا مُسْتَأْتِرٍ، وَ هُمْ بِذَلِكَ شُهَدَاءُ.

فالتفت فاطمة عليها السلام الى النساء، و قالت:

مَعَاشِرَ الْمُسْلِمِينَ الْمُسْرِعَةِ إِلَى قَبْلِ الْبَاطِلِ، الْمُعْضِيَةِ عَلَى الْفِعْلِ الْقَبِيحِ الْخَاسِرِ، أَفَلَا تَتَذَبَّرُونَ الْقُرْآنَ أَمْ عَلَى قُلُوبِ أَفْقَالِهَا، كَلَّا بَلْ رَانَ عَلَى قُلُوبِكُمْ مَا أَسَأْتُمْ مِنْ أَعْمَالِكُمْ، فَأَخَذَ بِسَمْعِكُمْ وَ أَبْصَارِكُمْ، وَ لَيْسَ مَا تَأْوَلْتُمْ،

— و خداوند در سهمیه‌هایی که مقرر کرد، و مقادیری که در ارث تعیین فرمود، و بهره‌هایی که برای مردان و زنان قرار داد، توضیحات کافی داده، که بهانه‌های اهل باطل، و گمانها و شبهات را تا روز قیامت زائل فرموده است، نه چنین است، بلکه هواهای نفسانی شما راهی را پیش پایتان قرار داده، و جز صبر زیبا چاره‌ای ندارم، و خداوند در آنچه می‌کنید یاور ماست. ابوبکر گفت:

خدا و پیامبرش راست گفته، و دختر او نیز، که معدن حکمت و جایگاه هدایت و رحمت، و رکن دین و سرچشمه حجت و دلیل می‌باشد و راست می‌گوید، سخن حقت را دور نیفکنده و گفتارت را انکار نمی‌کنم، این مسلمانان بین من و تو حاکم هستند، و آنان این حکومت را بمن سپردند، و به تصمیم آنها این منصب را پذیرفتم، نه متکبر بوده و نه مستبد به رأی هستم، و نه چیزی را برای خود برداشته‌ام، و اینان همگی گواه و شاهدند.

آنگاه حضرت فاطمه علیها السلام رو به مردم کرده و فرمود: ای مسلمانان! که برای شنیدن حرفهای بیهوده شتابان بوده، و کردار زشت را نادیده میگیرید، آیا در قرآن نمی‌اندیشید، یا بر دلها مهر زده شده است، نه چنین است بلکه اعمال زشتتان بر دلهایتان تیرگی آورده، و گوشها و چشمانتان را فراگرفته، و بسیار بد آیات قرآن را تأویل کرده، و بد راهی را به او

و سَاءَ مَا بِهِ آشَرْتُمْ، وَ شَرَّ مَا مِنْهُ إِعْتَضْتُمْ، لَتَجِدَنَّ وَ اللَّهَ مَحْمَلَهُ ثَقِيلاً، وَ غِبَّهُ وَ بِيلاً، إِذَا كُفِّفَ لَكُمْ الْغِطَاءُ، وَ بَانَ مَا وَرَاءَهُ الضَّرَاءُ، وَ بَدَا لَكُمْ مِنْ رَبِّكُمْ مَا لَمْ تَكُونُوا تَحْتَسِبُونَ، وَ خَسِرَ هُنَالِكَ الْمُبْطِلُونَ.

ثم عطف على قبر النبي صلى الله عليه وآله، و قالت: قَدْ كَانَ بَعْدَكَ أَنْبَاءٌ وَ هُنْبَيْتَةٌ - لَوْ كُنْتَ شَاهِدَهَا لَمْ تَكْثِرِ الْخُطْبُ إِنَّا فَقَدْ نَاكَ فَقَدْ الْأَرْضِ وَ ابْلِهَا - وَ اخْتَلَّ قَوْمَكَ فَاشْهَدَهُمْ وَ لَا تَعِبُ وَ كُلُّ أَهْلٍ لَهُ قُرْبَى وَ مَنْزِلَةٌ - عِنْدَ الْإِلَهِ عَلَى الْأَدْنِيِّينَ مُقْتَرَبٌ أَبَدْتَ رِجَالَ لَنَا نَجْوَى صُدُورِهِمْ - لَمَّا مَضَيْتِ وَ حَالَتْ دُونِكَ الثَّرْبُ تَجَهَّمْتَنَا رِجَالٌ وَ اسْتَحْفَ بِنَا - لَمَّا فُقِدَتْ وَ كُلُّ الْأَرْثِ مُعْتَصَبٌ وَ كُنْتَ بَدْرًا وَ نُورًا يُسْتَضَاءُ بِهِ - عَلَيْكَ تُنْزَلُ مِنْ ذِي الْعِزَّةِ الْكُتُبُ

— نشان داده، و با بدچیزی معاوضه نمودید، بخدا سوگند تحمل این بار برایتان سنگین، و عاقبتش پراز وزر و وبال است، آنگاه که پرده‌ها کنار رود

و زیادهای آن روشن گردد، و آنچه را که حساب نمی‌کردید و برای شما آشکار گردد، آنجاست که اهل باطل زیانکار گردند.
 سپس آن حضرت رو به سوی قبر پیامبر کرد و فرمود:
 بعد از تو خبرها و مسائلی پیش آمد، که اگر بودی آنچنان بزرگ جلوه نمی‌کرد.
 ما تو را از دست دادیم مانند سرزمینی که از باران محروم گردد، و قوم تو متفرق شدند، بیا بنگر که چگونه از راه منحرف گردیدند.
 هر خاندانی که نزد خدا منزلت و مقامی داشت نزد بیگانگان نیز محترم بود، غیر از ما.
 مردانی چند از امت تو همین که رفتی، و پرده خاک میان ما و تو حائل شد، اسرار سینه‌ها را آشکار کردند.
 بعد از تو مردانی دیگر از ما روی برگردانده و خفیفمان نمودند، و میراثمان دزدیده شد.
 تو ماه شب چهارده و چراغ نوربخشی بودی، که از جانب خداوند بر تو کتابها نازل می‌گردید.

وَ كَانَ جِبْرِيلُ بِالْآيَاتِ يُؤْنِسُنَا - فَقَدْ فُقِدْتَ وَ كُلُّ الْخَيْرِ مُخْتَجِبٌ
 فَلَيْتَ قَبْلَكَ كَانَ الْمَوْتُ صَادِقُنَا - لَمَّا مَضَيْتَ وَ حَالَتْ دُونَكَ الْكُتُبُ
 ثم انكفأت عليها السلام و امير المؤمنين عليه السلام يتوقع رجوعها اليه و يتطلع
 طلوعها عليه، فلما استقرت بها الدار، قالت لامير المؤمنين عليهما السلام:
 يَا بْنَ أَبِي طَالِبٍ! إِشْتَمَلْتُ شِمْلَةَ الْجَنِينِ، وَ قَعَدْتُ حُجْرَةَ الطَّنِينِ، نَقَضْتَ
 قَادِمَةَ الْأَجْدَلِ، فَخَانَكَ رَيْشُ الْأَعْزَلِ.
 هذا ابنُ أبي فحافةٍ يبتزني نَحْلَةَ أَبِي وَ بُلْعَةَ ابْنِي! لَقَدْ أَجْهَرَ فِي خِصَامِي وَ
 الْفَيْتَةَ الدَّ فِي كَلَامِي حَتَّى حَبَسْتَنِي قَيْلَةَ نَضْرَهَا وَ الْمُهَاجِرَةَ وَ ضَلَّهَا، وَ عَصَّتِ
 الْجَمَاعَةُ دُونِي طَرْفَهَا، فَلَا دَافِعَ وَ لَا مَانِعَ، حَرَجْتُ كَاظِمَةً، وَ عُدْتُ رَاغِمَةً.
 أَضْرَعْتُ حَدَّكَ يَوْمَ أَضَعْتُ حَدَّكَ، افْتَرَسْتُ الذَّنَابَ وَ افْتَرَسْتُ الثَّرَابَ، مَا كَفَفْتُ
 قَائِلًا وَ لَا أَعْنَيْتُ بَاطِلًا وَ لَا خِيَارَ لِي، لَيْتَنِي مِثُّ قَبَلِ هَنِئْتِي وَ دُونَ دَلَّتِي،
 عَذِيرِي اللَّهُ مِنْكَ عَادِيًا وَ مِنْكَ حَامِيًا.

— جبرئیل با آیات الهی مونس ما بود، و بعد از تو تمام خیرها پوشیده شد.
 ای کاش پیش از تو مرده بودیم، آنگاه که رفتی و خاک ترا در زیر خود پنهان کرد.

آنگاه حضرت فاطمه علیها السلام به خانه بازگشت و حضرت علی علیه السلام در انتظار او بسر برده و منتظر طلوع آفتاب جمالش بود، وقتی در خانه آرام گرفت به حضرت علی علیه السلام فرمود:

ای پسر ابوطالب! همانند جنین در شکم مادر پرده نشین شده، و در خانه اتهام به زمین نشسته‌ای، شاه‌پره‌های شاهین را شکسته، و حال آنکه پره‌های کوچک هم در پرواز به تو خیانت خواهد کرد. این پسرایی قحافه است که هدیه پدرم و مایه زندگی دو پسر را از من گرفته است، با کمال وضوح با من دشمنی کرد، و من او را در سخن گفتن با خود بسیار لجوج و کینه‌توز دیدم، تا آنکه انصار حمایتشان را از من باز داشته، و مهاجران یاریشان را از من دریغ نمودند، و مردم از یاریم چشم‌پوشی کردند، نه مدافعی دارم و نه کسی که مانع از کردار آنان گردد، در حالی که خشمم را فروبرده بودم از خانه خارج شدم و بدون نتیجه بازگشتم.

آن روز که شمشیرت را بر زمین نهاده‌ی همان روز خویشتن را خانه‌نشین نمودی، تو شیرمردی بودی که گرگان را می‌کشتی، و امروز بر روی زمین آرمیده‌ای، گوینده‌ای را از من دفع نکرده، و باطلی را از من دور نمی‌گردانی، و من از خود اختیاری ندارم، ای کاش قبل از این کار و قبل از اینکه این چنین خوار شوم مرده بودم، از اینکه اینگونه سخن می‌گویم خداوند اعدا می‌خواهم، و یاری و کمک از جانب توست.

وَيْلَايَ فِي كُلِّ شَارِقٍ، وَيْلَايَ فِي كُلِّ غَارِبٍ، مَاتَ الْعَمَدُ وَوَهَنَ الْعَضُدُ، شَكُوَايَ إِلَى أَبِي وَ عَدُوَايَ إِلَى رَبِّي، اَللّٰهُمَّ اِنَّكَ اَشَدُّ مِنْهُمْ قُوَّةً وَ حَوْلًا، وَ اَشَدُّ بَأْسًا وَ تَنَكُّيًّا.

فقال اميرالمؤمنين عليه السلام:

لَا وَيْلَ لَكَ، بَلِ الْوَيْلُ لِشَانِيكَ، نَهْنَهْنِي عَنْ وُجْدِكَ، يَا ابْنَ الصَّفْوَةِ وَ بَيِّئَةَ النَّبُوَّةِ، فَمَا وَبَيْتٌ عَنْ دِينِي، وَ لَا اَخْطَاؤُ مَقْدُورِي، فَاِنْ كُنْتَ تُرِيدِينَ الْبُلْعَةَ فَرِزْقِكَ مَضْمُونٌ، وَ كَفَيْلِكَ مَأْمُونٌ، وَ مَا اَعْدَلَ لَكَ اَفْضَلَ مِمَّا قَطَعَ عَنكَ، فَاحْتَسِبِي اللّٰهَ. فقالت: حَسْبِيَ اللّٰهُ، وَ اَمْسَكَت.

— از این پس وای بر من در هر صبح و شام، پناهم از دنیا رفت، و بازویم سست شد، شکایتم بسوی پدرم بوده و از خدا یاری می‌خواهم، پروردگارا نیرو و توانت از آنان بیشتر، و عذاب و عقابت دردناکتر است.

حضرت علی علیه السلام فرمود: شایسته تو نیست که وای بر من بگوئی، بلکه سزاوار دشمن ستمگر توست، ای دختر برگزیده خدا و ای باقیمانده نبوت، از اندوه و غضب دست بردار، من در دینم سست نشده و از آنچه در حدّ توانم است مضائقه نمی‌کنم، اگر تو برای گذران روزیت ناراحتی، بدانکه روزی تو نزد خدا ضمانت شده و کفیل تو امین است، و آنچه برایت آماده شده از آنچه از تو گرفته شده بهتر است، پس برای خدا صبر کن. حضرت فاطمه علیها السلام فرمود: خدا مرا کافی است، آنگاه ساکت شد.

پی نوشت

۱. النمل: ۱۶.
۲. مریم: ۶.
۳. الاحزاب: ۶.
۴. النساء: ۱۱.
۵. البقره: ۱۸۰.
۶. آل عمران: ۱۴۴.

اصول ثابت انسانی

نیاز انسان معاصر و الگوی فاطمی

بندگی خداوند فلسفه آفرینش انسان است

چکیده

آیا انسان های گذشته می توانند برای انسان معاصر و امروزی، آن هم در عصر الکترونیک، الگو و نمونه باشند؟ پاسخ به این سؤال در گروه پاسخ به پرسش دیگری است که آیا اصول ثابتی در زندگی بشر یافت می شود که زمان مند و مکان بند نبوده و برای همه دوران های بکار آیند؟ برخی براساس اعتقاد به نسبیت در اخلاق بر این باورند که هیچ اصل ثابتی نیست و بشر دیروز نمیتواند برای بشر امروز الگو باشد. نگارنده با توجه به فطرت انسان و فطریات او بر این باور است که در زندگی بشر اصول و ارزش های ثابتی وجود دارند که می توانند برای همه زمان ها مفید بوده و گرفتار نسبیت و زمانمندی نگردند. از شخصیت هائی که با رعایت اصول انسانی در زندگی خود از بهترین الگوهای برای بشر امروزی است، دخت پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله و سلم فاطمه زهرا سلام الله علیها است. او در زندگی از اصولی بهره برد که گذشت زمان هرگز آنها را کهنه نخواهد کرد. آنچه در پی می آید اشاره به برخی اصول ثابت در سیره فاطمی است.

فاطمه سلام الله عليها و اصول ثابت انسانی

فاطمه سلام الله عليها یکی از آن انسان هاست که می توان با گذشت بیش از هزار سال از دوران زندگی اش به عنوان الگوی معرفی نمود. سیره آن حضرت در زندگی فردی و رعایت اصولی همچون ساده زیستی، صدق و راستی، اعتدال، حریت و آزادی و عزت از قواعدی است که می تواند برای همه زمان ها و بدون حصر در محدوده زمانی خاص، درس آموز باشد. در سیره اجتماعی نیز اصولی مانند مدارا در کنار سازش ناپذیری، عدالت اجتماعی و مساوات از زیباترین آنهایند. موضوع این نوشتار بررسی برخی [۱] از اصول همیشه نو و تازه در سیره فاطمه سلام الله عليها است.

بندگی فاطمه سلام الله عليها بندگی خداوند فلسفه آفرینش انسان است؛ بندگی که ریشه در معرفت و شناخت انسان دارد. در قرآن کریم به این حقیقت تصریح شده است آن گاه که فرمود: و ما خلقت الجن و الانس الا ليعبدون (الذاریات: ۵۶) حال سخن بر سر این است که فاطمه سلام الله عليها از این ویژگی چه بهره ای داشت، در منابع به درستی آمده است: آن حضرت عابدترین مردم زمان خود بوده است. از حسن بصری روایت شده است که می گفت: [۲] در این امت عابدتر از فاطمه سلام الله عليها نبود. او به طوری برای عبادت می ایستاد که پاهایش ورم کرد. درباره مربی و معلم فاطمه سلام الله عليها یعنی رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم نیز آمده است که او نیز عابدترین مردم بود. [۳] بندگی فاطمه سلام الله عليها فقط در عبادت ظاهری خلاصه نمی شد؛ بلکه در تمام زندگی او نمود داشت.

نمونه پدر از نسل نو یکی از عوامل مؤثر در شکل گیری شخصیت افراد، وراثت است. حضرت فاطمه سلام الله عليها بسیاری از ویژگی های رفتاری و گفتاری پدر را، تحت تأثیر این عامل، به ارث برده بود. افزون بر این ویژگی ها که غیراکتسابی است، او در دیگر اوصاف و اخلاق نیز به صورت اکتسابی از پدر تأثیر پذیرفته بود. از این رو، روایات فراوانی نشانگر آن است که فاطمه سلام الله عليها پدر خویش را الگو قرار داده و نمونه کاملی از انسان تربیت یافته رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم شده بود. با این که میان پدر و دختر چهل و پنج سال فاصله سنی بود؛ که از نظر جامعه شناسانان بیش از

یک نسل دوره ی زمانی است، با این وجود دختر از نسل جدید، پدری از نسل گذشته را الگوی خود قرار داده است. او در رفتار و کردار شباهت زیادی به پیامبر داشت.

جالب آن است که در رویداد غم انگیز کربلا نیز افراد از دو نسل با فاصله سنی زیاد حضور دارد که بر سراسول و آرمان های واحدی مبارزه می نمایند. میان امام حسین علیه السلام و برادرش ابوالفضل بیست و دو سال فاصله زمانی بود؛ اما عباس بر سر آرمان های مشترک با برادر و رهبرش جانفشانی کرد. برای الگوگیری فاطمه سلام الله علیها از پدر شواهدی تاریخی فراوانی وجود دارد. از برخی از زنان پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله و سلم روایت شده است که می گوید: در آن بیماری که منجر به درگذشت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم گردید، در حضور او بودیم که فاطمه سلام الله علیها از در درآمد. او چنان مانند پدرش راه می رفت که آدمی را به اشتباه می افکند. [۴]

این همسر پیامبر صلی الله و آله و سلم همچنین می گوید: نزد آن حضرت نشسته بودم که بانوی دو عالم وارد شد. به خدا قسم راه رفتنش همانند راه رفتن پدر بود. [۵] این گونه شباهت را افزون بر عائشه، جابر بن عبدالله انصاری نیز تأیید کرده است. او می گوید: من هر گاه فاطمه سلام الله علیها را در حال راه رفتن می دیدم، به یاد پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم می افتادم. [۶] یکی از همسران رسول خدا درباره چگونگی سخن گفتن فاطمه سلام الله علیها نیز اظهار نظر کرده و می گوید: هر کسی را در نحوه سخنرانی، صحبت کردن و نشستن شبیه تر از فاطمه سلام الله علیها به پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم ندیدم. روایات یاد شده این درس را به ما می آموزند که تأسی به رفتار فاطمه سلام الله علیها تأسی به رفتار رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم است؛ چه این که زهراء سلام الله علیها پدر را الگوی خود قرار داده است.

ادب فاطمه سلام الله علیها یکی از بهترین سرمایه های انسان و برترین شرف آدمیان ادب است. در منابع دینی آمده است هیچ میراثی بهتر از ادب نیست، [۷] که موجب بزرگی و سیادت انسان می شود. [۸] اکنون با دید در سیره فاطمه سلام الله علیها از این زیباترین سرمایه و میراث چه گوهرهایی

یافت می شود. ادب فاطمه سلام الله علیها در تمام زندگی او متبلور است. او در ارتباط با خدا و خلقتش با ادب ترین بود. ام سلمه می گوید پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم پس از ازدواج با من، [۹] مسئولیت فاطمه سلام الله علیها را به من سپرد. من آداب زندگی را به او می آموختم و او را راهنمایی می کردم؛ اما به خدا سوگند که او از من با ادب تر بود و در همه امور از من شناخت بیشتری داشت.

چرا این گونه نباشد در حالی که او از دودمان پیامبران بود. [۱۰] جایگاه اجتماعی فاطمه سلام الله علیها اصول و ارزش های ثابت در سیره فاطمه سلام الله علیها از او چنان انسانی ساخته بود که در جامعه از اعتبار ویژه ای برخوردار شده بود. اعتبار و جایگاه فاطمه سلام الله علیها در جامعه به حدی بود که موجب افزایش جایگاه علی علیه السلام نیز شده بود؛ هر چند جایگاه آن امام همام پس از شهادت همسرش آسیب دید. در گزارشی از عائشه آمده است که فاطمه سلام الله علیها و عباس عموی پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم میراثشان، از جمله فدک که از آن حضرت به آنها رسیده بود، را از ابوبکر مطالبه کردند. خلیفه امتناع کرد و فاطمه سلام الله علیها بر او خشم کرد و تا زمان وفاتش با او سخن نگفت. علی علیه السلام او را بدون اعلام به ابوبکر، شبانه دفن کرد.

عائشه در ادامه گزارش خود می افزاید: علی علیه السلام در زمان حیات همسرش در میان مردم از اعتبار و جایگاه ویژه ای برخوردار بود؛ اما پس از درگذشت او مردم از او روی برگرداندند. [۱۱] نتیجه از نیازهای اجتماعی انسان نیاز به الگو و اسوه در زندگی است. برای پاسخ دادن به این درخواست درونی بشر، اولاً نیازمند به شناخت الگو هستیم و ثانیاً محتاج به شناخت اصول زندگی اسوه هستیم. براساس اندیشه نسبت گرا هیچ اصل ثابتی وجود ندارد؛ بنابراین نمی توان افرادی را که در دوران پیشین زندگی کرده اند برای امروز و آینده بشر الگو قرار داد. اما در صورت اثبات اصول ثابت در زندگی بشر و ردّ اندیشه نسبی گرائی که پایه تفکر پلورالیزم امروزی است، با شناخت فطرت و فطریات بشری می توان برخی شخصیت های بزرگ را نه فقط برای امروز، بلکه برای بی نهایت الگو قرار داد. فطریاتی که هیچ گاه زمان مند و مکان بند نبوده و نیستند.

فاطمه زهرا سلام الله علیها یکی از آن نمونه های فرا زمانی است که می تواند برای انسان معاصر امروز الگو قرار گیرد. او در زندگی کوتاه خود از اصولی بهره برد که آشنائی با این اصول رهنمون انسان معاصر امروزی است؛ اصولی همچون صداقت و راستی، ساده زیستی و بی آلایشی، تعبد و بندگی، حیا و ادب و بالاخره نمونه ای از زیست نبوی برای نسل معاصر.

پی نوشت

- [۱] برای آگاهی بیشتر درباره دیگر اصول زندگی فاطمه سلام الله علیها به کتاب های زیر مراجعه شود: علی قاضی، در مکتب فاطمه سلام الله علیها، ص ۲۱۰-۲۱۱؛ مهدی نیلی پور، فرهنگ فاطمیه، اصول حاکم بر زندگی فاطمه سلام الله علیها و علی علیه السلام؛
- [۲] ابن شهر آشوب، المناقب، ج ۳، ص ۱۱۹؛ مجلسی، بحار الانوار، ج ۴۳، ص ۲۶
- [۳] ابن اثیر، اسد الغابه، ج ۱، ص ۳۵
- [۴] ابو علم، توفیق، فاطمه الزهراء سلام الله علیها، ترجمه علی اکبر صادقی، ۱۰۸
- [۵] ابویحیی الکوفی، فراس بن یحیی، مسانید ابی یحیی الکوفی، تحقیق محمد بن الحسن المصری، ۷۹-۸۰؛ ابو داود الطیالسی، سلیمان بن داود، مسند ابی داود، ۱۹۶؛ ابن سعد، الطبقات الكبرى، ج ۱۹۰، ۲ و ۲۲، ۸؛ النسائی، احمد بن شعیب، کتاب الوفاء، تحقیق محمد السعید زغلول، ۱۹؛ مجلسی، بحار الانوار، ج ۴۳، ۲۳؛ عبدالله البحرانی، عوالم العلوم و المعارف و الاحوال من الآیات و الاخبار و الاقوال فی احوال سیده النساء فاطمه الزهرا سلام الله علیها، با مستدرکات سید محمد باقر موحد ابطلحی اصفهانی، ج ۱-۱۱، ۱۲۹، و ج ۲، ۱۱، ۵۵۰.
- [۶] ابن شهر آشوب، مناقب آل ابی طالب، ج ۳، ۱۳۲؛ ابن حجر المسقلانی، فتح الباری، ج ۸، ۱۰۳؛ مجلسی، بحار الانوار، ج ۴۳، ۶، [۷] مجلسی، ج ۱، ص ۹۴؛ ری شهری، میزان الحکمه، ج ۱، ص ۵۲
- [۸] مجلسی، همان
- [۹] به نظر نگارنده، با توجه به این که ازدواج فاطمه سلام الله علیها با علی علیه السلام در سال دوم هجرت، پیش از ازدواج ام سلمه با پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم در سال چهارم هجرت، بوده است (ابن سعد، الطبقات الكبرى، ج ۱۸، ۸ و ۶۹) این روایت قابل تأمل است. نویسنده ناسخ التواریخ نیز در این روایت تردید کرده و احتمال داده است که به جای ام سلمه، ام سلیم مادر انس بن مالک بوده باشد که به اشتباه ام سلمه نوشته شده است. کمونه حسینی، سید عبدالرزاق و نهاوندی، علی اکبر، مجموعه مقالات الزهراء، ۲۶ به نقل از ناسخ التواریخ، مجلد احوال فاطمه سلام الله علیها، چاپ سنگی قدیم، ۵۲-۵۳
- [۱۰] ... والله! ادب منی و اعرف بالاشیاء کلها و کیف لاتکون کذلک و هی سلاله الانبیاء صلوات الله علیها و علی ائبها و یعلها و بینها. الطبری، ابوجعفر محمد بن جریر بن رستم، دلائل الامامه، ۱۲؛ البحرانی، العوالم، ج ۱/۱۱، ۶۱۱؛ مجلسی، بحار الانوار، ج ۴۳، ۱۰
- [۱۱] البحرانی، عبدالله، العوالم، ج ۱/۱۱، ۶۲۶

رنج‌های فاطمه علیها السلام از زبان علی علیه السلام



فاطمه و علی علیهما السلام دو یار همراه و دو ستاره آسمانی اند که برای نشان دادن راه آسمان چند روزی به زمین آمدند و سپس به آسمان بازگشتند. آن دو یار مهربان، نامهربانی‌ها و بی‌مهری‌های بی‌حسابی از خاکیان دیدند و بزرگوارانه از کنار مزاحمت‌های شب‌پره‌های مزاحم‌گذشتند. از این بی‌مهری‌ها و مزاحمت‌ها، حکایات فراوانی گفته‌اند و شنیده‌ایم، اما در این اوراق معدود، برآنیم تا از زبان تنها همتای زهرا، گوشه‌ای اندک از تلخی‌های رفته بر آن عزیز را بخوانیم و بدانیم. پیش از ذکر این تلخی‌ها، جملاتی چند در بلندای مقام آن زهره درخشانده را از زبان علی علیه السلام نقل می‌کنیم و سپس به بیان رنج‌های حضرت زهرا (ع) می‌پردازیم.

فاطمه، برترین بانو

معاویه در نامه ای که به امام علی علیه السلام می نویسد، به فخر فروشی در مقابل امام می پردازد. امام در پاسخ به نامه او، به بیان فضیلت های بنی هاشم و فضیحت های بنی امیه می پردازد:

«وانی یکون ذلک کذلک، و منا النبی و منکم المکذّب و منا اسد الله و منکم اسد الاحلاف و منا سیدا شباب اهل الجنة و منکم صبیبة النار و منا «خیر نساء العالمین» و منکم حمالة الحطب فی کثیر مما لنا و علیکم (۱)؛

شما چگونه و کجا با ما برابرید! که از میان ما پیامبر صلی الله علیه و آله برخاست و دروغزن (ابوجهل) از شما است، و اسد الله (حمزه سید الشهداء) از ما و اسد الاحلاف (شیر سوگندها؛ اسد بن عبد العزی) از شما، و از ماست دو سید جوانان اهل بهشت (حسن علیه السلام و حسین علیه السلام) و از شما است کودکانی (۲) که آتش نصیب آنان گردید. و از ما است بهترین زنان جهان (فاطمه علیها السلام) و از شماست آن که هیزم کشد برای دوزخیان (ام جمیل همسرابی لهب) (۳) و بیش از این ما را فضیلت ها و شما را فضیحت ها است.»

علی و فاطمه علیهما السلام از زبان یکدیگر

پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله پس از ازدواج حضرت علی و فاطمه علیهما السلام و سپری شدن مراسم عروسی، ابتدا از علی علیه السلام پرسیدند: همسرت فاطمه علیها السلام را چگونه یافتی؟ امام پاسخ داد: «نعم العون علی طاعة الله؛ در اطاعت کردن از خدا خوب یار و یآوری است.» سپس از دختر خود، فاطمه علیها السلام پرسیدند: شوهرت را چگونه یافتی؟ آن حضرت پاسخ داد: «خیر بعل؛ بهترین شوهر است.» (۴)

زحمات فاطمه علیها السلام در منزل

به دنبال تقسیم کار پیامبر صلی الله علیه و آله بین حضرت زهرا علیها السلام و علی علیه السلام و واگذاری کارهای داخل منزل به فاطمه علیها السلام،

گرچه علی علیه السلام نیز در کمک به همسرش از هیچ کوششی دریغ نمی کرد، اما در عین حال انجام تمام کارهای منزل برای فاطمه علیها السلام باری گران بود. برای کاهش زحمت های منزل، علی علیه السلام راه حلی به فاطمه پیشنهاد می کند. آن حضرت بعدها این ماجرا را چنین نقل فرمود: «فاطمه زهرا علیها السلام، عزیزترین عزیزان رسول خدا صلی الله علیه و آله در خانه من بود. فاطمه علیها السلام آنقدر با آسیاب آرد کرد تا دست هایش پینه بست و آنقدر از چاه آب کشید که اثر آن بر سینه اش باقی مانده بود و به اندازه ای خانه را روید تا اینکه لباس هایش غبار آلود شد، و آن قدر زیر دیگ آتش برافروخت تا لباسش کثیف و گرد آلود گردید و به همین علت، به سختی و زحمت افتاد. روزی شنیدم چند غلام خدمت پیامبر صلی الله علیه و آله آورده اند. به فاطمه گفتم: وقتی خدمت پدر رفتی از او خادمی بخواه تا در کارها مدد رسان تو باشد و از این همه رنج و محنت آسوده شوی.

فاطمه زهرا علیها السلام خدمت رسول خدا صلی الله علیه و آله رفت. ملاحظه کرد که گروهی با ایشان مشغول بحث و گفت و گو هستند. لذا بدون اینکه با پدر سخنی بگوید از شرم و حیا بازگشت. چون رسول خدا صلی الله علیه و آله می دانست که فاطمه علیها السلام برای حاجت و نیازی مراجعه کرده است، خود به منزل ما آمد. ما در بستر استراحت بودیم، وی بالای سر فاطمه علیها السلام نشست و فاطمه علیها السلام از جهت شرم و حیا سر خود را زیر رخت خواب کرد.

حضرت فرمود: فاطمه جان! برای چه منظوری نزد من آمدی؟ او دو مرتبه سؤال فرمود و فاطمه ساکت بود.

عرض کردم: ای رسول خدا! من علت را برای شما عرض می کنم. فاطمه آن قدر سنگ آسیاب را چرخانده که دستش پینه بسته و آن قدر آب کشیده که بر سینه اش اثر آن باقی مانده و آن قدر خانه را جاروب کرده که لباسش خاک آلود شده، و آن قدر آتش در زیر دیگ افروخته که پیراهن او کثیف شده و بوی دود گرفته است. شنیدیم که غلامان و خادمان چندی را خدمت شما آوردند، به فاطمه علیها السلام گفتم: به سراغ پدر خود رفته، از ایشان خدمت کاری بخواه تا تو را کمک کند.

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «الا ادلکما علی خیر مما سالتما. اذا اخذتما مضاجعکما تکبیرا ربعا و ثلاثین وتسبحا ثلاثا و ثلاثین وتحمدان ثلاثا و ثلاثین فهو خیر لکما من خادم یخدمکما؛ شما را از مطالبی آگاه کنم که برای شما

از خادمی که خواستید بهتر است . وقتی از خواب برخاستید (در بعضی روایات است وقتی به رختخواب رفتید) سی و چهار مرتبه «الله اکبر» ، سی و سه بار «سبحان الله» و سی و سه بار «الحمد لله» بگویید، این برای شما از خادمی که به شما خدمت کند بهتر است .»

آنگاه فاطمه سر خود را بیرون آورد و سه بار فرمود: «رضیت عن الله ورسوله؛ از خدا و رسول او راضی و خشنود شدم . (۵)»

عیادت ناتمام

وقتی عباس عموی پیامبر صلی الله علیه و آله برای عیادت فاطمه علیها السلام به منزل علی علیه السلام آمد، به دلیل کسالت شدید آن حضرت و ممنوع الملاقات بودن ایشان، موفق به عیادت آن عزیز نشد . به منزل خود بازگشت و پیکی روانه منزل علی علیه السلام کرد، تا به علی علیه السلام این پیغام را برساند: «آن گونه که من احساس می کنم، فاطمه علیها السلام روزهای پایان عمر خود را می گذراند و اول کسی است که به پیامبر صلی الله علیه و آله ملحق می شود . من پیشنهاد می کنم در صورت رحلت ایشان، مهاجرین و انصار را خبر کنید تا در مراسم نماز و دفن آن حضرت شرکت کنند، که این کار، هم باعث فیض معنوی و ثواب حاضران است، و هم باعث تقویت شعائر دینی.»

علی علیه السلام در پاسخ به پیشنهاد عمویش عباس بن عبد المطلب، فرستاده ای به نزد او روانه کرد تا این پیام را برساند: «ابلیغ عمی السلام وقل لا عدمت اشفاقک و تحیتک و قد عرفت مشورتک و لرایک فضلہ . ان فاطمة بنت رسول الله صلی الله علیه و آله لم تزل مظلومة من حقها ممنوعة وعن میراثها مدفوعة . لم تحفظ فیها وصیة رسول الله صلی الله علیه و آله ولا رعى فیها حقه ولا حق الله عزوجل وکفی بالله حاکما و من الظالمین منتقما وانا اسالک یا عم ان تسمع لی بترک ما اشرت به فانها وصتنی بستر امرها؛ سلام مرا به عمویم برسان و بگو: خیر خواهی شما را فراموش نمی کنم . نظر شما را به خوبی دریافتم و البته احترام آن - در جای خود - محفوظ است . فاطمه علیها السلام همیشه مظلوم واقع شده، و از حق خود بازداشته شد و از ارث خود بی بهره گردید . سفارش رسول خدا صلی الله علیه و آله در مورد او عمل نشد و حقی که خدا و

رسول او در مورد فاطمه علیها السلام داشتند، رعایت نکردید و خداوند برای حکمرانی و انتقام از ظالمین [ما را] بس است .

عموی گرامی! از شما می خواهم به من رخصت دهید که به نظر شما عمل نکنم، چرا که فاطمه علیها السلام خودش به من وصیت کرده است که امر [کفن و دفن] او مخفی باشد .»

وقتی که فرستاده عباس با این پیام به سوی او بازگشت، عباس گفت: غفران الهی نثار فرزند برادرم که البته او آمرزیده است . به راستی که نظر او بدون اشکال و صحیح است . برای عبدالمطلب فرزندی با برکت تراز علی علیه السلام زاده نشد، مگر پیامبر صلی الله علیه و آله . . . (۶) .

آهنگ جدایی

آن گاه که فاطمه زهرا علیها السلام احساس کرد زمان رحلتش فرا رسیده است، در حالی که در بستر بیماری آرمیده بود خطاب به علی علیه السلام فرمود: «یا ابن عم، انه قد نعت الی نفسی واننی لاری ما بی الا اننی لاحق بابی ساعة بعد ساعة وانا اوصیک باشیاء فی قلبی؛ ای پسر عمو! خبر مرگ به من رسیده و آنگونه که در می یابم پس از اندک زمانی، به پدرم ملحق می شوم، آنچه را در دل دارم به تو وصیت می کنم .»

علی علیه السلام به فاطمه علیها السلام فرمود: «اوصینی بما احببت یا بنت رسول الله؛ ای دخت رسول خدا! آنچه دوست داری وصیت کن .»

آنگاه علی علیه السلام کنار سر فاطمه علیها السلام نشست و به آنان که در اتاق بودند فرمود بیرون روند . سپس فاطمه علیها السلام به علی علیه السلام فرمود: «یا ابن عم!، ما عهدتنی کاذبة ولا خائنة ولا خالفتک منذ عاشرتنی؛ ای پسر عمو! از روزی که با من زندگی کردی، از من دروغ و خیانت ندیدی و هیچ گاه با تو مخالفت ننمودم .»

و علی علیه السلام در پاسخش چنین گفت: «معاذ الله انت اعلم بالله وابر و اتقی واکرم و اشد خوفا من الله [من] ان اوبخک بمخالفتی . قد عز علی مفارقتک وتفقدک، الا انه امر لابد منه . والله جددت علی مصیبة رسول الله وقد عظمت وفاتک وفقدک فانا لله وانا الیه راجعون من مصیبة ما افجعها وآلمها وامضها واحزنها، هذه والله مصیبة لا عزاء لها ورزیه لا خلف لها؛ نه،

هرگز! تو نسبت به خداوند آگاه تر، نیکوکارتر، پرهیزگارتر، گرامی تر، و خائف تر از آن هستی که تو را به عنوان مخالف با من سرزنش کنم. جدایی و فقدان تو برای من بسیار سخت است. ولی چه باید کرد که چاره ای برای مرگ نیست. سوگند به خدا، مصیبت رسول خدا برای من تازه شد و وفات و فقدان تو، [برای من] بسیار بزرگ [و دشوار] است. پس «انا لله وانا الیه راجعون» از مصیبتی که بسیار دلخراش و دردناک و دشوار و اندوه آور است. به خدا قسم! این مصیبتی است که تسلیت [و آرامش] ندارد و حادثه جانسوزی است که جبران ناپذیر است.»

سپس مدتی با هم گریستند و علی علیه السلام سرفاطمه علیها السلام را به سینه چسبانید و فرمود: «اوصینی بما شئت فانک تجدنی فیما امضی کما امرتنی به و اختار امرک علی امری؛ آنچه می خواهی وصیت کن، همانا مرا آن گونه خواهی یافت که به وصیت تو بخوبی عمل کنم و امر تو را بر امر خودم مقدم می دارم.»

سپس فاطمه علیها السلام به بیان وصایای خود پرداخت (۷).

آغاز جدایی

پس از شهادت حضرت زهرا علیها السلام، امام حسن علیه السلام و امام حسین علیه السلام از شهادت مادر خود با خیر شدند، اسما به حسنین علیهما السلام گفت: به نزد پدرتان علی علیه السلام روید و خبر شهادت فاطمه علیها السلام را به او رسانید.

حسنین علیهما السلام از خانه بیرون آمدند و در حالی که فریاد می زدند: «یا محمداه! یا احمداه! الیوم جدد لنا موتک اذ ماتت امنا»، وارد مسجد شدند و علی علیه السلام را که در مسجد بود، از شهادت فاطمه علیها السلام آگاه نمودند. علی علیه السلام با شنیدن این خبر، آنچنان دگرگون شد که بی حال افتاد. آب به صورتش پاشیدند و به حال آمد.

با سوز و گداز فرمود: «بمن العزاء یا بنت محمد کنت بک اتعزی ففیمن العزاء من بعدک؛ ای دختر محمد صلی الله علیه و آله! به چه کسی خود را تسلیت دهم. [تا زنده بودی] مصیبتم را به تو تسلیت می دادم، اکنون پس از تو چگونه آرام و قرار گیرم؟ (۸)»

درسوگ یار

علی علیه السلام پس از به خاک سپاری یار دیرینه و همراه روزگار خوشی ها و تلخی های خود، در کنار تربت آن عزیز، با رسول خدا چنین درد دل کرد: «السلام علیک یا رسول الله عنی . والسلام علیک عن ابنتک و زائرتک والبائتة فی الثری ببقعتک والمختار الله لها سرعة اللحاق بک . قل یا رسول الله عن صفیتک صبری وعفا عن سیده نساء العالمین تجلدى . الا ان لی فی الناسی بستتک فی فرقتک موضع تعز فلقد وسدتک فی ملحودة قبرک وماضت نفسک بین نحری وصدری . بلی وفی کتاب الله [لی] انعم القبول «انا لله وانا الیه راجعون» قد استرجعت الودیعة واخذت الرهینة واخلمت الزهراء فما اقبح الخضراء والغبراء، اما حزنی فسرمد واما لیلی فمسهد . وهم لا یبرح من قلبی او یختار الله لی دارک التی انت فیها مقیم . کمد مقیح و هم مهیج . سرعان ما فرق بیننا والی الله اشکو وستنبئک ابنتک بتظافر امتک علی هضمها . فاحفها السؤل والاستخبرها الحال . فکم من غلیل معتلج بصدرها لم تجد الی بثة سبیلا . وستقول ویحکم الله وهو خیر الحاکمین . سلام مودع لا قال ولا سئم . فان انصرف فلا عن ملالة وان اقم فلا عن سوء ظن بما وعد الله الصابرین . واهما واهما والصبرایمن واجمل .

ولولا غلبة المستولین لجعلت المقام واللبث لزاما معکوبا ولاعولت احوال الثکلی علی جلیل الرزیه .

فبعین الله تدفن ابنتک سرا وتهضم حقها وتمنع ارثها ولم یتباعد العهد ولم یخلف منک الذکر والی الله یا رسول الله المشتکی وفیک یا رسول الله احسن العزاء .

صلی الله علیک وعلیها السلام والرضوان ;

ای پیغمبر خدا! از من و از دخترت که به دیدن تو آمده و در کنار تو زیر خاک خفته است، بر تو درود باد! همان که خداوند سرعت ملحق شدنش به تو را اختیار کرد . ای رسول خدا! پس از دختر برگزیده ات شکیبایی من به پایان رسیده و خویشتن داری من به خاطر سیده زنان جهان از دست رفته است . اما برای من پیروی از سنت تو [که همان صبر باشد] در جدایی تو موجب تسلیت است . [ای پیامبر خدا!] تو را به دست خود در دل خاک سپردم! و تو بر روی سینه من جان دادی! آری، قرآن خبر داده است که همه از

خدائیم و به سوی او باز می گردیم . اکنون امانت به صاحبش رسید، و آنچه در گرو بود گرفته شد و زهرا از دست رفت [. پس از او] آسمان و زمین زشت می نماید و هیچگاه اندوه دلم نمی گشاید و شبنم بی خواب است و غم از دلم نمی رود، تا خدا مرا در جوار تو ساکن گرداند .

[مرگ زهرا] ضربتی بود که دل را خسته و غصه را پیوسته گردانید، چه زود جمع ما به پریشانی کشیده شد . شکایت [خود را] به خدا می برم و دخترت خواهد گفت که امتت پس از تو با وی چه ستم ها کردند . آنچه خواهی از او بپرس و احوال را از او جویا شو .

تا سر دل بر تو گشاید و خونی که خورده است بیرون آید . او به زودی خواهد گفت و خدا که بهترین داور است [میان او و ستمکاران داوری] نماید .

[سلامی که به تو می دهم] سلام وداع کننده است نه از روی ملالت و کسالت . اگر می ورم ملول [و خسته جان] نیستم و اگر می مانم به وعده خدا بد گمان نیستم، به خاطر وعده ای که خداوند به شکیبایان داده است . در انتظار پاداش می مانم که شکیبایی نیکوتر است .

اگر بیم چیرگی ستمکاران نبود برای همیشه در کنار قبرت می ماندم و در این مصیبت بزرگ چون فرزند مرده جوی اشک از دیدگانم می راندم .

خدا گواه است که دخترت پنهانی به خاک می رود و در حالی که هنوز روزی چند از مرگ تو نگذشته، و نام تو از زبان ها نرفته، حق او برده می شود و از میراث او منع می شود .

ای رسول خدا! شکایت را به سوی خدا می برم و دل را به یاد تو خوش می دارم، که درود خدا بر تو باد و سلام و رضوان خدا بر فاطمه . (۹) «
وقتی آن حضرت از دفن فاطمه ۳ فراغت یافت بر سر قبر او ایستاد و این دو بیت را انشاء کرد:

لکل اجتماع من خلیلین فرقة

وکل الذی دون الممات قلیل

وان افتقادی واحدا بعد واحد

دلیل علی ان لا یدوم خلیل (۱۰)

«جمع هر دو دوست را پریشانی است و هر چیز جز مرگ ناچیز است . اینکه من یکی را پس از دیگری از دست می دهم، نشان آن است که هیچ دوستی جاوید نمی ماند.»

...

مرا شفاعت این پنج تن بسنده بود
 که روز محشر بدین پنج تن رسانم تن
 بهمین خلق و برادرش و دختر و دو پسر
 محمد و علی و فاطمه حسین و حسن (۱۱)

...

آن روز در آن هول و فزع بر سر آن جمع
 پیش شهدا دست من و دامن زهرا
 تا داد من از دشمن اولاد پیمبر
 بدهد بتمام ایزد دادار تعالی (۱۲)

پی نوشت

- ۱) نهج البلاغه، نامه ۲۸، ترجمه دکتر شهیدی .
- ۲) اشاره به جمله رسول خدا صلی الله علیه و آله است . وقتی آن حضرت پس از جنگ بدر دستور کشتن عقبه بن ابی معیط را داد، عقبه گفت: «من للصبیة یا محمد؛ چه کسی برای کودکان خواهد ماند؟» حضرت فرمود: «النار؛ آتش.»
- ۳) ام جمیل، خواهر ابوسفیان، زن ابولهب و عمه معاویه بود .
- ۴) بحار الانوار، ج ۴۳، ص ۱۱۷ و ۱۳۳ .
- ۵) حلیة الاولیاء، ج ۲، ص ۴۱؛ بحار الانوار، ج ۴۳، ص ۸۲ .
- ۶) بحار الانوار، ج ۴۳، ص ۲۱۰ و ۲۱۱ .
- ۷) بیت الاحزان، محدث قمی، با ترجمه محمدی اشتهازدی، ص ۲۴۱؛ بحار الانوار، ج ۴۳، ص ۱۹۱ .
- ۸) همان، ص ۲۴۹ .
- ۹) اصول کافی، ج ۱، ص ۴۵۸ و ۴۵۹؛ بحار الانوار، ج ۴۳ صص ۱۹۴ و ۱۹۳ .
- ۱۰) الاخبار الموفقیات، زبیر ابن بکار، ص ۱۹۴ .
- ۱۱) غضائری رازی .
- ۱۲) ناصر خسرو .

فاطمیه، غفلت‌ها و حساسیت‌ها

علت بروز اختلاف در روز شهادت

در مورد تعداد روزهایی که حضرت صدیقه طاهره سلام الله علیها پس از رحلت پدر بزرگوارشان در قید حیات بوده اند در میان کتابهای تاریخی اختلاف وجود دارد. بعضی از مورخین مثل یعقوبی این زمان را چهل روز و کسانی مثل عایشه، دخترابی بکر، این مدت را شش ماه و گروهی دیگر هشت ماه ذکر کرده اند. اما در میان این اقوال، آن قولی که برای ما قابل اعتنا است روایات رسیده از ناحیه ائمه هدی علیهم- السلام می باشد، به نقل مرحوم علامه مجلسی، مرحوم ابوالفرج اصفهانی در کتاب مقاتل الطالبین اینگونه اظهار نظر کرده: مدت زمان حیات فاطمه زهرا سلام الله علیها بعد از وفات پیامبر صلی الله علیه وآله مورد اختلاف قرار گرفته است، به طوری که کمترین زمان ذکر شده در این رابطه ۴۰ روز و بیشترین زمان هشت ماه می- باشد، اما آنچه نزد ما مسلم و مورد قبول است روایات رسیده از امام باقر علیه السلام است که حضرت می- فرماید: بدرستی که زمان رحلت صدیقه کبری سلام الله علیها سه ماه بعد از رحلت پیامبر مکرم اسلام صلی الله علیه وآله بود. همچنین مرحوم طبری شیعی در کتاب دلایل الامامه به سلسله اسناد خود

روایاتی از حضرت امام صادق علیه السلام نقل می کند که حضرت می فرماید: حضرت صدیقه طاهره علیها السلام در ماه جمادی الاخر روز سه شنبه، سه روز از ماه گذشته در سال یازده هجری از دنیا رفتند. این دو روایت مبنای مورد اتخاذ غالب علمای شیعه من جمله سید طاووس (ره) در کتاب شریف اقبال می باشد.

اما دسته دوم دیگری از روایات صحیحه هم این مدت را ۷۵ روز ذکر کرده اند از جمله این روایات، روایت مرحوم کلینی از امام صادق علیه السلام است که حضرت می فرماید: «بدرستی که توقف فاطمه علیه السلام در این دنیا پس از پدر گرامیش ۷۵ روز بود.»

این دسته از روایات هم مبنای نظر برخی از علمای شیعه از جمله مرحوم کلینی گردیده. البته ممکن است دلیل اختلاف در این دو دسته از روایات صحیحه رایج نبودن نقطه گذاری بر کلمات در زمان صدور روایات باشد. توجه به شباهت «خمسه و سبعون» با «خمسه تسعون» موید این معنا است.

حساسیت ها

به تازگی از سوی عده ای پرسش های نزدیک به این مضمون مطرح می شود که: بالاخره ایام فاطمیه چند روز است؟ مگر حضرت صدیقه سلام الله علیها یک روز شهادت بیشتر دارند. این فاطمیه اول و دوم چیست؟ گاهی اوقات اگر به احتمالات و پاسخ هایی که ممکن است پرسش های ما داشته باشند فکر کنیم و ثمره آنها را مورد ارزیابی قرار دهیم قبل از مطرح کردن آنها، از طرح این نوع پرسش ها منصرف می شویم. پرسش - هایی هم که درباره تعداد روزهای ایام فاطمیه و سوالاتی از این قبیل مطرح می شود، نیز جزء مواردی هستند که ثمره ای در پاسخ دادن به آنها حاصل نمی - شود. حال فرض بفرمایید که با دلائل متقن اثبات شود که مثلاً فلان روز، سالروز شهادت حضرت فاطمه سلام - الله علیها می باشد، باز هم خللی در حرکت های فرهنگی مراکز دینی ایجاد نمی شود، زیرا زمینه به وجود آمدن روزهایی به عنوان ایام فاطمیه، به خاطر زنده نگهداشتن فرهنگ فاطمی بوده و مجالس گوناگون مذهبی هم به فراخور امکانات و شرایط مخصوص به خود بین این دو تاریخ معتبر که از روایات صحیحه استفاده می شود؛

عده ای روزهای ابتدایی نزدیک به شهادت اول را مثلاً پنج روز یا ده روز را به برگزاری مجالس وعظ و عزاداری می پردازند و عده ای هم با توجه به شرایط خاص خود ترجیح می دهند روزهای فاطمیه دوم را انتخاب کنند و برخی هم به زنده نگهداشتن هر دو روز می پردازند.

پس کسانی که به زنده نگهداشتن ایام فاطمیه اول و دوم می پردازند چنین دغدغه ای ندارند که مثلاً ۲۰ روز برای حضرت عزاداری کنند یا کمتر یا بیشتر، بلکه هدف از تشکیل چنین مجالسی فهم و نشر فرهنگ فاطمی می باشد که این موضوع اختصاص به ایام فاطمیه اول یا دوم ندارد و ما باید به امید روزهایی تلاش کنیم که همه ایام ما «علوی»، «فاطمی»، «حسینی» شوند. به دوستانی که چنین سوالاتی را مطرح می کنند (به انگیزه های گوناگون که ممکن است برخی مغرضانه باشد، کار نداریم.) عرض می کنیم، ما درصدد اثبات این نیستیم که ثابت کنیم این ایام شرعی هستند یا نیستند؟ و شایسته بود اگر قرار بود سوالی هم مطرح شود، این سوال را مطرح می کردیم که: آیا اقتدا و توسل به حضرت صدیقه طاهره سلام الله علیها از نظر شرع جایز است یا نه؟

که در ادامه سعی می کنیم پاسخ کوتاهی به این پرسش ارائه کنیم. از آنجایی که مبنای عمل مسلمانان بر اساس معارف و دستورات قرآن و پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و جانشینان او از خاندانش می باشد، بنابراین قول، عمل و تقریر پیامبر و اهل بیت علیهم السلام، دلیل شرعی در اثبات جواز یک عمل می باشد. به عبارت دیگری یکی از راههای اثبات جواز عمل به یک کار می تواند عمل کردن یکی از معصومین علیهم السلام به آن باشد زیرا در منابع اسلامی عمل کردن به سیره و روش معصوم که از جانب خداوند منصوب شده است حجیت دارد.

به طوری که در مورد پیامبرگرمی اسلام در قرآن آمده که ایشان اسوه حسنه، برای بشریت هستند و لذا تمسک به سیره ایشان و جانشینانش روش حسن می باشد.

در کتاب ریاحین الشریعه در مورد سیره حضرت امام باقر علیه السلام آمده که هرگاه تب بر حضرت غلبه می کرد، آب سرد بر خود می ریخت، و با صدای بلند به طوری که هرکس در خانه بود، صدای آن حضرت را می شنید، می فرمود: یا فاطمه بنت محمد (صلی الله علیه و آله).

علامه مجلسی در این رابطه فرموده است: شاید حضرت باقر علیه السلام در

موقع تب، مادرش فاطمه سلام الله علیها را صدامی زده برای استشفاء که خداوند متعال به جهت این توسل او را شفا دهد. پس همانطور که مشهود است، اصل توسل به حضرت صدیقه طاهره فاطمه زهراء سلام الله علیها از سوی امام معصوم امری پسندیده و شرعی بوده است. و بهتر است به جای اینکه روی تعداد ایام فاطمیه بحث کنیم با تأسی به امام معصوم خود در دارالشفای فاطمه به درمان دردهای عقیدتی، عملی خود در زندگی فردی، اجتماعی بپردازیم و سعی در غنا بخشیدن به مجالس در جهت اهداف الهی آن حضرت باشیم.

از انس بن مالک نیز روایت شده روزی پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله با ما نماز صبح به جا آورد و پس از فراغت از نماز روی مبارکش را به سوی ما گردانید و فرمود: ای جماعت مسلمانان هرکس که آفتاب را از دست بدهد پس باید به ماه تمسک جوید و در فقدان ماه دست به دامان زهره شود و اگر زهره را نیابد به دو ستاره فرقدان پناه آورد. از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله سوال شد که یا رسول الله مقصود از آفتاب و ماه و زهره و فرقدان (دو ستاره نورافشان) چیست؟ فرمود: من آفتابیم، علی ماه، فاطمه زهره، و دو ستاره، حسنین هستند؛ آنان با کتاب خدا دو دستاویز بشرند و هماره به هم پیوسته اند و هرگز از یکدیگر جدا نمی- شوند تا در کنار حوض کوثر به من ملحق شوند.

غفلت‌ها

در زمانه ای واقع شده ایم که به عصر فضا، عصر اتم، عصر فن آوری اطلاعات، عصر جهانی شدن و عصر اندیشه‌ها مرسوم است. اما با همه این پیشرفت‌ها، نه تنها شاهد رشد انسان و کمالات انسانی نبوده ایم، بلکه شاهد بروز جهالت دومی هستیم، که به مراتب از دوران جهالت اول، انسان را بیشتر از اهداف بزرگ الهی دور ساخته است.

زمانی چنگیزها و آتیلاها برای ارضای مقاصد شیطانی و نفسانی خود به کمک اسب و شمشیر بر سر ملت‌های مظلوم حمله می کردند، امروز هم شارون‌ها و بوش‌ها با هواپیماهای جنگنده و هزاران بمب اتمی قصد دارند خود را به جهان تحمیل کنند. با این تفاوت که چنگیز وقتی به کشور متمدن و

اسلامی ایران حمله کرد شعار نجات مردم ایران را از دست حاکمان وقت را بهانه حمله خود نکرد، اما امروز جانشینان چنگیز با بهانه آزادی، دفاع از حقوق بشر، خانه فلسطینی را بر سرش خراب می کنند، به بهانه نجات مردم عراق از دست صدام، منابع ملی و عرض و ناموس مسلمین را مورد تعرض قرار می دهند.

در این زمانه که حرفها زیبا و عملها زشت است به که پناه ببریم؟ به قوم مرحوم سهراب سپهری: «چشمها را باید شست، جور دیگر باید دید.» پیامبر عظیم الشان اسلام صلی الله علیه و آله در مقاطع مختلف از جمله حدیثی که در پایان بخش قبل گذشت، ما را و تمام بشریت را برای همیشه تاریخ به تمسک جستن به قرآن و اهل بیت علیهم السلام رهنمون فرموده اند، مجالس اهل بیت علیهم السلام و همچنین مراسمی که در پاسداشت فداکاری بانوی دو عالم و تجلیل از ایشان در راه گشودن راه حق برای پیمودن حقیقت جویان، هرساله برگزار می شود نیز باید در جهت حرکت در مسیر قرآن، اهل بیت علیهم - السلام باشد که ثمره این مجالس هدایت مسلمین و پیدا کردن جایگاه آنها در تمامی مراحل زندگی اعم از زندگی فردی، اجتماعی، سیاسی، اقتصادی خواهد بود.

پی نوشت

- ۱- در تهیه بخش اول این نوشتار از مطلب فاطمیه اول یا دوم؟ مندرج در ماهنامه مذهبی هیئت (پیش شماره ششم، جمادی الاول ۱۴۲۳، ص ۲) استفاده شده است.
- ۲- ریاحین الشریعه، ج ۲، ص ۱۱۹.
- ۳- فاطمه الزهرا، علامه امینی، با مقدمه، پاورقی و تعلیقات، محمدامینی نجفی، ص ۱۶۸. (به نقل از ابواسحاق ثعلبی در عرائش).

عصمت حضرت زهرا علیها السلام

ادله اثبات عصمت حضرت زهرا (ع)

برای اثبات عصمت حضرت زهرا- علیها السلام- ادله ی گوناگونی به کار می آیند که در این جا برخی از آن ها را مورد بررسی قرار می دهیم:

۱. آیه تطهیر

بخشی از آیه ۳۳ سوره احزاب که به آیه تطهیر شهرت یافته، همواره کانون توجه اندیشمندان شیعه و سنی بوده و بحث های گوناگونی برانگیخته است. همگان بر این باورند که این آیه فضیلت والایی را برای اهل بیت به اثبات می رساند و اندیشمندان شیعه، این فضیلت را برابر با عصمت می دانند. براساس این آیه، اراده تخلّف ناپذیر خداوند بر این تعلق گرفته است که هرگونه پلیدی را از اهل بیت بزدايد و آنان را به طور کامل پاک و پاکیزه گرداند. چنین برداشتی از آیه با بررسی واژه های به کار رفته در آن، هم چون اراده، رجس، اذهاب و تطهیر تأیید می گردد و جای تردیدی برای حق جویان باقی نمی گذارد. جای آن نیست که در این نوشتار کوتاه، به تفصیل درباره

چگونگی دلالت آیه بر عصمت اهل بیت سخن برانیم و عمق واژه های به کار رفته در آن را بکاویم. از این رو، به بیان روایتی از پیامبر اکرم - صلی الله علیه وآله - که در کتاب های اهل سنت نقل گردیده است، بسنده می کنیم. بر اساس این روایت، رسول خدا - صلی الله علیه وآله - پس از قرائت آیه تطهیر فرمودند: «فَأَنَا وَ أَهْل بَيْتِي مُطَهَّرُونَ مِنَ الذُّنُوبِ» [۱]; پس من و اهل بیت ام از گناه پیراسته ایم.

بی تردید، فاطمه ی زهرا- علیها السلام- جزء اهل بیت پیامبر است و اگر در بیان فضیلت او دلیل دیگری نمی داشتیم، همین آیه کافی بود که او را در صدر زنان عالم بنشانند. پیامبر اکرم - صلی الله علیه وآله - با شیوه هایی به یادماندنی، اهل بیت را به همگان معرفی نموده و راه هرگونه توجیهی را بسته است. بر اساس روایات فراوانی که به حدیث کساء شهرت یافته اند، رسول خدا - صلی الله علیه وآله - پارچه ای را بر روی خود و علی و فاطمه و فرزندان شان، حسن و حسین انداخته، جمله «اللَّهُمَّ هؤَلاءِ اهل بَيْتِي» را برای آیندگان به یادگار گذاشتند و در پاسخ به ام سلمه که یکی از شایسته ترین همسران پیامبر بود و پیوستن به اصحاب کساء را درخواست می نمود، فرمودند: «رحمت خدا بر تو باد. تو همواره به راه خیر و رستگاری بوده ای و چه قدر من از تو راضی ام! لیکن این فضیلت ویژه ی من و این چند نفر است» [۲].

پیامبر گرامی- صلی الله علیه وآله - برای آن که وظیفه خویش را در تبیین آیات الهی به گونه شایسته ای به جای آورند، به این مقدار نیز بسنده نکرده، با به کارگیری شیوه ای فراموش نشدنی و در مدت زمانی نسبتاً طولانی، آن هم به صورت هر روزه، به معرفی اهل بیت پرداختند. در روایتی از ابن عباس در این باره آمده است:

رسول خدا تا نُه ماه، روزی پنج مرتبه، هنگام فرارسیدن وقت نماز به در خانه ی علی بن ابی طالب می آمدند و می فرمودند: درود و رحمت و برکات خدا بر شما اهل بیت باد. خداوند اراده نموده تا هرگونه پلیدی را از شما اهل بیت دور گرداند و به طور کامل و شایسته پاکتان سازد. وقت نماز است، آماده شوید. رحمت خدا بر شما باد [۳].

۲. روایات مربوط به عصمت اهل بیت - علیهم السلام -

علاوه بر آیه تطهیر، روایاتی که شیعه و سنی از رسول خدا - صلی الله علیه

وآله - گزارش نموده اند، فضایی برای اهل بیت برمی شمرد که جز با عصمت آنان سازگار نیست؛ چنان که در حدیث معروف ثقلین آمده است [۴]:

أَتَى تَارِكٌ فِيكُمْ الثَّقَلَيْنِ كِتَابُ اللَّهِ وَعِترَتِي، مَا ان تَمَسَّكْتُمْ بِهِمَا لَنْ تَضَلُّوا أَبَدًا، لَنْ يَفْتَرِقَا حَتَّى يَرِدَا عَلَى الْحَوْضِ [۵]؛

من در میان شما دو چیز گران بها باقی می گذارم: کتاب خدا و عترتم. تا وقتی که به آن دو تمسک کنید، گم راه نخواهید شد. هیچ گاه این دو از یک دیگر جدا نمی شوند، تا آن گاه که بر سر حوض (کوثر) بر من وارد گردند. اگر اهل بیت پیامبر معصوم از گناه و خطا نبودند، بی روی از آنان همواره موجب هدایت نمی گردید و جدایی ناپذیری آنان از قرآن، معنای روشنی نمی یافت.

۳. روایات مخصوص به عصمت حضرت زهرا- علیها السلام-

در این جا نیز از روایات فراوانی می توان بهره برد، اما تنها به یکی از آن ها که محدثین شیعه و سنی روایت نموده اند، بسنده می کنیم:

ان الله تَبَارَكَ وَ تَعَالَى يَغْضِبُ لِعْضَبِ فَاطِمَةَ وَيَرْضَى لِرِضَاهَا [۶]؛

همانا خداوند بلند مرتبه با غضب فاطمه غضب ناک و با رضایت او خشنود می شود.

نکته درخور توجه در این روایت آن است که رضایت و نارضایتی فاطمه زهرا- علیها السلام- محور خشنودی و ناخشنودی خداوند خوانده شده است. و این حقیقت، جز عصمت همه جانبه ی آن حضرت، تفسیر دیگری بر نمی تابد. خداوند جز به اعمال صالح خشنود نمی گردد و هیچ گاه به گناه و سرپیچی از فرمانش رضایت نمی دهد. اگر حضرت زهرا- علیها السلام- به گناه دست می زد و یافکر انجام آن را در سر می پروراند، به چیزی خشنود گردیده بود که خدا از آن خشنود نیست؛ در حالی که در این روایت، رضایت الهی پیوندی ناگسستنی با خشنودی فاطمه- علیه السلام- یافته است.

اعتراف ضمنی یکی از دانشمندان اهل سنت را پایان بخش این قسمت می سازیم. آلوسی، یکی از پرآوازه ترین مفسران اهل سنت، در تفسیر آیه ۴۲ سوره آل عمران، از يك سو حضرت مریم- علیها السلام- را معصوم از گناه شمرده، از تمامی پلیدی های حسنی، معنوی و قلبی پاك می داند و از سوی دیگر، بر دیدگاه کسانی که وی را سرور تمامی زنان جهان، از آغاز تا انجام می

شمارند، می تازد و با اقامه شواهد گوناگونی چنین نتیجه می گیرد که این ویژگی شایسته فاطمه زهرا- علیها السلام- است. [۷] پر واضح است که جمع میان این دو سخن، جز با پذیرش عصمت حضرت زهرا- علیها السلام- سازگار نیست.

پی نوشت

- [۱]. الدر المنثور، ج ۵، ص ۱۹۹.
- [۲]. بحار الانوار، ج ۱۰، ص ۱۴۱؛ هم چنین ر.ک: الدر المنثور، ج ۵، ص ۱۹۸.
- [۳]. الدر المنثور، ج ۵، ص ۱۹۹.
- [۴]. علاوه بر حدیث ثقلین، احادیث معروفی هم چون حدیث سفینه و حدیث امان نیز به روشنی بر مقصود دلالت می کنند. برای آگاهی از منابع این دو روایت و چگونگی دلالت آن ها بر عصمت اهل بیت، ر.ک: پژوهشی در عصمت معصومان، ص ۲۲۵۲۲۸.
- [۵]. برخی از منابع اهل سنت که با عبارت کم و بیش متفاوت این حدیث را نقل نموده اند، عبارت اند از: مسند احمد بن حنبل، ج ۴، ص ۳۶۶؛ سنن بیهقی، ج ۲، ص ۱۴۸؛ کنز العمال، ج ۱، ص ۱۸۵۱۸۹؛ المستدرک علی الصحیحین، ج ۳، ص ۱۱۸؛ خصائص امیر المؤمنین، ص ۲۱؛ تاریخ بغداد، ج ۸، ص ۴۴۲؛ صحیح مسلم، ج ۵، ص ۲۶ (کتاب فضائل الصحابه)؛ الدر المنثور، ج ۶، ص ۷ (ذیل آیه ی مؤدت)؛ و سنن ترمذی، ج ۵، ص ۶۶۲ (کتاب المناقب).
- [۶]. کنز العمال، ج ۱۲، ص ۱۱۱؛ هم چنین، ر.ک: المستدرک، ج ۳، ص ۱۶۷؛ الصواعق المحرقة، ص ۱۷۵؛ مجمع الزوائد، ج ۹، ص ۲۰۳؛ ذخایر العقبی، ص ۳۹؛ الاصابه، ج ۴، ص ۳۷۸؛ اسد الغابه، ج ۶، ص ۲۲۴؛ و میزان الاعتدال، ج ۳، ص ۲۰۶.
- [۷]. روح المعانی، ج ۳، ص ۱۳۷.

زن در منظر اندیشه ترقی

نظری به سنت فاطمه زهرا (ع)

بانوی بزرگ،

ای مرز نیکی و بدی و فراخوان به فلاح، ای بلوغ و شکوفایی آدمیت، ای روشنایی دیده رسول، ای بزرگ، ای راهنما
با تو همه وجودم، اندیشه ام، قلبم، روحم و رفتارم را به سوی خداوند جهت
بخشیده ام و اینک نیاز خود آگاه همراهی تو با من را به پیشگامت آورده ام.
اکنون در این وادی عجز و فنا تو وسیله ام، تو پای رفتنم باش تا معراج

بانوی من،

من در «خود مرام تو را یافته ام که راهبر منی تا بلندای تعالی و هم ذخیره منی
و توشه من در برهه های کم داشتنها و نداشتنها و نیازهایم در وادی سیر و
سلوک تا آن اوج به سوی خداوندگارمان
بانو، تنها با محبت و قرب تو امید نجات دارم،
ما را ببذیر(۱)

بدایت سخن

شناختی نظام گونه در چارچوبه منظر برگزیده اندیشه ترقی، درباره سنت و زندگانی اصلاحی فاطمه زهرا علیهاالسلام و از این رهگذر، آشنایی عمومی با مقوله تحقیق و توسعه زنان از منظر بینش دین شناختی تحقیق و توسعه در قالب یک الگوی روش شناختی منقح، به ویژه از دیدگاه اصل کارآمدسازی فکر دینی، غرض نگارش این مکتوب کوتاه است. البته هر کدام از فرازهای مکتوب مزبور تحلیل و توضیحی تفصیلی ترمی طلبند که در جای خود آمده است.

۱) انتظار از دین در بدایت شکل گیری و بیان و بروز خواهانی آدمیان، بیرون دینی است و بیش از همه، برآمده از نوع انسان شناسی مقبول ماست. از آن پس که چشم انداز آغازین و گره های محوری و فطری و انسان شناختی ما اندکی به روشنایی گراییدند و خاستگاه درونی معینی یافتند نوبت به آموزه های درون دینی می رسد، تا آفاق و ابعاد و ژرفای این انتظار را در عین تنقیح و سره سازی، هم بسط دهند و هم عمق و ژرفای بیشتری در درون آدمی بخشند و نیز پیچیدگی ها و ظرافتهای بی شمار آن را با نظر به فرآیند عظیم تعالی فردی و اجتماعی انسان به عیان آورند.

جوایبی و خواهانی آدمیان از خود و مذهب که این البته بیشتر صبغه انسان شناختی دارد به شکل گیری نوع انتظار از دین در مردمان دست می دهد که این هم از مقولات فلسفه دینی است و در راستای آن بینش انسان شناختی و این انتظار از دین، دین تعریف و تفسیر می شود و به این قرار نیز، در راستای آن انتظار برگزیده، دیدگاههای دین شناختی ما ناظر به امور منتظر، می توانند شکل بگیرند و در دو عرصه نظر و اقدام به آزمون تجربت درآیند و اما جوایبی زن امروز در همین راستا و با این چشم انداز تحلیلی، تبیین پذیر است.

۲) گفتمان توسعه ای اینک چند دهه است، به عنوان گفتمان غالب فکر ترقی، مدار خواهانی انسان امروز و مضمون اصلی انتظار جامعه امروز از دیانت عهده دار مدیریت و حکومت شناخته می شود و کم یا بیش و به

تدریج شاخصه اصلی نهضت یا سازمانی فکر دینی برگرفته می شود. از منظر انتظار ترقی بخش و هدایت آفرینی دین، در این دوره، آموزه های دین در سه حوزه مطالعات توسعه ای مورد توجه و شناسایی قرار می گیرد و تحلیل می شود. این توجه و تحلیل به عینه در موضوع گفتمان توسعه ای زنان نیز ساری و معمول افتاده است. اینکه دین چه آموزه هایی در تصویردهی از وضعیت آرمانی و مطلوب آدمیان در هر دو وجهه حیات فردی و اجتماعی دارد و در قالب یک نظام و دستگاه کارآمد این آموزه ها چه سامان و ساختاری دارند. به این قرار در موضوع گفتمان توسعه ای زنان، پرسش آن است که دین چه تصویر تفصیلی و نظام واره از زن الگو و وضعیت مطلوب زنان دارد.

اینکه چه میزان تعالیم دین می توانند به گونه ای تجربه پذیر در تحلیل و نقد وضعیت موجود فردی و اجتماعی جامعه انسانی به ویژه با توجه به عناصر و خاستگاه تاریخی آن وضعیت، جریان یا بند، نگاه تحلیلی و نقدی به وضعیت موجود جامعه زنان در این راستا قرار دارد.

اینکه آموزه های دین برای هدایت و راهبری آدمیان از وضعیت موجودشان به سوی وضعیت مطلوب برای دست یابی به تعالیم عملی و راهکارها و سیاستها و برنامه ها چه قابلیت دارد. در مقوله گفتمان توسعه ای زنان این پرسش نیز به عینه جاری است.

حضور شکوفا و هدایت آفرین دین در عرصه امور انسانی اجتماعی در تحول و از جمله و برای مثال در عرصه وجوه روانشناختی و جامعه شناختی جامعه زنان و کارآمدی فکر خالص دینی در عرصه های یادشده در گرو سامان یابی گفتمان ترقی در ساخت فکر دینی و از این رهگذر جریان یابی روشمند و سیستماتیک آن در سه حوزه درونی تحقیق و توسعه (R & D) می باشد.

یک نظریه جامع تحقیق و توسعه زنان فراگیر سه حوزه مزبور و در درون آن یک نظام طولی با پیوستگی متقابل معین است که کلیت این حوزه به طور عام و هر کدام از حوزه های زیر مجموعه به طور خاص، دارای مبانی ادراکی معین (از مبانی معرفت شناختی تا مبانی معرفتی) می باشد. فکر دینی در نگاه به مقوله زن و توسعه در چارچوبه یک ساختار و فرایند منطقی از مبانی نظری (ادراکی) توسعه به شکل گرفتن می آغازد و بر پایه مبانی نظری مزبور به توضیح وضعیت مطلوب اجتماعی، فرهنگی، سیاسی و اقتصادی زنان در قالب سیستم های مرتبط با آن و توجیه الگوی مطلوب اجتماعی،

سیاسی، اقتصادی و فرهنگی می پردازد. دو مبنای تئوریک و ارزشی مزبور، خاستگاه فرایند مدیریت کاربردی زن در توسعه در مراحل تدوین الگوی کاربردی توسعه، تا سیاست گذاری، موضوع شناسی و برنامه ریزی توسعه قرار می گیرد.

سه حوزه اندیشه ای و مطالعاتی یادشده، برآمده از یک نظام فکری مبنا، متشکل از دو دسته معارف در طول یکدیگر می باشند:

معارف درجه اول تجربیدی، اعتباری و تجربه پذیر و غیرمتافیزیکی غیر علمی که خاستگاه معرفتی سه حوزه تحقیق و توسعه اند.

معارف درجه دوم یا مبانی معرفت شناختی به مفهوم عام (شامل مبانی فلسفه علم، مبانی روش شناختی، مبانی فلسفه زبانی و مبانی روانشناختی و جامعه شناختی معرفت)

بسته به مبانی برگزیده معرفت شناختی و نوع منظر برگزیده در موضوع انتظار از دین، معارف درون دینی در پیوستگی و هماهنگی با معارف بیرون دینی در قلمرو معارف درجه اول جریان می یابند و در راستای همان مبانی و منظر یاد شده، در سه حوزه تحقیق و توسعه ساری خواهند بود. مجموعه آن حوزه ها و این مبانی معرفتی در یک نظام مخروطی قرار دارند که مبانی مزبور در قاعده آن قرار دارد.

مصلحان فکری و اجتماعی دیندار معاصر، بسته به میزان دریافت از اندیشه ترقی و سامان گفتمان برگزیده خویش از فکر ترقی، قرائت خاصی را نیز از آموزه های دین برای مخاطبان خویش تصویر نموده اند. انقلاب اسلامی و دغدغه اسلامی نمودن نظام، این خواهانی را تشدید کرده است.

۳) از تعالیم دین، سنت اولیای معصومین علیهم السلام از جمله به دلیل زندگی ملموس فردی و اجتماعی آنان و با این زندگانی، تفسیر زنده و کاربردی آموزه های حیاتی از منظر امر ترقی بخشی و انتظار آن، به صورت خودآگاه یا ناخودآگاه، مورد نظر و توجه بوده است. انتظار ترقی بخشی از دین، از جمله در بردارنده این پرسش جزئی است که سنت اولیای معصومین علیهم السلام به طور عام و در خصوص زنان به طور خاص سنت فاطمه زهرا علیها السلام، در آن مخروط نظام طوری فکری ترقی و حوزه های مطالعاتی آن چه میزان جریان می یابد. تصویر بخش الگویی از سنت بانوی بزرگ برای دوره معاصر و زن امروز در گرو آن است که نشان دهیم سنت آن بزرگ در حوزه های

مطالعاتی و اندیشه ای یادشده و به ویژه از جنبه های مبنایی و تفسیر نظام مطلوب قابلیت جریان یابی دارد.

۴) چکیده تحقیق آن است که انتظار ترقی بخشی، لب و جمع بند انتظار مردمان از دین است و با این خواهانی به تفسیر و شناخت و تبیین دین می پردازند. فاطمه زهرا علیهاالسلام تبلور و تحقق عینی این انتظار و خواهانی است. بانوی بزرگ انسان هادی است و سنت او، آموزه اصول ترقی و تعالی یابی آدمیان در دو عرصه حیات فردی و اجتماعی، می باشد. ساختار منطقی یک نظریه توسعه ای به عنوان گفتمان غالب فکر ترقی و در دوره معاصر چارچوبه نظری و الگوی روش شناختی این شناخت و تفسیر قرار می گیرد. در معارف و اندیشه های بنیادین و مبنایی، آموزه های بانوی بزرگ اندیشه های تجربیدی به ویژه اصول مبنایی فلسفه اجتماعی، سیاسی، اخلاقی و حقوقی را که توجیه نظام مطلوب فردی و اجتماعی است در خود دارد. الگوی مطلوب حیات فردی و اجتماعی و در این راستا زن الگو و الگوی مطلوب زن مسلمان در تعالیم او قابل دانستن است. سنت بانوی بزرگ می تواند چشم اندازی در تحلیل نقادانه وضعیت موجود فردی و اجتماعی هر جامعه ای باشد.

و با آموزه های او می توان اصول راهبردها و الگوی عملی راه بردن از وضعیت موجود خویش تا وضعیت آرمانی را، دریافت. بانوی بزرگ با زندگی و با انتخاب مرگش این تعالیم را در آزمون عینی زندگی تاریخی اش نشان می دهد و به تجربت توفیق ترقی بخشی آن را باز می نماید.

کوتاه آنکه می توان با سنت بانوی بزرگ به منظری و نظام اندیشه ای و فکری بر مدار فکر و ترقی و تعالی درباره دستگاه و نظام حوزه مطالعات زنان دست یافت که بر مدار فکر تعالی و ترقی اصول نظریه دین شناختی مطالعات توسعه ای زنان را به عزم تأثیرگذاری بر مطالعات و مدیریت توسعه ای زنان استنباط نمود.

به دست دادن تفصیلی این دیدگاه دو تحقیق مشروح می طلبد، یکی کاوش در نظام حوزه مطالعات و تحقیقات زنان با تأکید بر محوریت اندیشه ترقی و دیگری کاوش مشروح در سنت بانوی بزرگ از منظر اندیشه تعالی و نظام حوزه مطالعات و تحقیقات زنان و البته در این فرصت کوتاه مجال هیچکدام نیست.

با آنچه گذشت برای کاوش از مسئله، این مطالعه کوتاه را در چهار فصل سامان می‌بخشیم:

۱) فصل اول برخی شاخصهای عمومی را در بردارد. مفاهیم محوری در مقوله زن و اندیشه ترقی و شناختهایی عمومی درباره بانوی بزرگ علیهاالسلام در این بخش مورد توجه اند.

۲) در فصل دوم، اصول حرکت‌های اصلاحی بانو مورد تأملی کوتاه قرار می‌گیرد.

۳) در فصل سوم، به حضور دیدگاه آرمانی پیشنهادی بانوی بزرگ از وجهه انسانی نظر می‌افکنیم و کوشش می‌کنیم تا ساختار الگوی دین شناختی ترقی انسانی زن را در عرصه تجدد روانشناختی، نشان دهیم و ابعاد اندیشه ای، روحی و رفتاری حضور زن در فرایند تعالی را به مدد سنت بانوی بزرگ در قالب یک الگوی نظام واره، اندکی تحلیل کنیم.

۴) در فصل چهارم بر پایه تعالیم فردی و تربیتی، نوبت به بررسی دیدگاه دین شناختی ترقی و توسعه اجتماعی در سنت بانوی بزرگ می‌رسد. اصول تحلیل توصیفی از وضعیت عصر خویش، ساختار الگوی مطلوب وضعیت اجتماعی در دیدگاه فاطمه زهرا علیهاالسلام و بالاخره راهبردها و اصول کاربردی اجتماعی سیاسی بانوی بزرگ در عصر خود، ارکان این بررسی و تحلیل اند.

فصل اول

شناخت های نخست

برای آشنایی با بانو، اندیشه ترقی، منظر بایسته ای است، این دیدگاه را بایستی به درستی شناخت و آشنایی های کوتاهی نیز پیش از تحلیل دیدگاه دین شناختی پیشنهادی بانو برای ترقی، مهیا داشت.

ترقی و تعالی، یک نگاه برگزیده به سنت بانوی بزرگ

ترقی فارغ از تبعیض جنسیتی، مضمون اصلی نیاز زن امروز از دین است که این خود مبنای فلسفی مفاهیم مربوط به تعالی و توسعه می باشد که بایستی تعریف سزاواری از آن به دست داد. در مفهوم پیشینی ترقی، گرایش

به تغییرات با دوام و مستمر مطلوب تر در همه ابعاد و ارکان وجه نظرها و گرایشهای فردی و ساختار و رفتار و فرایند اجتماعی و در سیاست و اقتصاد است.

اعتقاد به ترقی مفهومی است که دارای ماهیتی نظری تجربی است و برپایه گرایش به بهینه سازی انسان و جامعه براساس قوانین کلی حاکم معینی، استوار است. یک مفهوم درونی این عقیده آن است که عقل جزئی و ابزارانگار در خدمت بینش آرمانی به وضعیت مطلوب و عقل کلی نگر و آرمان خواه و تعلیم و حیانی قرار گیرد. ترقی، متشکل از تغییراتی است که در یک جهت معینی صورت می پذیرد و این جهت به طرف مطلوب تر شدن اوضاع و احوال نسبت به وضعیت قبلی است.

ترقی و تعالی از نگاه و تفسیر دینی آن و در نمونه آن سنت فاطمه زهرا علیهاالسلام، هدایت است و فلاح و رشد و دین اسلام الگوروش هدایت به صراط مستقیم تا توحید.

ترقی و به این قرار پدیده ترقی و تعالی و تجدد در امر انسانی، فارغ از انواع گفتمانهای دینی و غیردینی درباره آن، از وجهه نظر فلسفی، دارای دو حوزه معنایی پیوسته است.

۱) یکی تغییر و حرکت در حوزه امر فردی و روانشناختی در ابعاد معرفتی، روحی و رفتاری که حرکت و تجدد فردی و یا تجدد روان شناختی نیز، نامیده شده است.

۲) دیگری تغییر و حرکت در حوزه امر اجتماعی و جامعه شناختی در ابعاد فرهنگی توسعه، در این چشم انداز انسانی تنها وجهه جامعه شناختی آن نیست و بلکه فراگیر مفهوم روانشناختی آن نیز یعنی اهتمام به عنصر انسانی و فردی آن هم هست.

بهترین تعریفی که می توان برای تجدد روانی، آن طور که این اصطلاح در متون ترقی و تعالی مورد استفاده قرار گرفته است، ارائه داد این است که «مفهوم وصل کننده ای» است که فرایندهای تغییر را در سطوح فردی و اجتماعی به هم مرتبط و متصل می سازد. تجدد روانی به مجموعه ای از حالات فردی (یستارها، ارزشها، سبکهای شناختی، ویژگی های شخصیتی و ...) اطلاق می شود که در مجموعه تجارب اجتماعی قابلیت جریان یافتن دارد.

دین، با توجه به ادبیات این تحقیق عبارت است از: شیوه مدیریت

حرکت و تغییرات و فرایند ترقی انسانی و در ادبیات دینی هدایت انسانی (روان شناختی یا فردی و جامعه شناختی یا اجتماعی) رو به جاذبیت الهی با تکیه بر مجموعه ای از اصول ابدی برگرفته از حقایق خدادادی (وحیانی، قابل استنباط از کتاب و سنت معصومین علیهم السلام) و عقلانی، در هماهنگی مستمر با یکدیگر.

قرآن کریم و سنت (زبان و زندگی) پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و امامان معصوم علیهم السلام گزارشگر آموزه های دیانت حق اند و فراخوانی هستند به بینشی عمیق و فراگیر و کارآمد در ابعاد هدایت اسلامی و هدایت دینی خود، شامل «تربیت» انسانی از سازندگی و راهبری فرد و شکوفایی قابلیتها و استعدادهای انسانی به منظور سازندگی و راهبری و به ثمر رساندن بهینه قابلیتها و امکانات جامعه آغاز می شود و «مدیریت اجتماعی»، عبارت است از ساختن و راهبری و جهت دهی به جامعه (به ساخت اجتماعی، رفتار تحولات و تغییرات اجتماعی و فرایند اجتماعی) به منظور شکل دهی و هدایت درست و تربیت بر صواب فرد و عناصر انسانی جامعه و زمینه سازی شکوفایی نهایی آدمیت و انسانیت در همه ابعاد جامعه.

فاطمه الگوی جاودان انسان آرمانی و نشانگر انسان و جامعه ایده آل در هنگامه های توفان تاب ما همواره بر صخره های فهم و باور تو پای سفت کرده ایم تو را که همیشه بوده ای می خواهیم.

فاطمه زهرا علیها السلام انسان هادی است و ترقی، تعالی و هدایت و فلاح برای فرد و جامعه خواهانی و پرسش ما از آستانه آن بزرگ می باشد. این پرسش و خواهانی منظر ما در شناخت سنت بانوی بزرگ است. در شناخت نخست، مفاهیم اساسی دیدگاه دین شناختی ترقی به اجمال یادآور، می گردد تا منظر پیشنهادی اندکی تفصیل گیرد و زمینه اصلی مطالعه سنت بانوی بزرگ فراهم تر آید.

فاطمه علیها السلام الگوی تربیت و حضور اصلاحی در جامعه، الگوی جاودان انسان آرمانی، زن راهنما و نشانگر انسان و جامعه ایده آل است. از امام زمان علیه السلام وارد شده است که:

و فی ابنة رسول الله لی اسوة حسنة (۲)

الگوی حسن، الگوی صادق و سعادت آفرین، حرکت و سلوک و حیات و کمال پایدار فرد و جامعه است.

پیامبر صلی الله علیه و آله می گوید:
 ... فاقتدوا بالزهرة (....) والزهرة فاطمة (۳)
 و امام باقر علیه السلام خطاب به زنی که بی جوی الگو و معیار و ملاک و
 روش سزاوار زندگی است می گوید:
 تو اگر طالب فضیلتی، راه زهرا علیها السلام را پیش گیر. (۴)
 حضور این الگو را به ویژه در رویارویی با جاهلیت همواره تاریخ بشریت به
 طور مقایسه ای بهتر می توان سنجید و شناخت. آنگاه شناختی کلی از زهرای
 مرضیه علیها السلام و به آموزشی او، زینب کبری علیها السلام و فاطمیان و
 زینبیان سده های پس از وی، برای دانستنیهای بعدی ضرورت می یابد
 و این گونه می توان تصویر روشن تری از نقش دین و سنت فاطمه زهرا
 علیها السلام در زندگی بشر داشت.

فاطمه (ع) ، در عرصه سه جریان و سه شناخت

بانو از آن اولین هنگام که جان آدمی، آگاهیها را درمی یابد و پرورش می گیرد،
 تحت تعلیم و پرورش آموزه های وحی، خانواده و به خصوص پدر است و
 فاطمه علیها السلام به این گونه می آموزد و می بالدد. وجود صدیقه طاهره
 علیها السلام ، فراگیر سه جریان وجودی است و شناخت او در گرو شناخت
 این سه جریان عظیم تربیتی و وجودی اوست.

اول: جریان وجودی او به عنوان صاحب ولایت کبری و اسرار باطنیه
 نفس قدسی زهرای مرضیه علیها السلام ، از سزادق عالم ربوبی برای هدایت
 آدمیان به این جهان آمده است، جریان عظیم وجودی که اساس هستی
 شناختی پایداری و حقانیت و فراتری از زمان و مکان سنت اوست و مبنای
 نظری، کلامی نظام تربیتی اجتماعی قابل استنباط از سنت او را، توضیح می
 دهد و همین خاستگاه هستی شناختی است که کلام او را، زندگی او را، مرگ
 او را، تنهاییها و خروشها، اشکها و فریادها و سلوک و سیره او را، الگویی
 می دارد، جاودان و جاری در همه عرصه های زندگی، جامعه و تاریخ بشری.
 فاطمه زهرا علیها السلام انسان هادی است. (۵) در اسلام انسان هادی،
 پس از نفس الوهی پیامبر اعظم و اکرم صلی الله علیه و آله ، همان

کسانند که در حدیث نبوی و مسلم «ثقلین»، عدل و لنگه قرآن کریم قرار گرفته اند. انسان هادی ناگزیر معصوم است. عصمت، پاکیزگی از خطا و گناه است. «علم صحیح» و «اختیار خلاق» (برآمده از جوهره عبودیت) ملازم با «عصمت» است و عصمت ملازم با علم صحیح و اختیار خلاق. آیات تطهیر و مباحله عصمت زهرا علیهاالسلام را توضیح می دهند.

دوم: جریان وجودی او به عنوان تربیت یافته آموزه ها و پرورش خانواده و پیامبر

وجود فاطمه علیهاالسلام در وجه انسانی، عرصه جریانهای عظیم شناختی، روحی و رفتاری است:

- جریان عظیم شناختی در برخورد با انسان، زندگی، هستی، خداوند، جامعه، تاریخ، رسالت، مسؤولیت، تکلیف، دنیا و آخرت.
- جریان عظیم وجود او به عنوان بنده ای خاشع و عارفی عاشق در اوج عرصه های حماسه و تدبیر
- جریان عظیم وجود او به عنوان انسانی مسؤول در ارتباط با عمیق ترین دغدغه های بالندگی انسانی
- جریان عظیم وجود او به عنوان پاسدارترین انسان از ارزشهای انبیایی
- جریان عظیم وجود او به عنوان فداکارترین یاور و مام پیامبر خاتم
- و بسیاری جریان های عظیم دیگر

سوم: جریان وجودی او به عنوان انسان راهبر

فاطمه یک زن است و خود یک هادی، یک شاهد و یک امام است، یک اسوه برای هر زنی که می خواهد چگونه بودن خود را، چگونه شدن خویش را، خود برگزیده باشد. او در بینش و اندیشه و احساس و باورها و انگیزه ها و سلوک و سیره و رفتار و زندگی، آموزگار چگونه بودن و چگونه شدن زن در هر دو عرصه فردی و اجتماعی است. در وجود فاطمه علیهاالسلام جریان عظیم انسان هادی، دیدنی است:

- جریان عظیم وجود او به عنوان دردمندترین با خلق و همنشین باورها و رنجهای زن در تاریخ
- جریان عظیم وجود او برای پیشنهاد زن الگو
- جریان عظیم وجود او به عنوان مصلح ترین حکیم و حکیم ترین حماسی

و حماسی ترین عاشق و عاشق ترین تبیین گر حق و افشاگر باطل و نیز جریان های عظیم دیگر شناختنی و ناشناختنی با دوره های زندگانی آن آموزگار

شناخت ملموس دوره های زندگانی بانو و عصر او در درک بهتر نمودهای عینی الگوی پیشنهادی وی برای زندگانی نسل امروز، مدد بسیار می رساند. عصر تولد از نام گذاری که نشانه شخصیت الگویی و آرمان و خواسته پدر و مادر برای فرزندش که آموزگار فرایند عظیم بالندگی اوست.

دوره آموزش و پرورش شخصیت فکری و روحی و رفتاری و اجتماعی او با آموزه های وحی و خانواده و پدر در دوران کودکی.

دوره تبعید و محاصره اقتصادی و آزمون عقیده، تجربه صعوبت و آماده سازی اراده

و مرگ مادر و عمو و او که در این آزمون دیگر جانشین پدر بزرگ و عمو و مادر برای پدر و راهبر امت می شود.

و در ادامه دوره پایداری در آن برهه های تبلیغ و صعوبت تا هجرت به مدینه و حضور پویا در عصر آغازین شکل گیری مدنیت و تمدن مسلمانی و وقت ازدواج با سالکی همراه، و آموزگاری شیوه گزینش همسر، مبانی نهاد خانواده، الگوی همسری و الگوی مادری؛

و دوره های تاریخ ساز پس از ازدواج یعنی دوران تکوین مدنیت نوین اسلام و آزمون حضور تربیتی، اجتماعی سیاسی و تعهد و مسؤولیت شناسی و دین خواهی و قناعت و زهد و ایثار در عصر هجوم کفر و نفاق تا استقرار در حضور مدنیت اسلامی مکه؛

و رخداد غدیر و تفسیر نبوی نظام ولایت؛

و وقت رحلت پیامبر و پیچیدن بزرگترین غم همه هستی در وجود فاطمه و آغاز رویارویی بدعت در برابر سنت نبوی و نمایش سقیفه؛ و تقابل دو اراده تاریخ ساز (سنت محمدی و جاهلیت بازگشته با نام دین) دو انتخاب ممکن با دو فرجام تاریخی تا قیامت رقم خورد؛

و پایه گذاری نهضت اصلاحی (در هر دو وجهه فکری در تفسیر دین و اجتماعی در فراخوانی جامعه) در برابر بدعت در حال تثبیت با روشهای مختلف و شکل دهی آن با تنی سوخته و شکسته و روحی دردمند تا تثبیت بینش و اصول تفسیر فاطمی از دین و جنبش فاطمی اصلاح؛

و عصر شهادت، مرگ انتخاب فاطمه است؛ درد اصلی او رنج روح است.

تن او نیز پیچیده در دردی جانکاه است. درد او برای رنج خلائق تا واپسین تاریخ است.

فصل دوم

اندیشه اصلاحی در منش فاطمی و بنیان انسانی آن

فهم دین و مدیریت حوزه تمدنی

عصر بانوی بزرگ شاهد رخداد‌های عبرت آموز تاریخی شگرفی است که هم اینک حضور زنده آن آثار و پیامدهای آن رخدادها را می توان در جهان امروز شاهد بود. یکی از این رخدادها، تقابل دو جنبش در فهم و کارکرد دینی است. پس از رحلت پیامبر اسلام در مدینه به عنوان مرکز استقرار و نشر دین اسلام و سپس تمامی جهان اسلام دو جنبش متضاد و رویاروی یکدیگر پدید آمد و گسترده شد:

(۱) نگرش و نهضت کوشا بر پیروی و دنبال گیری روش پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله در فهم دین و مدیریت جامعه دینی و حوزه تمدنی اسلام و به تعبیری نگاهبان سنت رسول خدا؛

(۲) رویکرد و جنبش دیگر، که به گمان و اجتهاد خویش فهم دین و مدیریت حوزه تمدنی را تابعی از پیشرفت زمان می انگارد و تأکید بر ضرورت تجدیدنظر در نظام سیاسی و احیانا بعضی از عناصر و نظامات حقوقی دین دارد، و بر آن بود که سنت گرایان واقعیت را چنانکه باید درک نمی کنند، و این دگرگونی متناسب با خواسته های عصر، و به سود مسلمانان و موجب تقویت قدرت مرکزی و حفظ وحدت اسلام است.

یک نهضت و رویکرد بر آن بود که روش فهم دین و الگوی حکومت و اول مدیریت جامعه دینی در راهها و چارچوبه قرآن و سنت رسول و عصر پیامبر باشد و گرایش و حرکتی که استقرار نظام سیاسی تازه و دریافت دینی مبتنی بر استنباط نوسازی شده را هرچند با سنت جاری پیامبر موافقت نداشته باشد

ضروری می دانست. امروز هم که نزدیک چهارده سده از آن ماجرا می گذرد، هر دو گرایش شناختی و حکومتی در میان مسلمانان و حتی دیگر ادیان الهی و جزآنان پذیرندگان و حامیانی دارد.

بدعتها و نوگرایی ها

گرایشی از دوره اول اسلام چه در اساس دین و چه در فهم دین و چه در مدیریت جامعه دینی پذیرای عقلانیت مقابل نص بوده است و به تأویل در بسیاری از نصوص دست یازیده است به طوری که آن نصوص صریح را برخلاف مفاهیم و معانی آنها بدون قرینه معنی کرده یا تحریف نموده و بعضا به معارضه پرداخته است. نصوص خدا و پیامبر را به نظر خود تأویل کردند و در آن با رأی خویش به اجتهاد پرداختند.

پس از بروز تاریخی این تقابل تا به اینک در حوزه تمدنی اسلام دو گرایش اندیشه ای و مدیریتی را می توان یافت:

۱) یک گرایش اندیشه ای و اجرایی (اجتهاد و مدیریت) در راستای تعالیم سیره نبوی و علوی همانا تشیع علوی یا تسنن نبوی؛

۲) گرایش اندیشه ای و مدیریت خارج از مدار سنت سره قرآن کریم و پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و امامان معصوم علیهم السلام. جماعت سقیفه آغازگران آن بوده اند و تا امروز نیز به نام گرایشهای مختلف سربرآورده اند؛

حرکت اصلاحی فاطمه علیها السلام پس از رحلت پیامبر صلی الله علیه و آله با رخداد سقیفه آغاز می شود. احیای انگیزشها و باورهای دینی، احیای بینشی و فکری و اصلاح اجتماعی سیاسی، همه مدنظر و وجهه همت فاطمه علیها السلام اند و برای ایفای رسالت احیایی و اصلاحی خویش از روشهای گوناگونی بهره می گیرد.

نهضت اصلاحی فاطمه زهرا علیها السلام

فاطمه علیها السلام و علی علیه السلام و خاندان پیامبر و تنی چند از یاران آنان پیشروان گرایش نخستین بودند و گروهی (بیشتر مهاجران و کمتر انصار) رهبران حرکت دیگر.

رویدادهای پی درپی در دوره رحلت پیامبر، فاطمه علیها السلام را ناگزیر می‌سازد موضع خویش را که همانا موضع نخستین است نشان دهد و خود پیشرو اصول گرایان و سنت گرایان گردد. او با سخنرانی، اندرز، اعتراض، ناخشنودی نمودن و سرزنش، سنت پیامبرشکنان و تجدیدنظر طلبان و تجددگرایان را از فرجام نامطلوب و شومی که پیش گرفته اند آگاه ساخت.

هرچند که بسیاری از آثار مکتوب پس از این حادثه در تحلیل این رخدادها و نیز ظاهر برخی روایات نگاهی موردی به موضوع دارند لیکن هیچکدام از گفتار و عملکرد زهرا علیها السلام و علی علیه السلام و امامان علیهم السلام پس از وی مانند امام حسن علیه السلام و امام حسین علیه السلام و یاران آنان و جماعت مقابل آنان در آن روزها، جنبه شخصی ندارد. نه آن روز و نه این زمان تنها سخن بر سر آن نبوده و نیست که:

چرا جماعتی مهتری و زمامداری را از علی علیه السلام دریغ داشتند و شخصیتی که سال سی و پنجم هجری زمامدار مسلمانان شد باید سال یازدهم به خلافت رسیده باشد. یا چرا بر خانواده پیامبر ضیق و محاصره اقتصادی روا داشتند. فلان مزرعه را چرا گرفتند؟ و چرا موجب آن شدند که تنها منبع درآمد خانواده پیامبر ضبط شود و آنان را در محاصره اقتصادی گذارند؟

شأن انسان مصلح، اصلاح و زنده داشتن مستمر و بر دوام اندیشه و جامعه دینداران در برهه حیات عینی دین است. اصلاح و بیدارگری دینی فراگیر دو حوزه علم و عمل یا اندیشه و جامعه دینی و تغییرات و بازسازی های سطحی یا دگرگونی های بنیادین، است. از منظر همین اندیشه اصلاحی می توان برپاخیزی بانوی بزرگ را تحلیل کرد.

وضعیت جامعه عصر بانوی بزرگ

با رحلت رسول اکرم صلی الله علیه و آله اندیشه و جامعه مسلمانی در آستانه تغییرات وسیع اجتماعی، سیاسی و فرهنگی و اقتصادی است که:

هم دیانت به منزله یک نظام عقیدتی معرفتی یعنی فهم تفسیری دین یا تفکر دینی می رود تا با بدعت درآمیخته و سنت رسول میرانده شود و اسلام را لباس تحریف پوشاند و خرافه ها و گرایشها و باورها و سلوک دیگری را به نام اسلام مطرح کند و دین توحید و عدل به نظام طاغوتی و اشرافی منش بدل

گردد و به جای توحید و عدل انکار وحی باشد و شره ظلم و هم جامعه دینداران می رود تا یک دوران نسبتاً طولانی حاکمیت مدیریت نامشروع حاکمانی بیگانه با مرام نبوی را تجربه کند و در دوران حیات و حکومت یا نامردمان به مردگی درافتد.

محروم شدن از ولایت علی علیه السلام و رخداد فدک و ... بیان نمودن این دو فاجعه است و آن را بینش تیزبین فاطمه علیها السلام در می یابد و سوز و اشک او بر این دو ماتم بزرگ است.

فهم رایج از دین در میان بیشتر مردم و نیز حاکمیت در آن دوره درآمخته با امور بیگانه از دین شده است؛ حقیقت دین مخفی مانده و تفسیرهای ناصواب و وارونه از دین، مذهب و گرایش دیگری را به نام دین، در مقابل دیانت ناب نشانده و پاره های بسیاری از تعالیم و آموزه های دین مغفول و متروک مانده و جوانب انسان ساز و جامعه ساز آن متروک و مجهول افتاده و فهمی و تفسیری ناقص و معوج و مسموخ در دست و ذهن و فرهنگ مردم جاری است. تا به جایی که در توانایی دیانت نیز خلل افتاده و سطحی بینی و قشری نگری و پرهیز از اجتهاد درست در فروع و شناختهای عمیق منطقی و برهانی از اصول عقاید، سکه رایج گردیده و حاکمیت ارزشها و روش مدیریت خویش را از بیگانه وام می کند. جامعه مسلمانی نیز در حوزه فرهنگ به ابتدال و در حوزه سیاست به حاکمیت سلطه و تباهی و در حوزه اقتصاد به فقر و نابرابری و تکاثر و بی عدالتی، رسیده است.

این است که بانوی بزرگ دو دغدغه بزرگ دارد: هم دغدغه اصلاح فکر دینی و هم دغدغه اصلاح جامعه مسلمانی.

شأن بانوی بزرگ در این هنگامه

حرکت بانوی بزرگ برای آن است تا دین خدا باقی بماند و همواره در درون اندیشه ها و جانها و باورها و سلوکها و زندگیها زنده باشد و بانوی بزرگ این راهبر آدمیت، اینک در راستای مسؤولیت اصلاحی خویش به پا می خیزد:

هم به عزم احیای فکر دینی و تصفیه و تقویت نظام دینی و تفسیری درست و بر صواب آموزه های دین در برابر آن بدعتها و انحرافهای شناختی در حوزه فکر دینی به پا می خیزد؛ با عزم و همتی فراگیر بر پیرایش و پالایش معارف ناب شریعت از تفسیرهای زشت بیگانه با حقیقت دین برای بازگرداندن

خلوص آن به آن و هم معرفی دوباره بخشهای واگذارده شده دین برای بازگردانیدن تمامیت آن به آن و نیز تبیین این حقیقت که دین توانمند جریان یابی در عرصه های گوناگون زندگی بشری است.

و هم به عزم اصلاح جامعه دینداران و بازسازی فرهنگ و همه شوون زندگی ملت و پاکسازی و تقویت جامعه مسلمانی برای بازگردانیدن اصل مشروعیت و کارآمدی به نظام اجتماعی جامعه مسلمانی، در برابر آن انحرافها و انحطاطهای انسانی اجتماعی، به پا می خیزد، با عزم و همتی فراگیر عنصر تربیت انسان سازی و جامعه سازی و عنصر سیاست و مدیریت اجتماعی برای راهبری مردم خویش رو به آرمان عدالت و صلاح و قسط و نیک بختی.

در راستای این رویکرد اصلاحی، سنت و زندگانی و شهادت بانوی بزرگ و راهروان راه و مرام او، دارای دو وجهه اصلی ماندگار در تاریخ اندیشه و بشریت است:

(۱) وجهه اول: به دست دهی اندیشه و نظریه دینی شیعی اصلاح در چارچوبه یک نظریه جامعه شناختی از دین و دیانت و فکر و اندیشه دینی و نیز الگوی دین شناسانه حیات فردی و اجتماعی؛

(۲) وجهه دوم: به دست دادن نمونه ها و تبلور عینی اندیشه و دیدگاه پیشنهادی خویش با زندگی و انتخاب مرگ خویش.

فلسفه و هدف برپاخیزی بانوی بزرگ را باید از همین موضع اندیشه اصلاحی جستجو کرد. هدف حرکت بانوی بزرگ اصلاح در ارکان فکر دینی و جامعه دینداران در همه ابعاد و اصول است. بانو همه زندگانی و حتی مرگ خویش را بر سر این آرمان نهاد. موضع گیری های بانوی بزرگ در منزلتی فراتر از مرز شکنجه و شهادت، جای در رسالت بلند اصلاحی بانوی بزرگ دارد؛ رسالت احیای دین و تربیت و نجات انسان و هدایت و مدیریت زمان.

مفهوم درونی اندیشه اصلاح، ابعاد آن و اصول اصلاح فکر دینی و جامعه دینی و وجوه و مراحل درونی آن (ارائه دیدگاه و تبلور عینی بخشیدن به آن دیدگاه) الگوی خاص تحلیل نهضت بانوی بزرگ را به دست می دهند.

جمع بند دیدگاه و نظریه برگزیده ما در تحلیل بانوی بزرگ آن است که:

(۱) هدف و فلسفه و انگیزه نهضت بانوی بزرگ، همانا اصلاح جامعه مسلمانی در حوزه های مختلف فرهنگی، اجتماعی، سیاسی و اقتصادی می باشد. زن

الگو این عزم و آهنگ برگزیده را دارد و از آنجا که اصلاح و احیاء جامعه دینداران بدون اصلاح فرهنگ و ساخت فکری جامعه و احیاء فهم درست و توانمند دینی، ممکن نیست، نهضت فاطمه، نهضت اصلاحی، فراگیر دو حوزه فکر دینی و جامعه دینداران می باشد؛

۲) بانوی بزرگ و نهضت او و یاران فاطمی اش در راستای هدف اصلاحی و احیاء خویشتن، دیدگاه درست در تفسیر سره و توانمند دین را و الگوی (شیوه و چگونگی) سلوک براساس آن را در دو حوزه تربیت انسانی و مدیریت اجتماعی به دست می دهند؛

۳) دورخداد سیاسی اقتصادی سقیفه و فدک، زمینه فکری اجتماعی حرکت اصلاحی بانو را ایجاد می کند و بانو در راستای آن هدف و فلسفه مذکور و در چارچوبه دیدگاه دین شناختی پیشنهادیش، اصول حرکت اصلاحی را توضیح می دهد و باری، هدف او، پیاده سازی آن هدف اصلاحی است هم در حوزه تفسیر خالص و توانمند دین و هم اصلاح جامعه مسلمانی از هر دو وجه تربیتی و اجتماعی. زمینه و شرایط هرگونه باشند، آن هدف اصلاحی بر جای خویش است و روش بانو نیز همانا امر به معروف و نهی از منکر و حرکت در سو و سمت آموزه های پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله است.

او از سویی امکانات و ابزار ممکن موجود برای رویارویی با جریان انحرافی در حال شکل گیری را شناسایی کرده و به کار می بندد حتی اگر تنها امکان سخنی در مسجد مدینه یا بستر شهادت باشد الگوی پیشنهادی فاطمه علیها السلام در نهضت اصلاحی اش حتی تا مرحله حکومت را نیز پوشش می دهد و شکل گیری حکومت مشروع بر فرض تحقق نیز تبلوری از همان الگوی پیشنهادی فاطمه علیها السلام است.

و از سویی نیز، فاطمه علیها السلام به خوبی شرایط را می دیده و می دانسته است. در آن شرایط و وضعیت، فاطمه علیها السلام با آن بینش اجتماعی پیشنهادی اش و آن شعور بلند اجتماعی خویش، به خوبی می داند که شرایط به گونه ای است که قدرت و حکومت ماندگاری برای امام علی علیه السلام نمی تواند پای بگیرد و هم اینکه در نسبت با رسالت اصلاحی وی، نقش تعیین کننده و ابدی ندارد؛ بلکه آن حقیقت جاودانه و ارجمند آن است که دیدگاه و الگویی پیشنهاد شود که فراگیر افقهای دوردست بشریت باشد؛ الگویی فراتر از مقتضیات زمانی معینی که راهبر شرایط و وضعیتها و مقتضیات دیگر نتواند باشد.

بلی، الگوی پیشنه‌های فاطمه علیها السلام در نهضت اصلاحی، نظام عدل مشروع کارآمد برای مدیریت صالح و شایسته اجتماعی را نیز شامل است و نیز باری، آهنگ فاطمه علیها السلام برای شهادت نیست؛ بلکه برای اصلاح مردمان است؛ با همه هستی اش و حتی با مرگش و بر عزم و آرمان خویش ایستادن، همان آرمان دین خواهی، حتی اگر به جز با شهادت خویش و با انتخاب مرگ خویش نتوان تفسیرگر دیانت ناب و تربیت کننده بشر و راهبر خلق به سوی نیکی و عدالت و حکومت صالح و شایسته و انسانی و شکننده کفر و فسق و ظلم، بود.

ابعاد جریان اندیشه اصلاحی با عاشورا

قیام فاطمه علیها السلام از جنبه معرفتی و شناختی، همانا براساس دیدگاه و موضع اصلاحی خویش، به دست دادن دیدگاه و تصویری سره و خالص و توانمند از دین و ارائه دیدگاهی دین شناسانه از مجموعه مقولات و موضوعات شناختی دست اندرکار زندگی فردی و اجتماعی آدمیان می باشد. در سنت بانوی بزرگ (سخن و سلوک و سیره او) و فاطمیان همراهش، می توان این دیدگاه و تصویر را شناخت و آن را استنباط کرد و در قالب یک الگو و مدل شناختی آن را ارائه داد. جنبه های عمده و اصلی اندیشه اصلاح این گونه اند که:

«مفهوم اندیشه اصلاح»، فراگیر دو اصل خلوص و توانمندی در حوزه فکری دینی و دو اصل مشروعیت و کارآمدی در حوزه نظام اجتماعی جامعه دینداران است. «ابعاد اندیشه اصلاح»، هم شامل شناخت دینی و هم جامعه دینداران است و هم شامل نظریه و عمل یا توصیف و رفتار راهبر و مصلح دینی، می باشد.

شیوه ها و شکل‌های اصلاح، که در بخش اصلاح و احیاء و بیداری فکر دینی، روش‌های خالص سازی و توانمندسازی و در بخش اصلاح جامعه مسلمانی، روش‌های شکل دهی مشروعیت نظام و کارآمدی آن، مورد نظر هستند و فاطمه علیها السلام و راه روان مرام او در نهضت اصلاحی خویش این اصل و شیوه ها و شکلها را تبیین کرده و به دست می دهند.

برپایه این دیدگاه اصلاحی، مضمون آموزشی تربیتی و اجتماعی بانو، درست تر و بهتر شناخته می شود. بر این اساس، با فاطمه علیها السلام یکی رابطه میان انسان و مذهب و دیگری رابطه جامعه و مذهب، تفسیری درست و بالنده و

عینی و زندگی ساز و کرامت آفرین و عزت بخش می گیرد. از جنبه انسانی اصلاح، با فاطمه علیها السلام، اصل انسان سازی و تربیت انسانی شناخته می شود: یکی دیدگاه دینی فاطمه علیها السلام در مقوله تربیت و انسان سازی و دیگری وجهه تربیتی فاطمه علیها السلام و نمونه های عینی تربیت دینی با فاطمه علیها السلام، دریافته می شود. از جنبه اجتماعی اصلاح نیز، با فاطمه علیها السلام اصل جامعه سازی و مدیریت اجتماعی شناخته می شود: یکی دیدگاه دینی فاطمه علیها السلام به مقوله مدیریت تحول اجتماعی و دیگری وجهه اجتماعی و جامعه شناختی و مدیریتی نهضت فاطمه علیها السلام.

اصول نهضت اصلاحی فاطمه علیها السلام

احیای انگیزشی، فکری، معرفتی، تمدنی، اعتقادی و شعائری و هنجاری و نیز اصلاح ساختاری، رفتاری و فرآیندی در جامعه معاصر خویش خطاب به تمامیت تاریخ برآمده از جریان سیر و سلوک شخصیتی فاطمه علیها السلام، ابعاد نظرگیر حرکت اصلاحی بانو را تشکیل می دهند؛ همچنان که روشهای گوناگون احیای پالایشی، احیای جامع نگرانه، احیای ساختاری یا بازسازی بنیادین، فرهنگ سازی، برخی از اصول این حرکت تاریخ ساز است. شناخت ابعاد و اصول حرکت اصلاحی فاطمه علیها السلام ما را به شناخت زیرساز و ماهیت این حرکت نزدیک می کند و می توان پی جوی پاسخ دو پرسش بود. یکی اینکه زیرساز نظری اندیشه اصلاحی فاطمه علیها السلام چیست؟ اندیشه ترقی پایه اندیشه اصلاحی فاطمه علیها السلام است و نوع گفتمان برگزیده ایشان از اندیشه ترقی و کیفیت تحول در این گفتمان، بینش دین شناختی، فرایند تحول در این بینش و نگرش اصلاحی وی به دین، فکر دینی و ساخت اجتماعی را سامان می بخشد.

تجربه دینی، مضمون ماهیت حرکت اصلاحی بانو

پرسش دیگر آنکه ماهیت حرکت اصلاحی فاطمه علیها السلام به گونه ای که یک نظریه مشخص، مبانی اندیشه ای فاطمه علیها السلام، حیات و جریان سیر و سلوک فردی و اجتماعی وی و بینش دین شناختی او در حرکت

اصلاحی، این دو وجهه در پیوستگی با حیات دینی را و همین طور ابعاد و اصول نهضت اصلاحی را تحلیل کند، چیست؟ به نظر می رسد عنصر تحلیلی «تجربه دینی» مبنای تحلیلی سزاواری برای پاسخ دهی به این پرسش باشد. تجربه دینی میدان دار شخصیت و حیات فردی و اجتماعی بانوی بزرگ است. این تجربه و بسط آن در زندگانی فاطمه علیهاالسلام و در هر دو وجهه پیامبرانه اش، یکی تجربه درونی (روانشناختی) و دیگری تجربه بیرونی (جامعه شناختی) در معاضدت با یکدیگر، قابل مشاهده است. اولی بستر شکل یابیِ بر دوام و آرمانیِ تجربه جامعه شناختی را به همراه داشت و تجربه جامعه شناختی وی نیز، غنا و پیچیدگی و ژرفایی و واقع گرایی تجربه درونیش را به ارمغان آورد.

به همین منوال باید گفت که مقوم شخصیت تعالی یافته زن در دیدگاه دین شناختی پیشنهادی فاطمه علیهاالسلام به اصطلاح امروز همانا «تجربه دینی» است، راه و سلوکی به جزاین، برای زن، برای همه آدمیان تنها پویایی پوک با اسم و رسمهایی خالی از عناصر محتوایی و ناب تعالی انسانی و ترقی جامعه شناختی، خواهد بود.

توسعه واقعی زن امروز دست کم در نگرش پیشنهادی دین، وام دار تجربه دینی هر بانویی می باشد. شرط تبعیت از زهرا علیهاالسلام، پیروی از نوع تجربه دینی پیشنهادی اوست. تجربه دینی بانو، دارای دو وجهه درونی و بیرونی و به تعبیری دو وجهه روانشناختی و جامعه شناختی است. این دو وجهه در توسعه پایدار و انسانی، توأمان و هماهنگ بایستی مورد سلوک و اقدام قرار گیرد.

فاطمه علیهاالسلام و روشهای تبیین موضع اصلاحی

فاطمه علیهاالسلام برای ایفای رسالت اصلاحی به تناسب مجال اندکی که در اختیار اوست (۶) و به تناسب شرایط اجتماعی و سیاسی و فرهنگی خاص آن دوره و مقدمات و امکانات موجود خویش از چند روش بهره می جوید و فراخوان جامعه مخاطب خویش به اصلاح اندیشه ها و باورها و عملکردها و فرایند و ساخت اجتماعی، سیاسی و فرهنگی و بازگشت به خودی اسلامی خویش یعنی سنت نبوی، است: (۷)

■ با دعوتهای شبانه از مهاجرین و انصار؛

با یادآوری ها و تذکرها در مثل بیعت های پیشین با پیامبر صلی الله علیه و آله برای یآوری اهل بیت علیهم السلام و انقیاد همواره در برابر آنان، مانند حماسه غدیر و مانند منزلت علی علیه السلام برای پیامبر صلی الله علیه و آله و مانند اشاره به حدیث ثقلین و نیز حماسه ها و فضایل علی علیه السلام در عصر زبونی همه آن پیمان شکنان و اهل نفاق و بدعت و شرک؛
با حمایت و دفاع جانانه از علی علیه السلام حتی با تن مجروح و شکسته اش و نفرین ناپکاران و تن خویش را سپر علی علیه السلام ساختن؛

■ با سخنرانی و تبیین و افشاگری؛

■ با تحریم سخن گفتن با رهبران و کارگزاران و مزدوران کودتای سقیفه؛
■ با هشدار به ایشان از فرجام شوم تاریخی این اقدام و دستاورد سیاه آنان در قیامت و برحذر داشتن آنان از غضب و عذاب خداوندی؛
■ و با بهانه قرار دادن تصرف عدوانی فدک برای افشاء بدعتها و سنت شکنی ها؛

■ و با سرزنش مردان و زنان و جوشانیدن غیرت آنان؛

■ و حتی با اذان بلال و سوز و اشک شبانه روزی در خانه و مسجد و حتی بیرون مدینه بر سر راه کاروانیان چه که کربلای نینوای فردا و کربلای شلمچه و پناه پسین آن را و دورترها را نیز می دید؛
■ و با اقرار گرفتن از بدعتیان و سنت شکنان و کودتاچیان بر حقانیت و صداقت سخنان و حق خواهیهای خویش؛

■ و درست به وقت نداشتن هیچ امکانات و مقدوراتی برای شکستن نفاق و تباهی و بدعت و سلطه با دوروش یکی وصیت اینکه نمی خواهم و نباید حتی مدعیان همسری با پیامبر صلی الله علیه و آله جنازه مرا ببینند و نیز از آن کسان کسی در نماز و تشییع حاضر نباشد و نیز این وصیت که نشانی مزار او معلوم نباشد تا هیچ کس آن ناپکاران و دیگر مردمان قادر به برکنار داشتن خویش از محکمه وجدان و فلاح و هدایت و نبوت و وصایت و ولایت و حقانیت و مشروعیت و عدالت و سعادت و قیامت نباشند.

تا آیندگان و فرشتگان و جهانیان همواره این پرسش را داشته باشند که چرا این گونه شد؟ و چگونه می بایست می شد و دو فرجام جدا برای رخداد تاریخی و خواهانی آرمانی را به عینه در تاریخ و قیامت مشاهده کنند و داوری نمایند.

موضع اصلاحی فاطمه علیها السلام در خطابه های او شأن فاطمه علیها السلام در برابر بدعت و انحطاط نظام سلطه در حال شکل گیری، چونان هر راهبر الهی همانا احیای فکر سره دینی و سنت نبوی و اصلاح اجتماعی است. خطابه های فاطمه علیها السلام، دیدگاه اصلاحی وی را در برابر وضعیت عصر خویش می توان دریافت:

اولین سخن تفصیلی او با جماعت بدعتگزاران و مردمان در مسجد مدینه در برابر مجمع عمومی مسلمانان است و دومین آن در برابر جمعی از زنان عیادت کننده او.

بیان فاطمه علیها السلام در مسجد مدینه هر سه حوزه اصلاحی را شامل است. ابتدا نگاهی به مطلوبیت و آرمان پیشنهادی دین برای بشر سپس تحلیل وضعیت و شرایط موجود و آنگاه پیشنهاد راهکارها و راهبردهای اصلاح و راهبری وضعیت موجود.

فاطمه علیها السلام بیمار در بستر افتاده است. اندک کسانی مانند بلال و سلمان او را دلدار بودند و غمگسار. روزی تنی چند از زنان مهاجر و انصار به دیدار او می روند (۸) جویای حال فاطمه علیها السلام می شوند و فاطمه علیها السلام سخنی بلیغ با آنان در چند فراز دارد. فهرست و سرفصل فرازهای این دو سخن در فصل آخرین این مقال و اندکی مرور شده است و تفصیل آن در جای خود آمده است. در این میان بنگرید درد عظیم علی علیه السلام را که مانند کوهی در درون خود آتشفشانی را در غلیان دارد اما برای پاسداری از کیان دین و حرمت ولایت و ماندگاری امامت و وحدت امت صبر می کند و پوسته صورت و دست بر شمشیر را در اختیار دارد و عنان شکیبایی زده است. از درون چگونه در تب و تاب است.

یک کشش عمیق هم بانو را بی تاب رفتن کرده است. کشش به دیدار پدر که مژده این زیارت را بیشتر از خود او گرفته است.

در آخرین روز زندگانی، خواست تا برایش آبی فراهم شود. به نیکوترین صورت خود را شست. جامه نو خواست. آن را پوشید. خواست تا بسترش را در وسط اتاقش بگسترانند. آنگاه در بستر رو به قبله قرار گرفت دستهایش را بر گونه اش نهاد و گفت هم اینک روحم پر خواهد کشید. (۹) و آنگاه... پریان در سوز و آسمان و زمین در سوگ و علی علیه السلام با شنودن خبر در پیچ و تابی غریب و تنها. فرشتگان گواه بودند و ما را تنها خبری است از آن رنج عظیم.

فاطمه علیها السلام به شهادت رسید. (۱۰)

پی نوشت

- ۱ دعای توسل به چهارده معصوم (ع): مصباح المنیر، صص ۲۰۸-۲۰۲
- ۲ بحارالانوار، ج ۵۳، ص ۱۷۹-۱۸۰
- ۳ معانی الاخبار، ص ۱۱۴-۱۱۵
- ۴ بحارالانوار، ج ۲۳، ص ۵۱
- ۵ درباره انسان هادی نک به: حکیمی محمدرضا، کلام جاودانه، تهران، دفتر نشر فرهنگ اسلامی، ۱۳۷۰، ۴۸، ۵۹
- ۶ به تفاوت اخبار از چهل شب (بحارالانوار، ج ۴۳، ص ۱۸۰ و ۱۹۹) تا هشت ماه (الاستیعاب، ص ۷۴۹)
- ۷ فهرست منابع و مصادر موارد در مکتوب بلند مذکور آمده است.
- ۸ صدوق به اسناد خود از فاطمه علیهاالسلام دختر حسین علی علیه السلام، بحارالانوار، ج ۴۳، ص ۱۵۸
- ۹ بحارالانوار، ج ۴۳، ص ۱۷۲
- ۱۰ امام کاظم علیه السلام: ان فاطمه علیهاالسلام شهیده کافی، ج ۱، ص ۴۵۸

د دختر فکر بکر من

آیت الله العظمی حاج شیخ محمد حسین غروی (کمپانی)

دختر فکر بکر من ، غنچه لب چو وا کند
از نمکین کلام خود حق نمک ادا کند
طوطی طبع شوخ من گر که شکرشکن شود
کام زمانه را پراز شکر جان فزا کند
بلبل نطق من زیک نغمه ی عاشقانه ای
گلشن دهر را پراز زمزمه و نوا کند
خامه ی مشک سای من گر بنگارد این رقم
صفحه ی روزگار را مملکت ختا کند
مطرب اگر بدین نمط ساز طرب کند گهی
دایره ی وجود را جنت دل گشا کند
منطق من هماره بندد چو نطق را
منطقه ی حروف را منطقه السما کند

شمع فلک بسوزد از آتش غیرت و حسد
شاهد معنی من ار جلوه‌ی دل‌ریا کند

نظم برد بدین نسق از دم عیسوی سبق
خاصه دمی که از مسیحا نفسی ثنا کند

وهم به اوج قدس ناموس اله کی رسد؟
فهم که نعت بانوی خلوت کبریا کند؟

ناطقه‌ی مرا مگر روح فُدُس کند مدد
تا که ثنای حضرت سیده‌النسا کند

فیض نخست و خاتمه، نور جمال فاطمه
چشم دل ار نظاره در مبدأ و منتها کند

صورت شاهد ازل، معنی حسن لم یزل
وهم چگونه وصف آئینه‌ی حق نما کند؟

مطلع نور ایزدی، مبدأ فیض سرمدی
جلوه‌ی او حکایت از خاتم انبیا کند

بسمله‌ی صحیفه‌ی فضل و کمال معرفت
بلکه گهی تجلی از نقطه‌ی تحت «با» کند

دایره‌ی شهود را نقطه‌ی ملتقی بود
بلکه سزد که دعوی «لو کشف الغطا» کند

حامل سرّ مستسر، حافظ غیب مستتر
دانش او احاطه بر دانش ماسوی کند

عین معارف و حکم، بحر مکارم و کرم
گاه سخا محیط را قطره‌ی بی بها کند

لیله‌ی قدر اولیا، نور نهار اصفیا
صبح، جمال او طلوع از افق علا کند

بضعه ی سید بشر، ام ائمه ی غرر
کیست جز او که همسری با شه لافتی کند؟

وحی نبوتش نسب، جود و فتوتش حسب
قصه ای از مروتش سوره ی «هل اتی» کند

دامن کبریای او دسترس خیال، نی
پایه ی قدر او بسی پایه به زیر پا کند

لوح قدر به دست او، کلک قضا به شست او
تا که مشیت الهیه چه اقتضا کند

در جبروت حکمران، در ملکوت قهرمان
در نشئات «کن فکان» حکم «بما تشا» کند

عصمت او حجاب او عفت او نقاب او
سرّ قدم حدیث از آن سترو از آن حیا کند

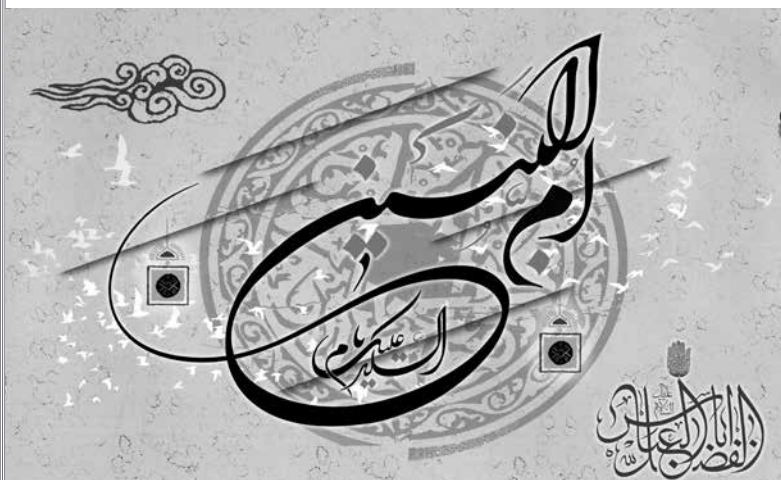
نفسه ی قدس بوی او، جذبه ی انس خوی او
منطق او خبرز «لاینطق عن هوی» کند

قبله ی خلق روی او، کعبه ی عشق کوی او
چشم امید سوی او، تا به که اعتنا کند

بهر کنیزی اش بود زهره کمینه مشتری
چشمه ی خور شود اگر چشم سوی سها کند

«مفتقرا» متاب رواز در او به هیچ سو
ز آنکه مس وجود را فضا ی او طلا کند

زندگینامه حضرت ام البنین (علیها السلام)



نام و نسب فاطمه کلاییه

نام او فاطمه بود که بعدها پس از ازدواج با حضرت علی (علیه السلام) با کنیه «أم البنین» (مادر پسران) مشهور شد. پدر و مادرش از خاندان بنی کلاب از اجداد بزرگ حضرت محمد (صلی الله علیه و آله) بودند و دارای خوبیها و صفات خانوادگی مشترک بودند فاطمه دختری پاکدل و باتقوا بود. فضایل اخلاقی، کمالات انسانی، نیروی ایمانی، ثبات و پایداری، شکیبایی

و بردباری، بصیرت و دانایی، نطق و سخن‌دانی او را به شایستگی، بانوی بانوان کرده بود. حزام بن خالد بن ربیعۀ بن وحید بن کعب بن عامر بن کلاب [۱] پدر ام البنین است او مردی شجاع و دلیر و راستگو بود که شجاعت از صفات ویژه اوست. وی از استوانه‌های شرافت در میان عرب به شمار می‌رفت و در بخشش، مهمان‌نوازی، دلاوری و رادمردی و منطق قوی مشهور بود. مادر بزرگوار ام البنین، ثمامه (یا لیلی) دختر سهیل بن عامر بن جعفر بن کلاب (از اجداد رسول خدا و امیرالمومنین) [۲] است که در تربیت فرزندان کوشا بوده و تاریخ از وی چهره درخشانی را به تصویر کشیده است. بینش عمیق، دوستی با اهل بیت و دوستی با فرزندان در کنار وظیفه مهم مادری و چونان معلمی دلسوز آموختن باورهای اعتقادی و مسایل مربوط به همسرداری و آداب معاشرت با دیگران از جمله ویژگیهای خاص این بانو است. در بسیاری از کتب تاریخی نام یازده تن از مادران وی ذکر شده است که همگی از خانواده‌های شریف و اصیل عرب بوده‌اند و به واقع مصداق بارز شجره طیبه [۳] می‌باشند شجره‌ای که اصل آن در زمین است و فرع آن در آسمانها و حاصل و نتیجه این درخت پاک همانا عباس بن علی و عثمان و ... بوده‌اند. خاندان این بانو از خاندان‌های ریشه دار و جلیل‌القدر بود که به دلیری و دستگیری معروف بودند و هر یک در بزرگی و شرافت به گونه‌ای مشهور گشته‌اند و ما جهت اختصار به برخی از ویژگیهای آنان می‌پردازیم. مورخان در مورد شرافت نسب ام البنین می‌نویسند: «تاریخ پدران و داییهای ام البنین را به ما می‌شناساند و ما دانستیم که آنان از سوارکاران شجاع عرب بوده و شرافت و آقایی (سیادت) آنها به حدی بوده است که حتی پادشاهان نیز به آن اذعان داشته‌اند.» [۴] در مورد نسب مادری ابوالفضل العباس (علیه السلام) در کتب تاریخی مطالب زیادی هست، شاید بتوان با یک جمله تصویری از خاندان «ام البنین» ترسیم کرد و آن اینکه پدران و مادران و خاندان ام البنین در شجاعت، کرم، اخلاق، هنر و وجهت اجتماعی و بزرگواری پس از قریش، سرآمد قبایل گوناگون عرب بوده‌اند.

ام البنین (س) و تولدی نورانی

در کتب تاریخی نوشته‌اند: حزام بن خالد به همراه جمعی از «بنی کلاب» به سفر رفته بود. در یکی از شبها به خواب فرو رفته و در عالم رؤیا دید که

در زمین سرسبزی نشسته است و مرواریدهای درخشانی از اطراف بر دستان او می ریزد و او از زیبایی آنها متعجب می شود. سپس مردی را می بیند که به سوی او می آید. از طرف بلندی. و هنگامی که به او می رسد سلام می کند و حزام او را جواب می دهد.

آن مرد به او می گوید: این مروارید را به چه قیمت می فروشی؟ حزام نگاه کرد و آن درّ زیبا را در دستان خود دید؛ رو به مرد کرده و گفت: من قیمت این درّ را نمی دانم که به شما بگویم، شما آن را به چه قیمت خریداری؟ مرد گفت: من نیز نمی دانم قیمت او را ولی این هدیه ای است که یکی از پادشاهان عطا کرده است. و من ضامن هستم برای تو به چیزی که از درهم و دینار بالاتر است. حزام گفت: آن چیز چیست؟ مرد گفت: تضمین می کنم که او شرافت و سیادت ابدی دارد و بهره و بزرگی از او است. حزام گفت: آیا این را برایم ضمانت می کنی. و مرد پاسخ داد: آری. و حزام در پایان به مرد گفت: و تو اکنون واسطه در این امر می شوی.

و مرد نیز گفت: و من واسطه می شوم؛ او را به من اعطاء کرده اند و من به تو عطا می کنم. وقتی حزام از خواب بیدار شد رؤیای خود را برای بنی کلاب گفت و خواستار تعبیر آن شد.

یکی از خاندان وی گفت: اگر رؤیای صادق باشد دختری روزی تو خواهد شد که یکی از بزرگان او را عقد خواهد کرد و به سبب این دختر مجد و شرافت و آقایی نصیب تو خواهد شد. و هنگامی که او از سفر برگشت، ثمامه بنت سهیل، همسر باوفای او، که حامله بود وضع حمل کرده و دختری چونان مروارید درخشان و زیبا به دنیا آورد. حزام پس از آگاه شدن از تولد دخترش به خود گفت: «قد صدقت الرؤیا» و از این بشارت شاد و مسرور شد. نام او را «فاطمه» نهاد، و به رسم عرب کنیه ای برای وی برگزیدند که «ام البنین» بود.

به هر حال پس از این رؤیای صادق فاطمه، مادر فضیلتها، به دنیا آمد و دوران کودکی را چونان دیگر کودکان گذراند و در دامان مادری مهربان و پاک و پدیری شجاع که دارای سجایای اخلاقی فراوان بودند رشد کرد.

مورخان در مورد مادر بزرگوار فاطمه این گونه می نویسند: «ثمامه، مادر ام البنین، بانویی ادیب و کامل و عاقل بود. آداب عرب را به دخترش آموخت و هر آنچه مورد نیاز یک دختر است در زندگانی از مسایل مربوط به خانه داری و آدای حقوق و همسرداری و غیره را به او یاد داد.» [۵]

تاریخ تولد ام البنین

در مورد تاریخ دقیق ولادت حضرت ام البنین اطلاعی در دست نیست و تاریخ‌نگاران سال ولادت او را ثبت نکرده اند، ولی یاد آور شده اند که تولد پسر بزرگ ایشان، حضرت ابوالفضل علیه السلام، در سال ۲۶ ق اتفاق افتاده است. برخی از تاریخ‌نگاران زمان ولادت ایشان را در حدود پنج سال پس از هجرت (در حوالی کوفه) تخمین می‌زنند.

ویژگی‌های بارز خاندان ام البنین:

در خاندان و تبار پاک ام البنین چند ویژگی مهم وجود دارد که همگی در وجود عباس (علیه السلام) به ظهور رسید

الف: شجاعت و دلوری که در کربلا زیباترین چهره خویش را نمایاند.

ب: ادب و متانت و عزت نفس که در زندگانی ۳۴ ساله عباس بن علی به وضوح دیده می‌شود.

ج: هنر و ادبیات که ام البنین از «دایی» خویش لبید شاعر به ارث برده بود و فرزند عزیزش عباس (علیه السلام) از مادر ادیبه خود.

د: ایثارگری و احترام به حقوق دیگران که نمود آن در عشق به ولایت و امامت متجلی شد.

ه: وفا و پایبندی به تعهدات.

تصمیم‌گیری حضرت علی (علیه السلام) به ازدواج:

ده سال پس از رحلت حضرت رسول (صلی الله علیه و آله) و حضرت فاطمه (س)، بنابر وصیت خود حضرت فاطمه وقتی علی (علیه السلام) به فکر گرفتن همسر دیگری بود، عاشورا در برابر دیدگانش بود.

عقیل یکی از کسانی بود که نظر و گفته اش در علم انساب حجت بود و در مسجد حضرت رسول (صلی الله علیه و آله) برای وی حصیری می‌گذازدند که بر آن نماز میکرد و قبائل عرب برای شناخت و آگاهی از علم انساب به دورش جمع می‌شدند و او در پاسخ مراجعات، بسیار سریع الانتقال بود. [۶] از این روست که علی بن ابیطالب (علیه السلام) آنگاه که قصد ازدواج دارد به برادر خویش، عقیل بن ابی طالب که در علم «انساب» معروف بود و ذهن و سینه اش گنجینه‌ای از اسرار خاندان گوناگون عرب بوده می‌فرماید: «زنی را برای من اختیار کن که از نسل دلیرمردان عرب باشد تا با او ازدواج کنم و

او برایم پسری شجاع و سوارکار به دنیا آورد.» [۷] عقیل، بانو ام البنین از خاندان بنی کلاب را که در شجاعت بی مانند بود، برای حضرت انتخاب کرد. و در پاسخ برادر گفت: «با ام البنین کلابیه ازدواج کن زیرا در عرب شجاعت از پدران و خاندان وی نیست.» [۸] عقیل همچنین از دیگر خصوصیات بارز خاندان بنی کلاب می گوید و امام این انتخاب را پسندید و عقیل را به خواستگاری نزد پدر ام البنین فرستاد.

مراسم خواستگاری از ام البنین:

حضرت علی (علیه السلام) پس از اینکه فاطمه کلابیه را تایید کرد و پسندید عقیل برادرش را برای خواستگاری به نزد پدر فاطمه فرستاد. حزام که بسیار میهمان دوست بود پذیرایی کاملی از او کرده و با احترام فراوان به او خیرمقدم گفته و در مقابل وی قربانی کرد. سنت و رسم عرب این بود که تا سه روز از میهمان پذیرایی می کردند و روز سوم حاجت او را می پرسیدند و از علت آمدنش سؤال می کردند و خانواده ام البنین که خارج از مدینه زندگی می کردند نیز چنین رسمی را به جای آوردند. روز چهارم با ادب و احترام از علت ورود وی جویا شدند و عقیل گفت: به خواستگاری دخترت فاطمه آمده ام، برای پیشوای دین و بزرگ اوصیا و امیر مؤمنان علی بن ابیطالب. حزام که هرگز پیش بینی چنین پیشنهادی را نمی کرد، حیرت زده ماند. با کمال صداقت و راستگویی گفت: به به چه نسب شریفی و چه خاندان با مجد و عظمتی! اما ای عقیل «شایسته امیرالمؤمنین یک زن بادیه نشین با فرهنگ ابتدایی بادیه نشینان نیست. او با یک زن که فرهنگ بالاتری دارد باید ازدواج کند و این دو فرهنگ با هم فرق دارند.» عقیل پس از شنیدن سخنان وی گفت:

امیرالمؤمنین از آنچه تو می گویی خبر دارد و با این اوصاف میل به ازدواج با او دارد. پدر ام البنین که نمی دانست چه بگوید از عقیل مهلت خواست تا از مادر دختر، ثمامه بنت سهیل، و خود دختر سؤال کند و به او گفت: «زنان بیشتر از روحيات و حالات دخترانشان آگاه هستند و مصلحت آنها را بیشتر می دانند.» [۹]

وقتی پدر ام البنین به نزد همسر و دخترش برگشت دید همسرش موهای ام البنین را شانه می زند و او از خوابی که شب گذشته دیده بود برای مادر سخن می گوید... «مادر خواب دیدم که در باغ سرسبز و پردرختی نشسته

ام. نه‌رهای روان و میوه‌های فراوان در آنجا وجود داشت. ماه و ستارگان می‌درخشیدند و من به آن‌ها چشم دوخته بودم و درباره عظمت آفرینش و مخلوقات خدا فکر می‌کردم... در این افکار غرق بودم که ماه از آسمان فرود آمد و در دامن من قرار گرفت و نوری از آن ساطع می‌شد که چشمها را خیره می‌کرد. در حال تعجب و تحیر بودم که سه ستاره نورانی دیگر هم در دامنم دیدم. نور آنها نیز مرا مبهوت کرده بود. هنوز در حیرت و تعجب بودم که هاتفی ندا داد و مرا با اسم خطاب کرد من صدایش را می‌شنیدم ولی او را نمی‌دیدم گفت:

بشراک فاطمة بسادة العزَّر ثلاثة انجم و الزاهر القمر

ابوهم سید فی الخلق قاطبة بعد الرسول کذا قد جاء فی الخبر

«فاطمه مزده باد تو را به سیادت و نورانیت. به ماه نورانی و سه ستاره درخشان پدرشان سید و سرور همه انسانهاست بعد از پیامبر گرامی و اینگونه در خبر آمده است.

پس از خواب بیدار شدم در حالی که می‌ترسیدم. مادرم! تاویل رؤیای من چیست؟! «مادر به دخترک فهیمه و عاقله خود گفت: «دخترم رؤیای تو صادقه است ای دخترکم به زودی تو با مرد جلیل‌القدری که مجد و عظمت فراوانی دارد ازدواج می‌کنی. مردی که مورد اطاعت امت خود است. از او صاحب چهار فرزند می‌شوی که اولین آنها مثل ماه چهره اش درخشان است و سه تای دیگر چونان ستارگانند» پس از صحبت‌های دوستانه و صمیمانه مادر و دختر، حزام بن خالد وارد اتاق شد و از آنها در مورد پذیرش علی (علیه السلام) سؤال کرد و گفت: آیا دخترمان را شایسته همسری امیرالمؤمنین (علیه السلام) می‌دانی؟ بدان که خانه او خانه وحی و نبوت و خانه علم و حکمت و آداب است اگر (دخترت را) اهل و لایق این خانه می‌دانی - که خادمه این خانه باشد - قبول کنیم و اگر اهلیت در او نمی‌بینی پس نه؟

همسر او که قلبی مالامال از عشق به امامت داشت گفت: «ای حزام! به خدا سوگند من او را خوب تربیت کردم و از خدای متعال و قدیر خواستارم که او واقعا سعادت‌مند شود و صالح باشد برای خدمت به آقا و مولایم امیرالمؤمنین (علیه السلام) پس او را به علی بن ابیطالب، مولایم، تزویج کن.» [۱۰] عقیل با اجازه از ام البنین عقد بین این دو بزرگوار را اجرا کرد با مهریه ای که سنت رسول الله (صلی الله علیه و آله) بود و برای دختران و همسران خود معین کرده بود و آن ۵۰۰ درهم بود در حالی که پدر او می‌گفت:

«او هدیه ای است از سوی ما به پسرعموی رسول خدا و ما طمع به مال و ثروت او ندوخته ایم.» [۱۱]

تاریخ ازدواج ام البنین با حضرت علی

علی (علیه السلام) با ام البنین بعد از شهادت حضرت زهرا (س) ازدواج نمود. سالی که ام البنین به همسری امام علی برگزیده شد به طور دقیق معلوم نیست ولی تاریخ نویسان با توجه به اختلاف نظر در سن حضرت عباس (علیه السلام) که در زمان شهادت ۳۲ تا ۳۹ ساله نوشته‌اند و میلاد آن حضرت را در سال ۲۴ یا ۲۶ هجری قید کرده‌اند. معتقدند ازدواج ام البنین به تحقیق قبل از سال ۲۳ هجری واقع شده است. و برخی معتقدند از تاریخ ازدواج فاطمه، ام البنین تا زمان تولد حضرت عباس (علیه السلام) ۱۰ سال فاصله شده و اگر این قول درست باشد، تاریخ این ازدواج فرخنده سال ۱۳ یا ۱۶ هجری بوده است. برخی از تاریخ نویسان نوشته‌اند ابوالفضل العباس (علیه السلام) در جنگ صفین حضور داشته و در آن زمان ۱۵ تا ۱۷ ساله بوده است.

اگر این قول درست باشد چون پیکار اصلی صفین در ماه صفر سال ۳۷ هجری اتفاق افتاده، بنابراین تولد آن حضرت در سال ازدواج علی (علیه السلام) با ام البنین صحیح به نظر نمی‌رسد و محتمل است سال ۱۲ هجری این وصلت میمون به وقوع پیوسته است

ورود ام البنین به خانه علی

فاطمه کلایه سراسر نجابت و پاکی و خلوص بود. هنگامی که می‌خواست پابه خانه علی بگذارد گفت تا دختر بزرگ فاطمه (س) اجازه نفرمایند وارد خانه نمی‌شوم این نهایت ادب او را به خاندان امامت می‌رساند روز اولی که ام البنین علیها السلام پا در خانه علی علیه السلام گذاشت، حسن و حسین علیهما السلام مریض بوده و در بستر افتاده بودند.

عروس تازه ابوطالب، به محض آن‌که وارد خانه شد، خود را به بالین آن دو عزیز عالم وجود رسانید و هم‌چون مادری مهربان به دلجویی و پرستاری آنان پرداخت. و همواره می‌گفت من کنیز فرزندان فاطمه هستم [۱۲]

سفارش به دفاع از ولایت

هنگامی که امام حسین علیه السلام آهنگ ترک مدینه و تشراف برای حج و به دنبال آن هجرت به سوی عراق کرد، ام البنین علیها السلام به همراهان امام حسین علیه السلام چنین سفارش می‌کرد: «چشم و دل مولایم امام حسین علیه السلام و فرمان بردار او باشید» مورخان می‌نویسند: پس از واقعه کربلا بشیر در مدینه ام البنین را ملاقات می‌کند تا خبر شهادت فرزندانش را به او بدهد. ام البنین پس از دیدن وی که فرستاده امام سجاد علیه السلام بود می‌گوید: «ای بشیر! از امام حسین علیه السلام چه خبر داری؟ بشیر گفت: خدا به تو صبر دهد که عباس تو کشته گردید. ام البنین فرمود: از حسین علیه السلام مرا خبر ده!» بشیر خبر شهادت بقیه فرزندان او را هم اعلام کرد، ولی ام البنین پیوسته از امام حسین علیه السلام خبر می‌گرفت و با صبر و بصیرتی بی نظیر می‌گوید:

«یا بشیر اخبرنی عن ابی عبدالله الحسین (ع). اولادی و من تحت الخضراء کلهم فداء لابی عبدالله الحسین»

ای بشیر خبر از [امام من] اباعبدالله الحسین بده فرزندان من و همه آنچه زیر این آسمان مینایی است فدای اباعبدالله (علیه السلام) باد. چون بشیر خبر شهادت امام حسین علیه السلام را به آن حضرت داد، صیحه‌ای کشید و گفت: قد قَطَعْتَ نِیَاطَ قَلْبِی: ای بشیر! رگ قلبم را پاره کردی و سپس صدا به ناله و شیون بلند کرد. [۱۴] اما فقدان فرزندانش او را متأثر و ناراحت کرده بود، چنانکه وقتی حضرت زینب (س) سپرخونین حضرت عباس را به عنوان یادگاری به ام البنین نشان داد، وی تا آن رادید چنان دلش سوخت که نتوانست تحمل کند و بی هوش بر زمین افتاد

مادر چهار شهید

با شهادت چهار فرزند ام البنین علیها السلام در کربلا، این بانوی شکیبا، به افتخار مادر شهیدان بودن نائل آمد و درکنار همسر شهید بودن، افتخاری دیگر بر صفحه افتخاراتش افزوده شد. وقتی خبر شهادت فرزندانش به او

رسید، سرشک اشک از دیده فرو ریخت و با روحیه‌ای قوی در اشعاری گفت: «ای کسی که فرزند رشیدم عباس را دیدی که همانند پدرش بر دشمنان تاخت، فرزندان علی علیه‌السلام همه شیران بیشه شجاع‌تند. شنیده‌ام بر سر عباس عمود آهنین زدند، در حالی که دست‌هایش را قطع کرده بودند؛ اگر دست در بدن پسرم بود، چه کسی می‌توانست نزد او آید و با او بجنگد؟»

ام البنین، پاسدار خاطره عاشورا

از ویژگی‌های بسیار مهم ام البنین، توجه به زمان و مسائل مربوط به آن است. وی پس از واقعه عاشورا، از مرثیه خوانی و نحوه سرایی استفاده کرده تا ندای مظلومیت کربلاییان را به گوش نسل‌های آینده برساند. ایشان هر روز به همراه پسر حضرت عباس علیه‌السلام، عبیدالله که همراه مادرش در کربلا حضور داشت و سند زنده‌ای برای بیان وقایع عاشورا بود، به بقیع می‌رفت و نوحه می‌خواند و شور و غوغایی بپا می‌کرد. مردم مدینه اطراف او گرد می‌آمدند و با او هم ناله می‌شدند. حتی مروان بن حکم حاکم وقت مدینه نیز در میان ایشان بود و گریه می‌کرد
امام باقر(سلام الله علیه) می‌فرماید: آن حضرت به بقیع می‌رفت و آن قدر جانسوز مرثیه می‌خواند که مروان با آن قساوت قلب گریه می‌کرد.

ولایت، کیمیایی بی همتا

عالم رجالی، مامقانی در کتاب خود، تنقیح المقال، ولایت فاطمه کلابیه را این چنین به تصویر می‌کشد:
فَإِنَّ عَلَّقَتَهَا بِالْحُسَيْنِ (علیه السلام) لَيْسَ إِلَّا لِإِمَامَتِهِ. «همانا علاقه ام البنین به حسین بن علی(ع) به خاطر امامت حضرت است.» [۱۵]
در جای دیگر «مامقانی» می‌نویسد: «اینکه او به شرط سلامت حسین(ع)، مرگ چهار فرزند خویش را بر خود آسان می‌گرفت نشان درجه عالی ایمان او است. من او را از نیکان به حساب می‌آورم.» [۱۶]

برکرانه وفا

یکی از نتیجه های عاطفه و محبت، حس وفاداری به عزیزان است. و در زندگی ام البنین این وفاداری در سخنان او پس از شهادت مولای متقیان علی (علیه السلام) مشهود است. وفاداری ام البنین به همسر بزرگوار خویش به حدی است که پس از شهادت حضرت علی (علیه السلام) با آنکه جوان بود اما به احترام آن حضرت و برای حفظ حرمت او، تا پایان عمر ازدواج نکرده و همسر دیگری را اختیار نمی کند. با آن که مدتی نسبتاً طولانی (بیش از بیست سال) پس از آن حضرت زنده بود. آنگاه که «امامه» یکی از همسران آن حضرت (علیه السلام) توسط «مغیره بن نوفل» که یکی از مشاهیر عرب است خواستگاری می شود با ام البنین در مورد ازدواج مشورت می کند، او در جواب می گوید: «سزاوار نیست پس از علی، ما در خانه دیگری باشیم و با مرد دیگری پیمان همسری بندیم.» [۱۷]

این سخن ام البنین نه تنها در امامه که در لیلی تمیمیه و اسماء بنت عمیس نیز اثر گذاشت و تا پایان عمر هر چهار همسر علی بن ابیطالب (علیه السلام) ازدواج مجدد نکردند...

در آینه هنر

از دیگر صفات والای ام البنین فصاحت و بلاغت اوست که نمود آن در اشعار زیبا و جاودانه وی متجلی است. از جمله اشعار جاودانه وی که مورد تجلیل و تحسین بزرگان ادب قرار گرفته است شعر جانسوز وی پس از شهادت پسرش که پدر فضایل بود می باشد:

لا تدعونی ویک ام البنین تذکرینی بلیوث العربین
کانت بنون لی ادعی بهمم و الیوم اصبحت و لا من بنین
اربعة مثل نسور الرّبی قد اصلوا الموت بقطع الوتین

«مرا ام البنین نخوانید که به یاد شیران دلاور می افکنیدم. مرا فرزندان بود که به نام آنها خوانده می شدم ولی امروز فرزندی ندارم. چهار فرزند داشتم

همچون بازهای شکاری و همگی به شهادت رسیدند. مورخان می نویسند: ام البنین آنچنان جانسوز برای شهادت فرزندان و بویژه برای امام حسین (علیه السلام) نوحه و گریه می کرد که حتی دشمن اهل بیت، مروان بن حکم، نیز از شنیدن مرثی وی گریه می کرد. از دیگر اشعار وی در مورد عباس، تندیس بزرگ شجاعت، است که می گوید:

یا من رأی العباس کز علی جماهیر النقد
و وراه من ابناء حیدر کل لیث ذی لید
نبئت أنّ ابنی اصیب براسه مقطوع ید
ویلی علی شبلی امال براسه ضرب العمد
لو کان سیفک فی یدیک لما دنا منه احد [۱۸]

«ای کسی که عباس را دیدی که بر دشمن حمله می کرد و فرزندان حیدر پشت سر او بودند. می گویند دست فرزندم قطع شده و بر سرش عمود فروده آمده. اگر شمشیرت را در دست داشتی کسی به تو نزدیک نمی شد» [۱۹]

علم و دانایی ام البنین

زندگانی ام البنین همواره با بصیرت و نور دانش همراه بوده است و این ویژگی والا در جای جای کتب تاریخی ذکر شده است و ما را با عظمت این بانوی عالمه و فاضله آشنا می سازد. علاقه ام البنین به اهل بیت (علیهم السلام) و بصیرت دینی او به امامت به قدری بود که درباره او می نویسند «برای عظمت و معرفت و بصیرت ام البنین کافی است که او هرگاه بر امیرالمؤمنین وارد می شد و حسنین مریض بودند با ملاحظت و مهربانی با آنها صحبت می کرد و از صمیم قلب با آنها برخورد می کرد چونان مادری مهربان و دلسوز» [۲۰] علم سرشار وی در کلام او و فرزند بزرگوارش عباس نمایان است.

او از محدثات شیعه است و فرزندان خود را با علم و دانایی تربیت کرد. اگرچه آنان فرزندان «باب علم نبی» بودند اما از دانش مادری هم بی بهره نبودند چنانکه حضرت علی (علیه السلام) در مورد عباس می فرماید:

إنّ ولدی العباس زُقّ العلم زُقاً. «همانا فرزندم عباس در کودکی علم آموخت و به سان نوزاد کبوتر که از مادرش آب و غذا می گیرد از من معارف را فرا گرفت» [۲۱]

عروج عرشی و غروب مادر مهتاب

او، بعد از زینب کبری علیها السلام دار فانی را وداع گفت، ولی تاریخ نگاران سال ارتحال او را متفاوت نگاشته اند، به طوری که عده‌ای آن را سال ۷۰ هجری قمری بیان کرده اند و عده دیگری تاریخ وفات آن مادر فداکار را، سیزدهم جمادی الثانی سال ۶۴ هجری قمری دانسته اند که نظر دوم از شهرت بیشتری برخوردار است. [۲۲] او در قبرستان بقیع در کنار سبط رسول خدا، امام حسن (علیه السلام)، و فاطمه بنت اسد و دیگر چهره های درخشان شریعت محمدی (صلی الله علیه و آله) به خاک سپرده شد. [۲۳] اگر چه جسم او در خاک است اما روح بلند او و صفات کریمه و عظیمه وی نام او را به بلندای آفتاب زنده نگاه داشته است و در پرتو صفات این بانوی فاضله انسانهایی تربیت شده اند که در تاریخ ماندگار خواهد بود.

ام البنین علیها السلام، واسطه فیض الهی

آیت الله العظمی حاج سید محمد حسینی شیرازی می فرمود: شخصی در عالم مکاشفه، حضرت ابوالفضل العباس را دید و عرض کرد: آقا جان! حاجتی دارم و نمی دانم برای روا شدن آن به چه کسی متوسل شوم؟ قمر بنی هاشم فرموده بود: به مادر ام البنین... [۲۴]

از مرحوم آیت الله العظمی آقای حاج سید محمود حسینی شاهرودی (متوفی ۱۷ شعبان ۱۳۹۴ هجری قمری) نقل است که فرموده بود: من در مشکلات، صد مرتبه صلوات برای مادر حضرت ابوالفضل العباس علیه السلام، ام البنین علیه السلام، می فرستم و حاجت می گیرم. [۲۵]

به تجربه رسیده است که نذر برای ام البنین و اطعام مستمندان به نام حضرت ابوالفضل العباس علیه السلام، برای برآورده شدن حاجات موثر است. [۲۶]

سخن بزرگان در بیان فضایل ام البنین علیها السلام

عالم جلیل القدر، زین الدین عاملی، شهید ثانی درباره حضرت ام البنین

علیها السلام می‌گوید: «ام‌البنین از بانوان با معرفت و پر فضیلت بود. نسبت به خاندان نبوت، محبت و دل بستگی خالص و شدید داشت و خود را وقف خدمت به آن‌ها کرده بود. خاندان نبوت نیز برای او جایگاه والایی قائل بودند و به او احترام ویژه می‌گذاشتند»

علی محمد علی دُخَیل، نویسنده معاصر عرب در وصف این بانوی بزرگوار می‌نویسد «عظمت این زن (ام‌البنین) در آن جا آشکار می‌شود که وقتی خبر شهادت فرزندانش را به او می‌دهند، به آن توجه نمی‌کند، بلکه از سلامت حضرت امام حسین علیه‌السلام می‌پرسد؛ گویی امام حسین علیه‌السلام فرزند اوست نه آنان» [۲۷]

مقرم می‌گوید ام‌البنین علیها السلام از بانوان با فضیلت به شمار می‌رفت. وی حق اهل بیت را خوب می‌شناخت و در محبت و دوستی با آنان خالص بود و متقابلاً خود در میان آنان جایگاه بلند و مقام ارجمندی داشت. [۲۸]

کتابشناسی ام‌البنین

تمامی کتابهایی که در مورد حضرت ابوالفضل عباس است را می‌توان جزء کتابهایی نام برد که زندگینامه ام‌البنین (س) در آن وارد شده که ما از معرفی آنها خودداری می‌کنیم و اما کتابهای دیگر:

۱. اعلام النساء المؤمنات، محمد حسون - ام‌علی مشکور تهران، انتشارات اسوه، ۱۴۱۱ق

۲. اعلام النساء فی عالمی العرب و الاسلام، عمر رضا کحاله، دمشق ۱۳۷۹ق

۳. اعیان الشیعه، سید محسن امین، تحقیق حسن امین، بیروت، دارالتعارف، ۱۴۰۳ق، جلد ۶، ۷

۴. ام‌البنین، محمد علی سالکی، قم، دفتر تبلیغات اسلامی ۱۳۸۲

۵. شروع مرثیه عاشورا، ذبیح... صاحبکار، نگاه حوزه، ش ۷۸ - ۷۷، فروردین ۱۳۸۱

۶. ادب‌الطف و شعرالحسین، جواد شبر، بیروت، دارالمرتضی، ۱۴۰۹ق

۷. مجموعه آثار، ج ۱۷، ص ۲۴۲، نویسنده: شهید مطهری

۸. ستاره درخشان مدینه حضرت ام‌البنین

۹. ام‌البنین (س) زیباترین‌الگوی نامادری!، یکتایی، محمدرضا، ناشر فارابی

۱۰. ام البنین (س)، مادر مهتاب پدیدآورنده ناحیدطیبری
 ۱۱. ام البنین نمادی از خودگذشتگی، محمدرضا عبدالامیرانصاری
 ۱۲. بحار الانوار علامه مجلسی ج ۴۵
 ۱۳. ام البنین سیده نساء العرب، سیدمهدی سویج
 ۱۴. مادر فرزندان زهرا(س)، ابوالفضل هادی منش
 ۱۵. ام البنین شمع یتیمان علی (ع)، محمد آخوند، انتشارات یاس زهرا
 ۱۶. ام البنین (علیها سلام)، سلمان هادی طعمه، ناشر دارالبقیع
 ۱۷. ام البنین بانوی ایثار، فرزانه یاورزاده
 ۱۸. ام البنین شیرزن ولایت مدار، علی اکبر خدایی
 ۱۹. ام البنین مادری بربلندای معرفت
 ۲۰. ام البنین اسوه مادران وهمسران شهید، فاطمه اسلامی

پی نوشت

- [۱]. قمر بنی هاشم، عبدالرزاق المقرم، ص ۹.
 [۲]. همان، ص ۱۰. مقاتل الطالبین ص ۲۲ و بطل العلقمی ۹۲/۱.
 [۳]. قرآن کریم، سوره ابراهیم / ۲۴.
 [۴]. عبدالرزاق المقرم، قمر بنی هاشم، ص ۱۰.
 [۵]. محمد علی الناصری، مؤلف العباس بن علی (ع)، ص ۲۸.
 [۶]. نکت الهمیال ص ۲۰۰ و کتاب سردار کربلا یا ترجمه العباس از سید عبدالرزاق موسوی المقرم ص ۳۴.
 [۷]. قمر بنی هاشم، مقرم، ص ۱۵.
 [۸]. عمدة الطالب و سرالسلسله و سردار کربلا ص ۳۴.
 [۹]. محمد علی الناصری، مولد عباس بن علی (ع)، ص ۳۶.
 [۱۰]. مولد عباس بن علی (ع)، محمد علی الناصری، صص ۳۸-۳۶.
 [۱۱]. همان، ص ۳۹.
 [۱۲]. زندگانی حضرت ابوالفضل العباس (علیه السلام) ص ۲۱ و کتاب چهره درخشان قمر بنی هاشم ص ۵۹.
 [۱۳]. باقر شریف قرشی، زندگانی حضرت ابوالفضل العباس.
 [۱۴]. ذبیح الله محلاتی، ریاحین الشریعه، ج ۳، ص ۲۹۴، تنقیح المقال، ج ۳، ص ۷۰ و منتهی الامال، حاج شیخ عباس قمی، ص ۲۲۶.
 [۱۵]. مامقانی، تنقیح المقال، ج ۳، ص ۷۰.

- [۱۶]. مامقانی، تنقیح المقال، ج ۳، ص ۷۰.
- [۱۷]. علامه مجلسی، بحار الانوار، ج ۴۲، ص ۹۳.
- [۱۸]. احمد بهشتی، قهرمان علقمه، ص ۴۰، به نقل از انیس الشیعه.
- [۱۹]. ریاحین الشریعه، ذبیح الله محلاتی، ج ۳، ص ۲۹۴ و تنقیح المقال، ج ۳، ص ۷۰.
- [۲۰]. ذبیح الله محلاتی، ریاحین الشریعه، ج ۳، ص ۱۶.
- [۲۱]. احمد لقمانی، سپهسالار عشق، ص ۲۳.
- [۲۲]. محدثات شیعه، دکتر شهلا غروی نایینی، ص ۵۳.
- [۲۳]. عبدالحسین مؤمنی، زندگانی قمر بنی هاشم باب الحوائج، ص ۱۳۷.
- [۲۴]. ستاره درخشان مدینه حضرت ام البنین (س)، ص ۱۴۲.
- [۲۵]. چهره درخشان قمر بنی هاشم ابوالفضل العباس علیه السلام، ج ۱، ص ۴۶۴.
- [۲۶]. چهره درخشان قمر بنی هاشم ابوالفضل العباس علیه السلام، ج ۱، ص ۴۶۴.
- [۲۷]. العباس علیه السلام، ص ۱۸.
- [۲۸]. العباس علیه السلام، ص ۷۲.





تأمل

پرسش

در رابطه با عصمت حضرت زهرا(س) لطفاً توضیحاتی بدهید و اینکه نظر اهل تسنن در این رابطه چیست و شیعه چگونه این شبهه را رد می کند؟

پاسخ اجمالی

عصمت، یک صفت نفسانی و نیروی درونی است که دارنده را از فکر و خیال انجام گناه، چه رسد به ارتکاب گناه، باز می دارد و در اصطلاح به معنای مصون و محفوظ بودن از خطا، نسیان، لغزش و گناه است. علامه طباطبایی می فرماید: منظور از «عصمت» وجود امری است در انسان معصوم که باعث حفظ او از وقوع در آنچه که جایز نیست (مثل خطا و معصیت) می شود. [۱]

در یک تقسیم بندی کلی عصمت بر دو نوع است: ۱- مصونیت و معصومیت کلی؛ ۲- عصمت نسبی، که قابل شدت و ضعف است. براین اساس معصوم به پنج گروه اطلاق می شود:

۱. همه انبیاء الهی.

۲. همه ائمه.

۳. همه فرشتگان الهی.

۴. عصمت غیر گروه های سه گانه (زیرا عصمت ملازم با نبوت یا امامت نیست زیرا ممکن است فردی معصوم باشد ولی پیامبر نباشد) مانند حضرت فاطمه (س) و حضرت مریم (س).

۵. گروهی از انسان های مخلص.

عصمت ائمه نیز تفاوت با عصمت پیامبران ندارد؛ آنان نیز از ابتدای ولادت معصوم اند [۲]، جز این که درباره ائمه اطهار، به جای دریافت و ابلاغ وحی، از تبیین و توضیح معارف وحیانی سخن می رود [۳].

دلایل عقلی عصمت ائمه (ع) و حضرت زهرا (س) همان است که در عصمت انبیاء آمده اما دلایل نقلی عصمت این بزرگواران عبارتند از:

آیه ی تطهیر (۴)

قرآن می‌فرماید: خداوند «تنها» می‌خواهد پلیدی و گناه را از شما «اهل بیت» دور سازد و شما را کاملاً پاک کند. در این بخش از آیه دو ضمیر جمع به کار رفته است که هر دو به صورت جمع مذکر آمده است، و ربطی به همسران پیامبر (ص) پیدا نمی‌کند.

همچنین تعبیر به «ائمه» که معمولاً برای حصر است و امروز در فارسی به جای آن «فقط» یا «تنها» گفته می‌شود، دلیل بر آن است: موهبتی که در این آیه آمده ویژه ی خاندان پیامبر (ص) است و شامل دیگران نمی‌شود.

جمله «بیرید» (خداوند اراده دارد و می‌خواهد....) اشاره به اراده تکوینی پروردگار است، یعنی خداوند با یک فرمان تکوینی اراده کرده است که شما را از هر گونه آلودگی پاک و مصون دارد، نه اراده تشریعی، زیرا اراده تشریعی، به معنی مکلف ساختن آنها به حفظ پاکی خویش است و می‌دانیم این تکلیف منحصر به خاندان پیامبر (ص) نیست، همه مسلمانان مکلف و موظفند که خود را پاک نگه دارند. و اما «رجس» در لغت به معنی شیء ناپاک [ه] است و اگر در بعضی از کلمات بزرگان رجس به معنی «گناه» یا «شرک» یا «اعتقاد باطل» یا «بخل و حسد» تفسیر شده در حقیقت بیان مصداق‌هایی از این مفهوم وسیع و گسترده است.

به هر حال با توجه به الف و لام جنس که بر سر این کلمه آمده (الرَّجْس) و در این جامع معنی عموم را می‌رساند مفهوم آیه چنین است که خداوند اراده کرده هرگونه و هر نوع از انواع آلودگی را از آنان دور سازد.

جمله «وَيُطَهِّرْكُمْ تَطْهِيراً» با توجه به این که معنی «تطهیر» پاک ساختن است تأکید مجددی است بر مسأله نفی رجس و نفی همه پلیدی‌ها که در جمله قبل آمده است،

و واژه «تطهیراً» که به اصطلاح مفعول مطلق است باز هم تأکید دیگری بر این معنی است.

نتیجه این که خداوند با انواع تأکیدها اراده فرموده است که اهل بیت پیامبر اسلام (ص) را از هرگونه پلیدی و آلودگی پاک و مبرا سازد. طبق روایاتی که

از اهل سنت نقل شده است، عایشه و ام سلمه به صراحت اعلام داشتند که آیه تطهیر در شأن آنها نازل نشده است. [۶] البته ادله ی دیگر این نکته را به وضوح بیان می کنند که اهل بیت پیامبر (ص) در چهارده معصوم منحصر است. [۷]

عصمت حضرت زهرا و اهل سنت

اهل سنت اگرچه مناقب فراوانی را برای حضرت زهرا سلام الله علیها نقل می کنند [۸]، اما غالب آنان همانطور که عصمت را برای امامان معصوم قبول ندارند برای ایشان نیز قبول ندارند. اما با توجه به استدلالی که درباره آیه تطهیر عرض شد و اعتراف همه که حضرت زهرا (س) از اهل بیت پیامبر است. می توان عصمت حضرت را نتیجه گرفت. با توجه به مناقبی که در کتب اهل سنت ذکر شده است نیز می توان این عصمت را ثابت کرد. همان طور که در مناقب حضرت در کتب اهل سنت موجود است، خداوند با غضب ایشان غضبناک می شود. [۹] اگر ایشان شخص غیر معصومی باشد و مانند افراد عادی زندگی کند، پس چه بسا به خاطر امور فراوان و پیش پا افتاده ای که چه بسا ظالمانه و غیر عادلانه نیز باشد عصبانی شود. حال اگر بپذیریم که خداوند نیز با عصبانیت این شخص، عصبانی شود، به این معنا است که - معاذ الله - خداوند نیز ظالمانه عصبانی شود و طرف مقابل را مورد خشم قرار دهد، امری که با حکمت، قدرت، و... خداوند ناسازگار است و همه ادله توحید و صفات خداوند این را رد می کند.

بله در بیان بعضی از علمای اهل سنت اعتراف ضمنی به عصمت حضرت زهرا وجود دارد مثلاً آلوسی - یکی از پرآوازه ترین مفسران اهل سنت - در تفسیر آیه ۴۲ سوره آل عمران، از یکسو حضرت مریم (علیها السلام) را معصوم از گناه شمرده، از تمامی پلیدی های حسی، معنوی و قلبی پاک می داند و از سوی دیگر، بردیدگاه کسانی که وی را سرور تمامی زنان جهان، از آغاز تا انجام می شمارند، می تازد و با اقامه شواهد گوناگونی چنین نتیجه می گیرد که این ویژگی شایسته فاطمه زهرا (علیها السلام) است. [۱۰] پرواضح است که جمع میان این دو سخن، جز با پذیرش عصمت حضرت زهرا (علیها السلام) سازگار نیست.

پی نوشت

- [۱] طباطبائی، سید محمد حسین، المیزان فی تفسیر القرآن، ج ۲، ص ۱۳۴ (کلام فی عصمة الانبیاء).
- [۲] راهنماشناسی، محمد تقی مصباح یزدی، ص ۶۷۳.
- [۳] منشور عقابا امامیه، ص ۱۱۰ و ۱۱۱؛ پرسمان عصمت، حسن یوسفیان، ص ۴۳.
- [۴] «أَمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا».
- [۵] خواه از نظر طبع آدمی آلوده و منفور باشد یا به حکم عقل یا شرع، و یا همه ی این ها، به همین جهت راغب در مفردات بعد از آن که رجس را به معنی شیء قذر (آلوده) معنی می کند، چهار صورت برای آن ذکر می نماید (آلوده از نظر طبع آدمی، یا عقل، یا شرع، و یا همه این ها).
- [۶] بدران، عبدالقادر، تهذیب تاریخ دمشق، ج ۴، ص ۹۰۸؛ مجمع البیان، ج ۸، ص ۳۵۶؛ قندوزی، ینابیع المودة، ص ۲۴۹؛ ابن حجر عسقلانی، الصواعق المحرقة، ص ۱۴۱ و... اهل بیت در آیه تطهیر، ص ۲۸ - ۲۰؛ طباطبائی، المیزان، ج ۱۶، ص ۳۲۴ - ۳۱۶.
- [۷] نک: نمایه: مصادیق اهل بیت، سؤال ۱۲۴۷ (سایت:).
- [۸] حاکم، مستدرک حاکم، ج ۴، ص: ۱۳۹، شماره ی حدیث: ۴۷۸۳، (یا فاطمة إن الله بغضب لغضبک و برضی لرضاک) دار المعرفة، ۱۴۱۸ هـ، ۱۹۹۸ م؛ شرح النووی - ج ۸، ص: ۲۴۳، دار ابی حیان ۱۴۱۵ هـ ۱۹۹۵ م - سایت سنی نیوز
- [۹] حاکم، مستدرک حاکم، ج ۴، ص: ۱۳۹، شماره ی حدیث: ۴۷۸۳
- [۱۰] آلوسی، سید محمود، روح المعانی فی تفسیر القرآن العظیم، ج ۲، ص ۱۴۹

پرسش

مصحف فاطمه (س) چیست؟ آیا پیامبر (ص) و اهل بیت (ع) از آن اطلاع داشته‌اند؟

کلینی در کتابش (کافی، ج ۱، ص ۲۳۹) می‌گوید: «شماری از اصحاب ما از احمد بن محمد، از عبدالله بن حجال، از احمد بن عمر حلبی، از ابی بصیر روایت می‌کنند که گفت: پیش امام صادق (ع) آمدم و به او گفتم: فدایت شوم! می‌خواهم از تو مسئله‌ای بپرسم. آیا کسی این جا هست که صدایم را بشنود؟ می‌گوید: آن‌گاه ابو عبدالله پرده‌ای را بین دو خانه کنار زد و نگاهی کرد و گفت: هر چه می‌خواهی بپرس، می‌گوید: گفتم فدایت شوم ... آن‌گاه او لحظه‌ای سکوت کرد و سپس گفت: مصحف فاطمه پیش ماست، مردم چه می‌دانند مصحف فاطمه چیست! می‌گوید: گفتم مصحف فاطمه چیست؟ گفت: مصحفی است سه برابر قرآنی که در دست شماست، به خدا حتی یک حرف قرآن که در دست شماست، هم در آن نیست، می‌گوید: گفتم: به خدا علم کامل این است، فرمود: این هم علم است، ولی علم کامل نیست.»

آیا پیامبر (ص) و اصحاب او قرآن فاطمه را می‌دانستند و از آن خبر داشتند؟! اگر پیامبران را نمی‌دانست و از آن خبر نداشت؟ چگونه اهل بیت از آن با خبر بودند؟! در حالی که او پیامبر بود، و اگر آن را می‌دانست و از آن خبر داشت چرا آن را از امت پنهان کرد؟! و حال آن‌که خداوند متعال می‌فرماید: «ای پیامبر! آنچه از طرف پروردگارت بر تو نازل شده است، کاملاً (به مردم) برسان! و اگر چنین نکنی، رسالت او را انجام نداده‌ای.»

پاسخ اجمالی

مصحف فاطمه نام کتابی است که در زمان فاطمه زهرا (س) و به دست

علی (ع) نوشته شد و مطالب این کتاب به وسیله فرشته مخصوص یا جبرئیل به حضرت فاطمه القا شد. این کتاب مشتمل بر حوادث غیبی و اسرار آل محمد (ص) است و از نشانه های امامت بوده و در نزد امامان دست به دست گشته است و اکنون در دست امام زمان حضرت مهدی (عج) است. چون این کتاب بنابر مفاد اکثر روایات پس از رسول خدا (ص) تدوین یافته است از رسول خدا درباره ی آن چیزی گزارش نشده است، ولی این به معنای بیاطلاعی پیامبر از این مصحف نبوده است؛ زیرا ما عقیده داریم وی به اذن خدا از آینده نیز باخبر بوده است. این مصحف چون از نشانه های امامت بوده و به آنها اختصاص داشته، محتوای آن برای مردم افشا نشده و در اختیار عموم قرار نگرفته است.

پاسخ تفصیلی

مصحف فاطمه

هر نوشته‌ای را که بین دو جلد جمع آوری شده باشد، مصحف مینامند. از این رو به هر کتابی میتوان مصحف گفت. در صدر اسلام به قرآن نیز مصحف گفته میشد. [۱]

در منابع اسلامی از کتبی یاد شده است که اختصاص به معصومین (ع) داشته است و آنان از محتوای آن کتب باخبر بود هاند. مانند کتاب علی (ع)، مصحف علی و مصحف فاطمه (س).

در این منابع از کتاب اخیر به نام های مصحف فاطمه، صحیفه ی فاطمه و کتاب فاطمه یاد شده است. [۲] روایات مرتبط با این مصحف کم نیست. برخی از این روایات از حیث سند ضعیف اند، ولی دسته دیگری از این روایات از جهت سند صحیح هستند و می توان به اصل وجود چنین کتابی یقین پیدا کرد، هر چند که در جزئیات، این روایات با هم اختلاف دارند.

چگونگی تألیف مصحف فاطمه

پس از رحلت پیامبر اکرم (ص) دختر بزرگوارشان به خاطر از دست دادن

پدر بسیار ناراحت بودند و تحمل فراق و دوری پدر برای فاطمه زهرا (س) بسیار سخت بود.

در روایات معتبر آمده است که در فاصله وفات پیامبر (ص) تا زمان شهادت حضرت زهرا (س) - فرشته‌های از سوی خداوند بر دختر نبی اکرم (ص) فرود می‌آمد و او را تسلی می‌داد تا حضرت آرام بگیرد. از این فرشته در برخی روایات به جبرئیل یاد شده است، [۳] او حضرت زهرا (س) را از احوال پدر بزرگوارشان در عالم برزخ و همچنین از حوادث آینده، مطلع میساخت.

در روایتی از امام صادق (ع) می‌خوانیم:

«هنگامی که رسول خدا (ص) رحلت کردند، فاطمه به علت وفات پدر به قدری محزون شد که تنها خداوند از شدت غم و اندوه او باخبر بود. از این رو خداوند فرشته‌ای را فرستاد تا او را تسلی دهد و اندوهش را برطرف سازد. فاطمه (س)، علی (ع) را از این موضوع با خبر ساخت و علی همه آن سخنان را نوشت و مصحف فاطمه این گونه تدوین شد.» [۴]

از این روایت و روایات دیگر استفاده میشود که این مصحف پس از رحلت پیامبر اکرم (ص) و به دست امیر المؤمنین (ع) تدوین شد و سخنانی است که فرشته الهی به حضرت زهرا گفته است. البته در برخی از روایات که نسبت به روایات قبلی کمتر هستند، این گونه به دست می‌آید که این مصحف در زمان خود رسول الله (ص) نوشته شده است. سید جعفر مرتضی عاملی (از دانشمندان معاصر شیعه در علم تاریخ) برای از بین بردن این اختلاف و جمع بین روایات مینویسد: شروع تدوین مصحف در زمان رسول اکرم بوده است و قسمتی از این صحیفه در زمان حیات پیامبر خدا (ص) نوشته شده و ادامه ی آن هم پس از رسول خدا نگارش یافته است. [۵]

این که فرشته الهی با حضرت زهرا سخن گفته باشد، چیز بعیدی نیست؛ زیرا همان گونه که در قرآن آمده است که: «و چون فرشتگان گفتند: ای مریم خداوند تو را برگزید و پاکیزه گردانید و برتری بخشید بر زنان جهانیان.» [۶] این در حالی است که حضرت مریم تنها سرور زنان زمان خویش بود، ولی فاطمه سرور زنان هستی از آغاز تا انجام است.

محتوای مصحف

با مطالعه ی روایات در می‌یابیم که در این کتاب شریف به موضوعات زیر

پرداخته شده است:

۱. خبر حوادث آینده [۷]
 ۲. وصیت حضرت فاطمه [۸]
 ۳. نام تمام فرمانروایانی که تا قیام قیامت به حکومت خواهند رسید [۹]
 ۴. خبر دادن از فرزندان حضرت زهرا [۱۰]
 ۵. گزارش احوال پیامبر و جایگاه او پس از وفاتش، به زهرا (س) [۱۱]
- در این جا برای نمونه، یک روایت ذکر می شود:
- امام صادق (ع) می فرماید: «همانا فاطمه ۷۵ روز بعد از رسول خدا (ص) زندگی کرد در این مدت به خاطر از دست دادن پدر بسیار اندوهگین بود. در این ایام حضرت جبرئیل (ع) نزد او می آمد و عزای پدرش را بر فاطمه زهرا (س) تسلیت می گفت و وی را آرام می کرد و از پدرش و جایگاه او به حضرت خبر می آورد و او را از آینده ی فرزندانش مطلع می ساخت و علی (ع) آن را می نوشت تا این که مصحف فاطمه تدوین شد». [۱۲]

تأکید ائمه (ع) بر تغایر این مصحف با قرآن

از برخی روایات به دست می آید که مصحف فاطمه نزد اهل سنت امری شناخته شده بود و آنان می پنداشتند که شیعه بر اساس آموزه های اهل بیت (ع) معتقدند که بخشی از آیات تحریف و حذف شده در قرآن در این مصحف آمده است. از این رو ائمه به شدت وجود هر گونه آیات قرآن در این مصحف را انکار کرده اند. [۱۳] علامه عسگری می نویسد: «برخی نویسندگان اهل سنت تهمت دیگری به مدافعان مکتب اهل بیت می زنند و می گویند که آنان قرآن دیگری دارند به نام مصحف فاطمه؛ زیرا نام کتاب فاطمه مصحف است و برخی از مسلمانان در صدر اسلام قرآن را مصحف می نامیدند». [۱۴] در حدیثی از امام صادق (ع) می خوانیم: «به خدا قسم مصحف فاطمه نزد ما است و در آن یک آیه ی قرآن هم وجود ندارد». [۱۵]

نشانه ی امامت

در حدیثی طولانی امام رضا (ع) نشانه های امام را می شمارد و می فرماید: یکی از علامت های امام این است که مصحف فاطمه نزد اوست. [۱۶] امام

صادق (ع) نیز می فرماید: پیش از این که امام باقر (ع) شهید شوند مصحف فاطمه را به من سپردند. [۱۷]
 این مصحف از زمان تدوین آن در دست ائمه بوده و در میان آنان دست به دست گشته است و اکنون در دست امام زمان (عج) است.

علم پیامبر (ص) نسبت به مصحف

از آن جایی که مصحف فاطمه بنا بر مفاد بیشتر روایات پس از رحلت پیامبر اکرم (ص) و در زمان ائمه تدوین شده است به همین دلیل رسول اکرم (ص) به آن اشاره نفرموده اند و این دلیل نمی شود که رسول خدا (ص) از آن آگاهی نداشته باشند. ما معتقدیم که پیامبر اکرم (ص) با اذن خدا از آینده با خبر بود. ایشان اکنون نیز طبق آیات قرآن، ناظر هستند و شاهد تمام اعمال و حوادث می باشند. این کتاب اختصاص به ائمه دارد و از نشانه های امامت است. همان گونه که پیش از این گفته شد اگر طبق برخی از روایات بگوییم قسمتی از این مصحف در زمان رسول خدا و با املاي آن حضرت نوشته شده است، قهراً آن حضرت از این مصحف با خبر بوده اند.
 مضافاً بر اینکه مصحف فاطمه (ع) جزء آیات قرآن نبوده تا پیامبر (ص) موظف به ابلاغ و بیان آن باشد. و از طرفی پیامبر اسلام (ص) بسیاری از مسائل را بیان نفرموده و بیان آنها را واگذر به عترت کرده است [۱۸]. بنابراین، لازمه ی خبر ندادن بی اطلاعی نیست.

پی نوشت

- [۱] لسان العرب، ج ۹، ص ۱۸۶.
- [۲] ابن بابویه قمی، الامامة و التبرية، ص ۱۲.
- [۳] کافی، ج ۱، ص ۲۴۱.
- [۴] کافی، ج ۱، ص ۲۳۸.
- [۵] سيدجعفر مرتضى، خلفيات كتاب مأساة الزهراء، ج ۶، ص ۵۷-۵۸.
- [۶] آل عمران، ۴۲.
- [۷] الاحتجاج، ج ۲، ص ۱۳۴.
- [۸] همان، ج ۱، ص ۲۴۱.
- [۹] همان، ج ۲، ص ۱۳۴.
- [۱۰] کافی، ج ۱، ص ۲۴۱.
- [۱۱] کافی، ج ۱، ص ۲۴۱.
- [۱۲] کافی، ج ۱، ص ۲۴۱.
- [۱۳] مغنیه، محمد جواد، الشيعة في الميزان، ص ۶۱.
- [۱۴] معالم المدرستين، ج ۲، ص ۳۲.
- [۱۵] کافی، ج ۱، ص ۲۳۸.
- [۱۶] من لا يحضره الفقيه، ج ۴، ص ۴۱۹.
- [۱۷] بحار الانوار، ج ۲۶، ص ۴۷.
- [۱۸] چنان که در حدیث متواتر نقلین آمده است: «إِنِّي تَارِكٌ فِيكُمْ التَّقْلِينَ مَا إِن تَمَسَّكُمْ بِهِمَا لَنْ تَضَلُّوا كِتَابَ اللَّهِ وَ عَثَرْتِي أَهْلَ بَيْتِي وَ إِنَّهُمَا لَنْ يَفْتَرِقَا حَتَّى يَرِدَا عَلَيَّ الْحَوْضَ». وسائل الشيعة، ج ۲۷، ص ۳۳.

پرسش

شب قدر در برخی روایات به حضرت فاطمه (س) تفسیر شده است. با توجه به عبارت «ما ادراک» در مورد شب قدر، آیا پیامبر (ص) نیز فاطمه (س) را شناخته بود؟!

در روایت آمده است که: «هر کس حضرت فاطمه (س) را درک کند شب قدر را درک کرده است»، و در قرآن آمده که خداوند به رسول خدا (ص) می‌گوید: «و ما ادراک ما لیلۃ القدر»، این را توضیح دهید؟ یعنی رسول خدا هم مقام حضرت فاطمه را درک نمی‌کند؟ مگر مقام حضرت فاطمه پایین‌تر نیست؟

پاسخ اجمالی

عبارت «ما ادراک» لزوماً همه جا به معنای ندانستن نیست، بلکه در مواقعی بیانگر عظمت است؛ یکی از آن موارد، آیه شریفه «و ما ادراک ما لیلۃ القدر» [۱] می‌باشد که برای بیان عظمت شب قدر است؛ [۲] اشاره به اهمیت و بزرگی و شرافت شب قدر است که چه اندازه اهمیت و شرافت دارد؛ همان شرافتی که قرآن بر سایر کتب آسمانی دارد، و دین اسلام بر سایر ادیان، و پیامبر اسلام (ص) بر سایر انبیاء، و مؤمن بر سایر طبقات دارد که قابل مقایسه نیست، همین نحو شب قدر بر سایر شب‌ها دارد. [۳]

با این‌که برخی از مفسران [۴] و علمای ادبیات عرب، [۵] مای موجود در «ما ادراک» را مای نافیه ندانسته‌اند، بلکه آن را اسم استفهام می‌دانند (یعنی: «و توجه می‌دانی شب قدر چیست؟»); ولی به هر حال این تعبیر نشان می‌دهد که عظمت شب قدر به اندازه‌ای است که حتی پیغمبر اکرم (ص) با آن علم

وسیع و گسترده‌اش قبل از نزول این آیات به آن واقف نبود. [6]
 سپس برای پیامبر(ص) مقام شب قدر را بیان کرد و فرمود: «لَيْلَةُ الْقَدْرِ
 خَيْرٌ مِنْ أَلْفِ شَهْرٍ»؛ [7] «شب قدر بهتر از هزار ماه است».
 با استناد به روایات؛ وجود مقدس فاطمه زهرا(س)، حقیقت و باطن لیلۃ
 القدر (شب قدر) است؛ و معرفت آن حضرت، هم طراز درک شب قدر معرفی
 شده است:

از امام صادق(ع) درباره تفسیر «إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ فِي لَيْلَةِ الْقَدْرِ» پرسیده شد،
 آن حضرت فرمود: «معنای کلمه «لیلۃ» فاطمه و معنای کلمه «قدر»، یعنی
 خدا، پس کسی که فاطمه را آن طور که باید و شاید بشناسد لیلۃ القدر را درک
 نموده است». [8]

در روایتی دیگر چنین آمده است: مردی نصرانی خدمت امام کاظم(ع)
 آمد و تفسیر باطن این آیات را جویا شد: «حم، سوگند به این کتاب روشنگر،
 که ما آن را در شبی پر برکت نازل کردیم؛ ما همواره اندازکننده بوده‌ایم! در
 آن شب هر امری بر اساس حکمت (الهی) تدبیر و جدا می‌گردد»؛ [9] امام(ع)
 در پاسخ فرمودند: «حم»، محمد(ص) و «کتاب مبین»، علی(ع) و «اللیلۃ»،
 فاطمه(س) است. [10]

درباره رابطه میان شب قدر و حضرت فاطمه(س) می‌توان گفت:
 دلیل نام‌گذاری حضرت زهرا(س) فاطمه در روایتی این‌طور عنوان شده
 است: «إِنَّمَا سُمِّيَتْ فَاطِمَةً لِأَنَّ الْخَلْقَ فُطِمُوا عَنْ مَعْرِفَتِهَا»؛ [11] «نام فاطمه را
 فاطمه نهادند برای این‌که آفریدگان بریده و جدا شدند از گُنه معرفتش»؛ یعنی
 حقیقت وجود فاطمه مانند شب قدر پنهان است و گُنه ذات فاطمه(س)
 قابل معرفت برای همه آفریدگان نیست. اما عده‌ای از خواص خلق که پیامبر
 اکرم(ص) و اهل بیت عصمت و طهارت(ع) هستند که می‌دانند لیلۃ القدر
 چیست و مقام فاطمه را هم درک می‌کنند.

بنابراین، این روایت به معنای آن نیست که هیچ انسانی نمی‌تواند مقام
 فاطمه(س) را بشناسد؛ بلکه انسان کامل می‌تواند مقام انسان کامل را
 بشناسد، پس پیامبر خدا(ص) به عنوان انسان کامل و برترین مخلوق
 خداوند مقام شامخ فاطمی را درک کرده است.

البته، اگر نخواهیم معرفت مقام حضرت فاطمه(س) را منحصر به
 پیامبر(ص) و ائمه اطهار(ع) کنیم؛ می‌توان گفت معرفت مقام مطهر فاطمه
 زهرا(س) دارای مراتبی است. عده‌ای از اولیای الهی بخشی از آن را درک

می‌کنند، اما معرفت و درک عمیق تر آن مخصوص پیامبر خدا(ص) و ائمه(ع) است و هر مقداری که مقام فاطمه زهرا(س) درک شود به همان مقدار لیلۃ القدر هم درک می‌شود. [۱۲]

پی نوشت

- [۱]. قدر، ۲.
- [۲]. شیخ طوسی، محمد بن حسن، التبیان فی تفسیر القرآن، ج ۱۰، ص ۳۸۵، بیروت، دار احیاء التراث العربی، بی تا؛ طباطبائی، سید محمد حسین، المیزان فی تفسیر القرآن، ج ۲۰، ص ۳۳۲، قم، دفتر انتشارات اسلامی، چاپ پنجم، ۱۴۱۷ق؛ اندلسی، ابو حیان محمد بن یوسف، البحر المحیط فی التفسیر، ج ۱۰، ص ۵۱۴، بیروت، دار الفکر، ۱۴۲۰ق؛ بغوی، حسین بن مسعود، معالم التنزیل فی تفسیر القرآن، ج ۵، ص ۲۸۳، بیروت، دار احیاء التراث العربی، چاپ اول، ۱۴۲۰ق.
- [۳]. طبیب، سید عبد الحسین، اطیب البیان فی تفسیر القرآن، ج ۱۴، ص ۱۷۹، تهران، انتشارات اسلام، چاپ دوم، ۱۳۷۸ش
- [۴]. شریف لاهیجی، محمد بن علی، تفسیر شریف لاهیجی، ج ۴، ص ۸۳۲، تهران، دفتر نشر داد، چاپ اول، ۱۳۷۳ش؛ مکارم شیرازی، ناصر، تفسیر نمونه، ج ۲۷، ص ۱۸۲، تهران، دار الکتب الإسلامیة، چاپ اول، ۱۳۷۴ش؛ قاسمی، محمد جمال الدین، محاسن التأویل، ج ۹، ص ۵۱۶، بیروت، دار الکتب العلمیة، چاپ اول، ۱۴۱۸ق.
- [۵]. دعاس، حمیدان، قاسم، اعراب القرآن الکریم، ج ۳، ص ۴۵۹، دمشق، دار المنیر، دار الفارابی، چاپ اول، ۱۴۲۵ق؛ درویش، محیی الدین، اعراب القرآن و بیانه، ج ۱۰، ص ۵۳۷، سوریه، دارالارشاد، چاپ چهارم، ۱۴۱۵ق.
- [۶]. تفسیر نمونه، ج ۲۷، ص ۱۸۲.
- [۷]. قدر، ۳.
- [۸]. کوفی، فرات بن ابراهیم، تفسیر فرات الکوفی، ص ۵۸۱، تهران، مؤسسه الطبع والنشر فی وزارة الإرشاد الإسلامی، چاپ اول، ۱۴۱۰ق.
- [۹]. دخان، ۱-۴.
- [۱۰]. کلینی، محمد بن یعقوب، الکافی، ج ۲، ص ۵۴۷، دار الحدیث، قم، چاپ اول ۱۴۲۹ق.
- [۱۱]. تفسیر فرات الکوفی، ص ۵۸۱.
- [۱۲]. از آن جایی که این احادیث دارای مضامین و حقایق بلند معرفتی است؛ برای آگاهی بیشتر از آن ر. ک: حسن زاده آملی، حسن، هزار و یک کلمه، ج ۲، ص ۳۷۲ - ۳۷۶، قم، بوستان کتاب، چاپ سوم، ۱۳۸۱ش.

پرسش

از نگاه قرآن و احادیث، منافقان دارای چه ویژگی‌هایی هستند؟ و آیا هر مسلمانی که منافق باشد، تا ابد در دوزخ خواهد ماند؟

در مورد منافق سه نشانه در حدیثی بیان شده است و غیر قابل انکار است، مسلمانانی که اهل نماز هستند هم این نشانه را دارند. در قرآن آمده است: «وَعَدَّ اللَّهُ الْمُنَافِقِينَ وَالْمُنَافِقَاتِ وَالْكُفَّارَ نَارَ جَهَنَّمَ خَالِدِينَ فِيهَا هِيَ حَسْبُهُمْ وَلَعْنَةُ اللَّهِ وَاللَّهُ وَلَهُمْ عَذَابٌ مُّقِيمٌ». آنچه که ظاهراً می‌گوید وعده خداوند برای منافقان ابدیت در جهنم است. سؤال این است که آیا مسلمانی که منافق است هم در جهنم ابدی خواهد بود؟

پاسخ اجمالی

بر اساس سخن رسول خدا (ص) هرکس ظاهر پاک او مخالف باطن ناپاکش باشد، منافق است، در هر کجا، هر زمان، و در هر رتبه و مقامی که باشد! البته، نفاق مانند ایمان درجات و مراتب مختلفی دارد. و همان‌گونه که مؤمنان وارد بهشت شده و در آن جا به تناسب ایمانشان از نعمت‌های بهشتی برخوردار می‌شوند، منافقان نیز به نسبت نفاقشان کیفر می‌بینند. آنانی که در درجات بالای نفاق هستند تا ابد در دوزخ خواهند ماند، اما دیگران به تناسب، کیفر کمتری داشته و شاید برخی که نفاقشان قابل چشم‌پوشی است با توجه به رحمت خدا، امید نجات نیز داشته باشند.

پاسخ تفصیلی

واژه «منافق» از ریشه «نفق» به معنای خروج است. [۱] «نِفَاق»، مصدر است به معنای منافق بودن. [۲]

نفاق به معنای وارد شدن از یک در و خارج شدن از در دیگر است؛ از این رو است که خدای متعال می‌فرماید: «إِنَّ الْمُنَافِقِينَ هُمُ الْفَاسِقُونَ». [۳] منافقان فاسقانند و فلانی فاسق شد، معنایش آن است که از دایره و حصار شرع خارج شد. [۴]

در نگاهی دیگر «منافق» به معنای نفوذ و پیشروی است. «نَفَقَ» (بر وزن شفق) نیز به معنای کانال‌ها و تونل‌های زیرزمینی است که برای استتار یا فرار از آن استفاده می‌کنند. [۵]

حیواناتی مانند روباه برای لانه خود دو سوراخ قرار می‌دهند: یکی آشکار که از آن وارد و خارج می‌شوند، و دیگری پنهان که به محض احساس خطر از آن می‌گریزند، این سوراخ پنهانی را «نافقاء» گویند، و به این ترتیب «منافق» کسی است که راه مرموز و مخفیانه‌ای برای خود برگزیده، تا با مخفی‌کاری و پنهان‌کاری در جامعه نفوذ کند، و به هنگام خطر از آن راه فرار نماید. [۶]

در باره معنای اصطلاحی نفاق نیز آمده است: «معنای نفاق، آشکار کردن ایمان با زبان و پنهان کردن کفر در دل می‌باشد». [۷] و به تعبیر قرآن «يَقُولُونَ بِأَفْوَاهِهِمْ مَا لَيْسَ فِي قُلُوبِهِمْ». [۸]

بنابر این نفاق، صفت افراد بی‌ایمان است که خود را در صف مؤمنان جا می‌زنند، اما در باطن دل در گرو کفر داشته و با پوشش دین در صدد ضربه زدن به دین هستند. منافق، از یک جهت آشکارا وارد دین شده و مخفیانه و با تونلی پنهان از آن خارج می‌شود. بنابراین به کسی که از ابتدا وارد دین اسلام نشده «منافق» نمی‌گویند.

منافق، خط مشی مشخصی ندارد، و در میان هر گروهی هم‌رنگ آنان می‌شود. در فرهنگ دینی، منافق از کافر خطرناک‌تر، دشمنی و عداوتش مخرب‌تر و عذاب او در آخرت از کافر سخت‌تر است؛ زیرا که به حکم دزد خانگی بوده و پللی است که کفار از طریق او در میان مسلمانان نفوذ می‌کنند.

قرآن کریم در باره کیفر منافقان می‌فرماید: «إِنَّ الْمُنَافِقِينَ فِي الدَّرَكِ الْأَسْفَلِ مِنَ النَّارِ وَلَنْ تَجِدَ لَهُمْ نَصِيرًا»؛ [۹] منافقان در پایین‌ترین طبقات دوزخ قرار دارند و هرگز یآوری برای آنها نخواهی یافت.

از این آیه به خوبی استفاده می‌شود که از نظر اسلام، نفاق بدتر از کفر بوده، و منافقان دورترین مردم از خدا هستند، زیرا اولاً منافقان با استفاده از مصونیتی که در پناه اظهار ایمان پیدا می‌کنند، ناجوان‌مردانه، و آزادانه به مسلمانان حمله ور شده، از پشت به آنها خنجر می‌زنند، مسلماً حال آنان که در قیافه دوست آشکار می‌شوند از حال دشمنانی که با صراحت اعلان عداوت کرده و وضع خود را مشخص ساخته‌اند به مراتب بدتر است. [۱۰]

ثانیاً: کفار ظاهر و باطنشان یکی است و می‌توان در برابر آنان موضع مشخصی گرفت، اما منافقان آن چنان پیچیده عمل می‌کنند که تشخیص رفتار آنان حتی برای پیامبران نیز دشوار می‌گردد: «برخی از بادیه‌نشینانی که پیرامون شما هستند منافق‌اند، و از ساکنان مدینه [نیز عده‌ای] بر نفاق خو گرفته‌اند. تو آنان را نمی‌شناسی، ما آنان را می‌شناسیم». [۱۱]

منافق در حقیقت کافر است و نفاقش جرم دیگری برای او است که موجب فریب مسلمانان می‌شود؛ و به همین دلیل خدای متعال فرمود: «خداوند، منافقان و کافران را همگی در دوزخ جمع می‌کند». [۱۲] و مقدم داشتن منافقان، نشان از شدت اهمیت به آنها دارد. [۱۳]

برخی از ویژگی‌های منافقان در قرآن کریم

- در قرآن کریم و در روایات ویژگی‌هایی برای منافقان بیان شده است که اصلی‌ترین آنها عبارت‌اند از:
۱. بی‌ایمانی: «وَمِنَ النَّاسِ مَن يَقُولُ آمَنَّا بِاللَّهِ وَ بِالْيَوْمِ الْآخِرِ وَ مَا هُمْ بِمُؤْمِنِينَ»؛ [۱۴] و برخی از مردم می‌گویند: به خدا و به روز واپسین ایمان آوردیم، در حالی که آنها مؤمن نیستند.
 ۲. تشویق به منکرات: «... يَا مُرُونَ بِالْمُنْكَرِ»؛ [۱۵] ... آنها مردم را بر انجام منکرات تشویق می‌کنند.
 ۳. بازداشتن مردم از خوبی‌ها: «وَيَنْهَوْنَ عَنِ الْمَعْرُوفِ...»؛ [۱۶] و آن منافقان مردم را از کار خیر باز می‌دارند.
 ۴. بخل: «وَيَقْبِضُونَ أَيْدِيَهُمْ...»؛ [۱۷] و دست‌هایشان را (از انفاق و بخشش) می‌بندند.
- آنها؛ چون ایمان به آخرت و پاداش «صدقه» ندارند، در بذل اموال

سخت بخیل اند، هر چند برای رسیدن به اغراض شوم خود و یا برای ریاکاری، اموال فراوانی خرج می‌کنند، اما هرگز از روی اخلاص و برای خدا دست به چنین کاری نمی‌زنند.

۵. فریب‌کاری: «يُخَادِعُونَ اللَّهَ وَ الَّذِينَ آمَنُوا وَ مَا يَخْدَعُونَ إِلَّا أَنْفُسَهُمْ وَ مَا يَشْعُرُونَ»؛ [۱۸] منافقان به پندار خود با خداوند و مؤمنان نیرنگ می‌کنند، در حالی که جز خودشان را فریب نمی‌دهند، اما نمی‌فهمند؛ زیرا در حقیقت، این خداوند است که به آنان نیرنگ می‌زند. [۱۹]

منظور از خدعه منافقان با خدا، یا نیرنگ آنان با دین الهی است که آن را مورد تمسخر و بازیچه خود قرار می‌دهند، و یا به معنای فریب‌کاری با پیامبر (ص) است که در حقیقت خدعه با خود خدا می‌باشد.

۶. بی‌نشاطی در نماز، «و هنگامی که به نماز برمی‌خیزند، با کسالت برمی‌خیزند و در برابر مردم ریا می‌کنند و خدا را جز اندکی یاد نمی‌نمایند». [۲۰]

۷. فسادگری و ادعای اصلاح: «و هنگامی که به آنان گفته شود: در زمین فساد

نکنید، می‌گویند: ما فقط اصلاح کننده‌ایم»؛ [۲۱]

۸. فراموش کردن خدا: «نَسُوا اللَّهَ فَنَسِيَهُمْ». [۲۲] آنها خدا را فراموش کردند و خدا نیز آنان را به فراموشی سپرد.

آنها خدا را به فراموشی سپردند؛ یعنی فراموش کردند که خدا آنها را پاداش و کیفر می‌دهد، تا این اندیشه آنها را از کارهای زشت باز دارد، اما این که خدا آنان را فراموش کرد، یعنی آن که دیگر آنان را در شمار بندگان دوست داشتنی خود قرار نداد، و گرنه خداوند هرگز چیزی را فراموش نمی‌کند.

برخی از ویژگی‌های منافقان در سخن پیشوایان

پیشوایان دین، ویژگی‌های فراوانی برای اهل نفاق برشمرده‌اند، از جمله: پیامبر اکرم (ص): «منافق آن است که چون وعده‌ای دهد تخلف کند، هرگاه عملی انجام دهد آشکارش نماید، چون حرفی بزند دروغ گوید، اگر به او اطمینان کنند خیانت ورزد، هرگاه روزی اش فراخ شود بی‌بند و بار شود، و اگر در سختی گرفتار شود تقلب و حيله‌ورزی پیشه کند». [۲۳]

امام صادق (ع): «منافق راضی شده است که از رحمت پروردگار دور باشد؛ زیرا که اعمال خود را ظاهراً بر اساس شریعت انجام می‌دهد، ولی در باطن، کارهای خود را بیپرده می‌پندارد؛ پایبند واقعی به شریعت نبوده و آن را استهزاء می‌نماید. و علامت‌های نفاق عبارت است از:

بی‌باکی در دروغ گفتن، خیانت به دیگران، بی‌حیایی شدید، ادعاهای

پوچ، خائن بودن چشم، سبک مغزی، بی‌اهمیتی به گناهان، خوار شمردن دین‌داران، بی‌ارج پنداشتن گرفتاری‌ها، خودپسندی و خودبینی، دوست داشتن ستایش، حسادت، ترجیح دادن دنیا بر آخرت، مقدم داشتن رفتار ناپسند بر رفتار پسندیده، تمایل به سخن چینی، دوست داشتن لهو و لغو، همراهی با فاسقان و ظالمان، ... کارهای زشت خود را نیکو دیدن، کارهای نیک دیگران را بداندیشیدن، ...» [۲۴]

اقسام و مراتب نفاق

همان‌گونه که ایمان دارای مراتب است، نفاق هم مانند کفر و شرک مراتب و درجاتی دارد. بزرگ‌ترین مرتبه نفاق آن است که انسان اظهار می‌دارد که به خدا، فرشتگان، پیامبران، کتاب‌های آسمانی و آخرت اعتقاد دارد، در حالی که خلاف آن را در باطن باور داشته باشد. این قسم از نفاق در صدر اسلام نیز وجود داشت: «و افرادی را می‌یابی که می‌گویند؛ به خداوند و روز بازپسین ایمان آورده‌ایم، ولی در واقع ایمانی ندارند». [۲۵]

«منافقان چون به نزد تو آیند، گویند: گواهی می‌دهیم که تو پیامبر خدایی، خداوند می‌داند که تو پیامبرش هستی و خداوند گواهی می‌دهد که آنان دروغ‌گو هستند». [۲۶]

اما مراتب ضعیف‌تری از نفاق نیز وجود دارد که نفاق در رفتار از آن جمله است. این قسم از نفاق آن است که کاری را به صورت علنی انجام دهد و حال آن‌که به کارش اعتقادی ندارد. بنابراین نفاق نیز مانند ایمان، مراتب و شدت و ضعف دارد. تاجایی که در آیات قرآن، افرادی نیز منافق نامیده شده‌اند که در محیط اسلامی مانند آنان فراوان هستند، آنانی که از جهاد می‌گریزند، آنانی که نماز را با کسالت می‌خوانند، آنانی که از روی اکراه انفاق می‌کنند. حتی آنانی که دروغ می‌گویند که تمامشان دارای درجه‌ای از نفاق هستند؛ زیرا که زبان و دلشان یکی نیست.

پیامبر(ص) نیز یکی از نشانه‌های نفاق را دروغ‌گویی شمرده است. [۲۷]
بنابراین، و بر اساس سخن رسول خدا(ص): کسی که ظاهر پاک او مخالف باطن ناپاکش باشد، منافق است، هر کس می‌خواهد باشد، در هر کجا، و در هر زمانی، و در هر رتبه و مقامی باشد. [۲۸]

البته از آن‌جا که نفاق مانند ایمان درجات و مراتب مختلفی دارد،

همان‌گونه که مؤمنان به تناسب ایمانشان از نعمت‌های بهشتی برخوردار می‌شوند، منافقان نیز به نسبت نفاقشان مورد عذاب واقع می‌شوند؛ آنانی که در درجات بالای نفاق هستند تا ابد در دوزخ خواهند ماند و آنانی که شدت نفاقشان کمتر بوده هم مجازاتشان کمتر است و هم در شرایطی امید نجات آنان می‌رود.

پی‌نوشت

- [۱]. قرشی، سید علی اکبر، قاموس قرآن، ج ۷، ص ۹۷، تهران، دار الکتب الإسلامية، چاپ ششم، ۱۳۷۱ش.
- [۲]. همان، ص ۹۹.
- [۳]. توبه، ۶۷.
- [۴]. راغب اصفهانی، حسین بن محمد، المفردات فی غریب القرآن، تحقیق، داودی، صفوان عدنان، ص ۶۳۶، دمشق، بیروت، دارالقلم، الدار الشامیة، چاپ اول، ۱۴۱۲ق.
- [۵]. ابن منظور، محمد بن مکرم، لسان العرب، ج ۱۰، ص ۳۵۹، بیروت، دار صادر، چاپ سوم، ۱۴۱۴ق.
- [۶]. حقی برسوی، اسماعیل، تفسیر روح البیان، ج ۹، ص ۵۲۹، بیروت، دارالفکر، بی تا.
- [۷]. کبیر مدنی، سید علیخان، ریاض السالکین فی شرح صحیفة سید الساجدین، محقق، مصحح، حسینی امینی، محسن، ج ۵، ص ۴۷۰، قم، دفتر انتشارات اسلامی، چاپ اول، ۱۴۰۹ق.
- [۸]. آل عمران، ۱۶۷.
- [۹]. نساء، ۱۴۵.
- [۱۰]. مکارم شیرازی، ناصر، تفسیر نمونه، ج ۴، ص ۱۸۱، تهران، دار الکتب الإسلامية، چاپ اول، ۱۳۷۴ش.
- [۱۱]. توبه، ۱۰۱.
- [۱۲]. نساء، ۱۴۰.
- [۱۳]. مصطفوی، حسن، التحقیق فی کلمات القرآن الکریم، ج ۱۲، ص ۲۰۸-۲۰۹، تهران، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۶۰ش.
- [۱۴]. بقره، ۸.
- [۱۵]. توبه، ۶۷.
- [۱۶]. همان.
- [۱۷]. همان.
- [۱۸]. بقره، ۹.
- [۱۹]. نساء، ۱۴۲.
- [۲۰]. نساء، ۱۴۲.
- [۲۱]. بقره، ۱۱.
- [۲۲]. توبه، ۶۷.
- [۲۳]. منسوب به جعفر بن محمد علیه السلام (امام ششم)، مصباح الشریعة، ص ۱۴۶، بیروت، اعلمی، بیروت، چاپ اول، ۱۴۰۰ق.
- [۲۴]. مصباح الشریعة، ص ۱۴۴.
- [۲۵]. بقره، ۸.
- [۲۶]. منافقون، ۱.
- [۲۷]. عروسی حویزی، عبد علی بن جمعه، تفسیر نور الثقلین، تحقیق، رسولی محلاتی، سید هاشم، ج ۲، ص ۲۴۶، قم، اسماعیلیان، چاپ چهارم، ۱۴۱۵ق.
- [۲۸]. مصباح الشریعة، ص ۱۴۶.

پرسش

مقصود از «وجه» در آیه «كُلُّ شَيْءٍ هَالِكٌ إِلَّا وَجْهَهُ» چیست؟ آیا مقصود دین الهی است؟

آیا حدیث زیر معتبر است؟ شخصی از امام باقر(ع) پرسید: معنای این آیه چیست؟ «كُلُّ شَيْءٍ هَالِكٌ إِلَّا وَجْهَهُ» (قصص، ۸۸). امام: «مردم، این آیه را چگونه معنا می‌کنند؟» مردم می‌گویند: یعنی «هر چیز جز وجه (چهره) خدا نابود می‌شود». امام: «پاک و منزّه است خدا [از این نسبت‌ها] بلکه منظور از «وجه»، راهی است که به سوی خدا روند؛ یعنی دین خدا که انسان‌ها از این طریق، به سوی خدا تقرب جویند.

پاسخ اجمالی

در آیه ۸۸ قصص می‌خوانیم: «وَلَا تَدْعُ مَعَ اللَّهِ إِلَهًا آخَرَ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ كُلُّ شَيْءٍ هَالِكٌ إِلَّا وَجْهَهُ لَهُ الْحُكْمُ وَإِلَيْهِ تُرْجَعُونَ»؛ معبود دیگری را با خدا مخوان، که هیچ معبودی جز او نیست همه چیز جز ذات [پاک] او فانی می‌شود حاکمیت تنها از آن او است و همه به سوی او بازگردانده می‌شوید! مفسران در بیان فراز «كُلُّ شَيْءٍ هَالِكٌ إِلَّا وَجْهَهُ» مطالب گوناگونی دارند که بر محور تفسیر «وجه» و کلمه «هالک» دور می‌زند. [۱] در همین راستا و در یکی از روایات، «دین خدا» به عنوان مصداقی از مصداق «وجه الله» اعلام شده است که فناپذیر می‌باشد: أبو حمزه ثمالی می‌گوید: به حضرت باقر(ع) گفتم: «وجه» در فرموده خدای تعالی: «كُلُّ شَيْءٍ هَالِكٌ إِلَّا وَجْهَهُ» چه معنایی دارد؟ فرمود: «هر چیزی زوال پذیر

است و تنها وجه آن باقی می ماند و خدا بزرگ تر از آن است که بگوییم وجه دارد، ولی مقصود از آن این است که هر چیزی نابود می شود، مگر دین خدا و دستوری که از آن به دست می آید». [۲]

اگرچه این روایت از لحاظ سندی ضعیف می باشد، [۳] اما محتوای آن قابل پذیرش است. و معنایش آن است که هیچ حرکتی به مقصد نمی رسد مگر آنچه هدفش به سمت خدای تعالی است؛ زیرا فرمان و دستورات او در جهت حرکت به سوی در نهاد هستی نهفته است، و چنین کرداری هرگز از بین نمی رود؛ [۴] لذا مفهوم آیه چنین است که همه آئین ها فانی و باطل است جز آئین خدا، و جمله «لَهُ الْحُكْمُ» را به معنای حاکمیت تشریحی و تأکیدی بر این تفسیر دانسته اند، همچنین جمله «وَالِيَهُ تُرْجَعُونَ» را به معنای رجوع به خدا در پذیرش شریعت تفسیر کرده و تأکید مجددی بر این معنا، [۵]

با فرض پذیرش روایت؛ این تفسیر با ظاهرایه و تفسیرهای دیگر منافاتی ندارد؛ زیرا هنگامی که دانستیم تنها چیزی که در این عالم باقی می ماند ذات پاک خدا است روشن می شود آنچه نیز به نحوی با ذات پاک او مربوط است، آن نیز رنگ بقاء و ابدیت به خود می گیرد. آئین خدا که از ناحیه او است ابدی است، عمل صالح که برای او است ابدی است، رهبران الهی که به او ارتباط دارند، از این نظر که به او مربوط اند رنگ جاودانی دارند، خلاصه هر چیز به نحوی با ذات پاک او پیوند و ارتباطی داشته باشد از آن نظر، فنا و هلاک برای او نیست. [۶]

پی نوشت

- [۱]. ر.ک: «وجه الله بودن امام علی (ع)»، ۸۶۸۰.
- [۲]. برقی، احمد بن محمد بن خالد، المحاسن، ج ۱، ص ۲۱۸ - ۲۱۹، قم، دارالکتب الإسلامية، چاپ دوم، ۱۳۷۱ق؛ صدوق، محمد بن علی، التوحید، ص ۱۴۹، قم، مؤسسه نشر اسلامی، چاپ اول، ۱۳۹۸ق.
- [۳]. به جهت منصور بن یونس بزرگ که فردی واقفی و غیر ثقه است (طوسی، محمد بن حسن، رجال الطوسی، ص ۳۴۳، قم، مؤسسه نشر اسلامی، چاپ سوم، ۱۳۷۳ش؛ علامه حلی، حسن بن یوسف، خلاصة الأقوال فی معرفة أحوال الرجال، ص ۲۵۹، نجف اشرف، دار الذخائر، چاپ دوم، ۱۴۱۱ق)؛ و «جلسی» که فردی مجهول است.
- [۴]. ابن بابویه، محمد بن علی، معانی الأخبار، ترجمه، محمدی شاهروندی، عبد العلی، ج ۱، ص ۲۸، تهران، دارالکتب الإسلامية، چاپ دوم، ۱۳۷۷ش.
- [۵]. ر.ک: مکارم شیرازی، ناصر، تفسیر نمونه، ج ۱۶، ص ۱۹۱ - ۱۹۲، تهران، دارالکتب الإسلامية، چاپ اول، ۱۳۷۴ش.
- [۶]. تفسیر نمونه، ج ۱۶، ص ۱۹۲.

پرسش

مراد از پیوستگی و ارتباط میان آیات قرآن چیست؟ از چه جهاتی با هم پیوستگی دارند؟

پاسخ اجمالی

مراد از پیوستگی آیات، وجود نوعی ارتباط معنایی میان اجزای آن است که آن را از گسستگی، ناهماهنگی و پریشانی در هدف یا موضوع حفظ می‌کند. آیات قرآن از جوانب مختلفی با یکدیگر پیوند دارند؛ مانند: ۱. پیوستگی در بیان حقایق، ۲. پیوستگی در هدف (هدایت بندگان)، ۳. پیوستگی آیات یک سوره، ۴. پیوستگی آیاتی که با هم نازل شده‌اند.

پاسخ تفصیلی

مراد از پیوستگی آیات، وجود نوعی ارتباط معنایی میان اجزای آن است که آن را از گسستگی، ناهماهنگی و پریشانی در هدف یا موضوع حفظ می‌کند. وجود نوعی پیوستگی میان آیات قرآن، همواره مورد توجه مفسران و قرآن‌پژوهان بوده است. این مسئله در میان قرآن‌پژوهان معمولاً در دانشی با عنوان «علم مناسبات» [۱] مطرح بوده و کتاب‌هایی در این علم تدوین شده است. [۲] برخی نیز در لابه‌لای مباحث علوم قرآنی به این مبحث پرداخته‌اند. [۳] در این آثار، بویژه آثار کهن، بیشتر بیان ارتباط‌های نامرئی میان آیات به ظاهر مستقل قرآن با یکدیگر و نیز پیوند میان سوره‌ها مد نظر بوده است؛ اما دامنه این بررسی‌ها

به همین محدوده ختم نشده؛ بلکه به تدریج انواعی از پیوندها را دربرگرفته است. [۴]

اهمیت این موضوع بیشتر از آن جهت است که از سویی، کشف پیوند آیات و ارتباط معنایی آنها با یکدیگر، به فهم قرآن کمک می‌کند و از سوی دیگر چهره پیوسته آیات را آشکار می‌سازد و شبهه کسانی را که در وحدت، جامعیت و نظم منطقی میان آیات قرآن تردید دارند، برطرف می‌سازد. [۵] افزون بر این؛ توجه به پیوستگی آیات قرآن نظم آیات قرآن در چینش کلمات آن را برملا می‌کند و اعجاز قرآن را در اسلوب و شیوه چینش کلمات و عبارات آن آشکار می‌سازد. [۶] به علاوه؛ باور به وجود ارتباط معنایی میان آیات قرآن، از پیش زمینه‌های مهم تفسیر قرآن به قرآن محسوب می‌شود. عنایت نداشتن به برخی از این پیوندها، مانع استفاده گسترده از قرآن در مقام تفسیر می‌گردد و بی‌توجهی به دسته‌ای از آنها، مانند پیوند آیاتی که با هم نازل شده‌اند، نقش قرینه سیاق را در تفسیر کم‌رنگ می‌سازد. اگر معتقد باشیم مجموعه آیات قرآن با یکدیگر ارتباط معنایی خاصی ندارند، نمی‌توانیم در مقام تفسیر هر یک از آیات قرآن از سایر آیات به عنوان منبعی برای کشف مقصود آن آیه بهره ببریم؛ ولی اگر معتقد باشیم آیات قرآن به شکلی نظام‌مند و از جهت معنایی با یکدیگر مرتبط‌اند، با در نظر گرفتن انواع ارتباط میان آیات، می‌توانیم با تکیه بر روش تفسیر قرآن به قرآن، به کشف مدلول‌ها و مقاصد آیات بپردازیم.

در این جا درصدد بیان تمام پیوندهای معنایی آیات قرآن نیستیم که به بحثی فراگیر و پرحاشیه نیاز دارد. تنها می‌خواهیم به بیان برخی پیوندهای معنایی آیات قرآن بپردازیم.

انواع پیوندهایی معنایی در قرآن

یکی از تفاوت‌های اساسی کلام خداوند سبحان با انسان، انسجام و هماهنگی ویژه آیات قرآن با یکدیگر است؛ [۷] چنان‌که در قرآن می‌خوانیم: «آیا درباره قرآن نمی‌اندیشند؟! اگر از سوی غیر خدا بود، اختلاف فراوانی در آن می‌یافتند.» [۸] این آیه شریفه، بر پیوستگی و هماهنگی کامل میان آیات قرآن دلالت دارد. [۹] در این راستا باید گفت: آیات قرآن از جوانب مختلفی با یکدیگر پیوند دارند. به تعدادی از این پیوندها تحت عناوین ذیل اشاره می‌شود.

۱. پیوستگی در بیان حقایق

آنچه با نام جهان هستی می‌شناسیم، مجموعه‌ای پیوسته و یکپارچه است که در اجزای آن هیچ‌گونه نقصان و خللی یافت نمی‌شود؛ [۱۰] و قرآن حکیم، آینه‌ای تمام‌نما از واقعیات پیوسته هستی است. حقیقت‌گویی و واقع‌نمایی قرآن بیش از هر چیز مولود علم و حکمت خداوند متعال است. [۱۱] پدیدآورنده قرآن با علم بی‌پایان خود به حقایق هستی و اسلوب‌های دقیق بیان، واقعیات جهان را در راستای اهداف هدایتی خود. آن‌چنان که هست. بیان کرده است. قرآن که به هدف راهنمایی بشر به صراط مستقیم نازل شده است، از جنس حق خالص است و هیچ‌یک از انحای باطل. از جمله افسانه‌های ساختگی و باورهای باطل بی‌پایه و خرافی پیشینیان. در آن راه نیافته است؛ چرا که با سخن غیر حق نمی‌توان مردم را در مسیر حق و حقیقت به پیش برد؛ [۱۲] بدیهی است که میان اجزای چنین کلامی که از سویی واقع‌نما و حقیقت‌گواست و از سوی دیگر بالقای پیامی روشن در پی تحقق اهدافی مشخص است، هماهنگی و پیوستگی کامل برقرار است.

«اگر کلامی بر اساس حقیقت استوار و کاملاً بر واقع منطبق باشد، گزاره‌هایش یکدیگر را تکذیب نمی‌کند؛ زیرا تنها میان ارکان و اجزای حق (امر مطابق با واقع) اتحاد و هماهنگی وجود دارد. هیچ حقیقتی، حقیقت دیگر را باطل نمی‌کند و هیچ سخن صدقی، سخن صدق دیگر را تکذیب نمی‌کند. باطل است که با باطل دیگر و با حق منافات و سرستیز دارد». [۱۳]

۲. پیوستگی در هدف

رشته متصل میان دُرر قرآن و پیام مشترک میان تمام آیات و سُوَر آن، هدف مشترکی است که قرآن برای تحقق آن از سوی خداوند حکیم نازل شده است که همان «هدایت بندگان» به نور و روشنی و رهایی آنان از تاریکی‌های جهل و انواع گمراهی (کفر، شرک و نفاق) است. [۱۴]

از آن‌جا که کتاب قرآن کتاب هدایت همه مردم است و شأن و منزلت چنین کتابی همین است، ظاهراً مراد از «لِکُلِّ شَیْءٍ»، [۱۵] هر چیزی است که مردم در هدایتشان بدان نیازمندند؛ اعم از معارف حقیقی مرتبط با مبدأ و معاد و اخلاق نیک و قوانین الهی و قصص و مواظظ. قرآن بیان‌کننده همه این امور است. [۱۶]

۳. پیوستگی آیات یک سوره

سیر نزول قرآن و اهداف ویژه هدایتی و تربیتی آن، جغرافیای ویژه‌ای را

به لحاظ تنوع و پراکندگی موضوعات مطرح شده. به هر سوره بخشیده است؛ چندان که قاری قرآن گاهی در یک سوره با موضوعات مختلف و متنوعی روبرو می‌گردد که در نگاه اول ارتباط چندانی میان آنها مشاهده نمی‌شود.

در هر سوره نوعی وحدت تألیف و تمامیت وجود دارد که در میان اجزای دو سوره مختلف یافت نمی‌شود؛ هر سوره با هدفی مشخص سامان داده شده که پیش از تحقق آن به پایان نمی‌رسد. [۱۷] برای مثال؛ غرض سوره حمد، «بیان شیوه اظهار بندگی در برابر خداوند» است؛ تمام عناصر این سوره مانند زنجیره‌هایی به هم پیوسته‌اند که ادب بندگی و سرسپردگی در برابر مولای حقیقی را آشکار می‌کنند و هیچ عنصر ناهمگونی در این مجموعه چشم نمی‌خورد. [۱۸]

آیات هر سوره در واقع بیانی تفصیلی از غرض کلی است که سوره در پی تحقق آن است؛ لذا حتی آخرین آیه از یک سوره مفضل را می‌توان ترجمانی از همان غرض اصلی دانست. [۱۹]

۴. پیوستگی آیاتی که با هم نازل شده‌اند

قرآن کریم نزولی تدریجی داشته است و در هر مرحله از نزول مجموعه‌ای از آیات آن به تناسب مقتضیات و اوضاع خاص بر پیامبر خدا (ص) فرود آمده است. آن حضرت به محض دریافت مجموعه‌ای از آیات قرآن، آنها را برای مردم بیان می‌کرده است. [۲۰] میان آیاتی که با یکدیگر نازل شده‌اند، به لحاظ معنا، ارتباطی وثیق و تناسبی کامل وجود دارد. قوام قرینه سیاق، [۲۱] که یکی از کاربردی‌ترین قراین تفسیر قرآن محسوب می‌شود، مرهون همین پیوستگی و تناسب معنایی است. آیاتی که با هم نازل شده‌اند، ممکن است قطعاتی از یک سوره یا حتی تمام یک سوره باشند. برای نمونه؛ «اگر در سیاق آیات سوره انعام دقت شود معلوم می‌گردد که سیاق همه واحد و همه به هم متصل و مربوط‌اند، و خلاصه در بین آنها چیزی که دلالت کند بر این که آیات آن جدا جدا نازل شده به نظر نمی‌رسد، و این خود دلیل بر آن است که آن سوره همان‌گونه که هست، یک مرتبه نازل شده است.» [۲۲]

به هر صورت، یکی از پیوندهای معنایی محکم میان آیات قرآن، وجود تناسب معنایی میان آیاتی است که با هم نازل شده‌اند و دارای موضوع یا محوری واحد می‌باشند. در نتیجه، میان اجزای چنین کلامی، عنصری ناهم‌گون و بی‌گانه با آن موضوع محوری وجود ندارد و همین امر می‌تواند قرینه‌ای برای تعیین معنایی خاص در این‌گونه آیات یا حداقل کنار گذاشتن برخی احتمالات تفسیری ناهم‌گون

با این مجموعه باشد. البته در جایی که دلیل قطعی بر نبودن ارتباط سیاق آیات داشته باشیم، نمی‌توانیم به قرینه سیاق تمسک نماییم؛ مانند جملات شبه معترضه‌ای که میان برخی آیات قرآن به چشم می‌خورد. [۲۳]

نتیجه‌گیری

قرآن کریم از جانب خداوند حکیم بر اساس نظمی ویژه برای انتقال پیام‌هایی خاص سامان یافته است. بی‌تردید میان اجزای کلام خدا، انواعی از ارتباط معنایی برقرار است. [۲۴]

پی‌نوشت

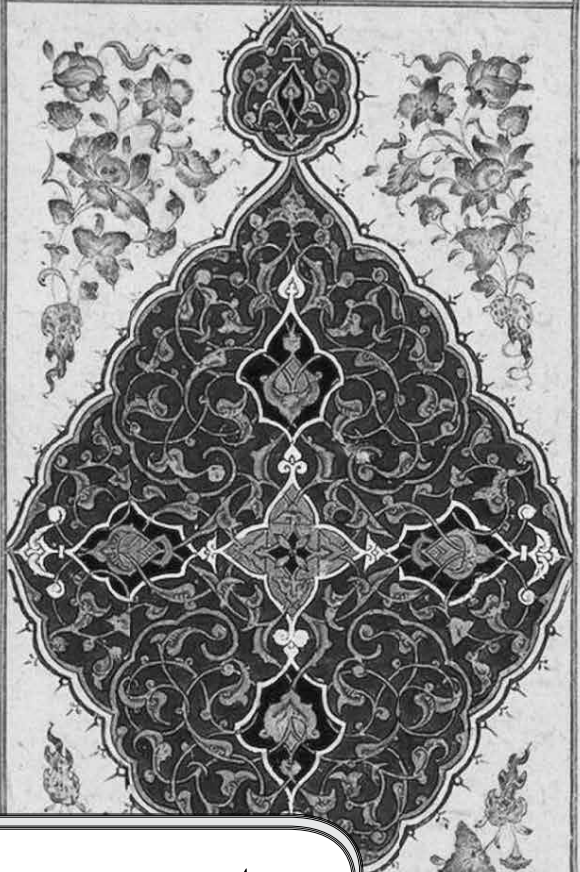
- [۱]. علم مناسبات، دانشی است که ما با آن، عوامل چینش آیات و سوره‌ها را شناسایی می‌کنیم و موضوع آن علم اجزایی است که زمینه پیوند را فراهم می‌کند. ر. ک: بقاعی، ابوالحسن ابراهیم بن عمر، نظم الدررفی تناسب الآیات و السور، ج ۱، ص ۵-۶، قاهره، دارالکتاب الإسلامی، بی‌تا.
- [۲]. ابراهیم بن عمر بقاعی (م ۸۸۵ ق) در کتاب «نظم الدررفی تناسب الآیات و السور» درصدد بیان ارتباط‌های ناپیدا میان آیات و سوره‌های قرآن بوده است. جلال الدین عبدالرحمن سیوطی (۹۱۱م ق) نیز کتاب «تناسق الدررفی تناسب الآیات و السور» را با همین هدف نگاشته است.
- [۳]. برای نمونه جلال الدین سیوطی یکی از وجوه اعجاز قرآن را تناسب آیات و سوره‌های آن دانسته و به نمونه‌هایی از آن اشاره کرده است. ر. ک: سیوطی، معترک الاقران فی اعجاز القرآن، ج ۱، ص ۴۱-۵۲، بی‌جا، دارالفکرالعربی، بی‌تا.
- [۴]. ر. ک: ایازی، سید محمدعلی، چهره پیوسته قرآن، نشریه هستی‌نما، پاییز ۱۳۸۰ش، ص ۲۷-۳۳.
- [۵]. کسائی «پیشانی نظم آیات» و «پراکندگی موضوعات آن» را دلیلی بر «عدم تعیین معانی قرآن» گرفته‌اند و از آن محملی برای «قرائت‌های بی‌حد و حصر» و حقیقتاً بی‌ضابطه از متن قرآن ساخته‌اند. سرورش، عبدالکریم، فربه‌تر از ایدئولوژی، ص ۱۲۵ و ۱۲۶، ۱۶۵، مؤسسه فرهنگی صراط، ۱۳۷۳ش.
- [۶]. ر. ک: سیوطی، جلال الدین عبدالرحمن، الاتقان فی علوم القرآن، ج ۲، ص ۲۴۱-۲۵۱، ۲۵۳ و ۲۵۶؛ چهره پیوسته قرآن، ص ۱۶، ۲۷.
- [۷]. طباطبائی، سید محمد حسین، المیزان فی تفسیر القرآن، ج ۳، ص ۷۶، قم، دفتر انتشارات اسلامی، چاپ پنجم، ۱۴۱۷ق.
- [۸]. نساء، ۸۲.

- [۹]. ر.ک: المیزان فی تفسیر القرآن، ج ۵، ص ۱۹-۲۰.
- [۱۰]. ملک، ۳، ۴.
- [۱۱]. ر.ک: المیزان فی تفسیر القرآن، ج ۱۱، ص ۳۹۸، ۳۹۹.
- [۱۲]. ر.ک: همان، ج ۷، ص ۱۶۶، ۱۶۷.
- [۱۳]. همان، ج ۱، ص ۷۲، ۷۳.
- [۱۴]. مائده: ۱۵، ۱۶؛ المیزان فی تفسیر القرآن، ج ۱، ص ۱۶، ۱۷.
- [۱۵]. «... وَ نَزَّلْنَا عَلَيْكَ الْكِتَابَ تِبْيَانًا لِكُلِّ شَيْءٍ وَ هُدًى وَ رَحْمَةً وَ بُشْرَى لِمُسْلِمِينَ»: نحل، ۸۹.
- [۱۶]. ر.ک: المیزان فی تفسیر القرآن، ج ۱۲، ص ۳۲۴، ۳۲۵ و ج ۱۱، ص ۲۸۰.
- [۱۷]. ر.ک: همان، ج ۱۳، ص ۲۳۱ و ج ۱۰، ص ۱۶۷.
- [۱۸]. ر.ک: همان، ج ۱، ص ۱۷.
- [۱۹]. غرض سوره معمولاً با تدبیر در آیات ابتدایی آن به دست می‌آید، ولی استثناهایی نیز به چشم می‌خورد؛ مثلاً در سوره مریم آیات ۵۸ تا ۶۰ دربردارنده غرض سوره است. ر.ک: المیزان فی تفسیر القرآن، ج ۱۴، ص ۷۴.
- [۲۰]. نزول نجومی قرآن و حکمت‌های آن از برخی آیات قرآن پیدا است. مثلاً قرآن کریم در آیه ۳۲ سوره فرقان انتقاد برخی کافران را بر نزول تدریجی قرآن طرح و در پاسخ به ایشان برخی حکمت‌های نزول تدریجی آن را بیان کرده است.
- [۲۱]. قرینه سیاق از قراین پیوسته لفظی است. این قرینه محصول رعایت نوعی تناسب و پیوستگی و تناسب میان اجزای کلام از سوی متکلم حکیم است و از آن می‌توان برای فهم مراد متکلم مدد جست.
- [۲۲]. المیزان فی تفسیر القرآن، ج ۷، ص ۵.
- [۲۳]. ر.ک: همان، ج ۲۰، ص ۱۰۹، ۱۱۱.
- [۲۴]. ر.ک: اشرفی، امیررضا، پیوستگی آیات قرآن و نقش آن در تفسیر از منظر علامه طباطبایی (ره)، نشریه قرآن شناخت، شماره دوم، پاییز و زمستان ۱۳۸۷ ش، ص ۲۶، ۵۸.

باز از دیوان
 صیقلی چون
 آینه در
 رخسار

با داری بند افغان بر آورد
 پناه و پشت شاهان عجم کو
 کجا آن خسرو و نیش خواندن
 چو در راه جیل آمد و آرد
 کشاده که سیزده نعلبان

که ما را در کت شاه از خان بر آورد
 هر سال از شمشیر و علم کو
 کجی پر ویزو که کشتن خواندن
 چو پر ویزو چو کسری و خرد
 چو پر ویزو در میان سیر جهان



معاریف

کشیده سر نهادن در گریست
 نمانده که مرا این حلقه در گوش

عروسانه گفتن در گریست
 گلنده طهتای زلف بر دوش

نظامی گنجوی



الیاس بن یوسف نظامی گنجه ای (حدود ۵۳۷ تا ۶۰۸ ه.ق) شاعر داستان سرا و رمزگوی سده ششم ایران، بزرگترین داستان سرای منظومه های حماسی عاشقانه به زبان پارسی است که سبک داستان محاوره ای را وارد ادبیات داستانی منظوم پارسی کرد.

کودکی

نام پدرش یوسف نام جدش «ذکی» و نام جد اعلایش «موید» بوده و سه همسر و یک فرزند به نام محمد داشته است. زادبوم نظامی را شهر گنجه (واقع در جمهوری آذربایجان کنونی) و اجدادش را اهل تفرش گفته اند. نام مادرش رئیسه و کرد تبار بود. وی در سنین کم یتیم شد و دایی اش، «خواجه عمر» بزرگش نمود.

ازدواج

نظامی سه بار ازدواج کرد. همسر نخستش آفاق، کنیزکی بود که فخرالدین بهرامشاه حاکم دربند به عنوان هدیه ای برایش فرستاده بود. آفاق اولین و محبوبترین زنان نظامی بود. تنها پسر نظامی، محمد از آفاق بود. وقتی نظامی سرودن خسرو و شیرین را به پایان رساند آفاق از دنیا رفت. در آن زمان محمد هفت سال بیشتر نداشت. عجیب است که دو همسر دیگر نظامی نیز در سنین جوانی فوت کردند و مرگ هر کدام پس از اتمام یکی از آثار او اتفاق می افتاد.

تحصیلات

نظامی مانند اغلب اساتید باستان از تمام علوم عقلی و نقلی بهره مند و در

علوم ادبی و عربی کامل عیار و در وادی عرفان و سیر و سلوک راهنمای بزرگ و در عقاید و اخلاق ستوده پایبند و استوار و سرمشق فرزندان بشر بوده و در فنون حکمت از طبیعی و الهی و ریاضی دست داشته و گویند که اگر وارد مرحله شاعری نبود و به تدریس و تالیف علوم حکمیه می پرداخت در ردیف بزرگان حکمت و فلسفه به شمار می آمد.

دوران زندگی نظامی با دوره حکومت اتابکان آذربایجان و موصل و شروانشاهان همزمان بوده است. تعلق خاطر نظامی به تصوف زندگانی وی را بیشتر با زهد و عزلت همراه کرده و این امر او را از وابستگی به دربارهای سلاطین دور کرده است

اخلاق

در پاکی اخلاق و تقوی، نظیر حکیم نظامی را در میان تمام شعرای عالم نمی توان پیدا کرد. در تمام دیوان وی یک لفظ رکیک و یک سخن زشت پیدا نمی شود و یک بیت هجو از اول تا آخر زندگی بر زبانش جاری نشده است. از استاد بزرگ گنجه شش گنجینه در پنج بحر مثنوی جهان را یادگار است که مورد تقلید شاعران زیادی قرار گرفته است، ولی هیچکدام از آنان نتوانسته اند آن طور که باید و شاید از عهده تقلید برآیند. این شش دفتر عبارتند از: مخزن الاسرار، خسرو و شیرین، لیلی و مجنون، هفت پیکر، شرفنامه و اقبالنامه که همگی نشان دهنده هنر سخنوری و بلاغت گوینده توانا آن منظومه هاست.

سبک نظامی

نظامی از شاعرانی است که باید او را در شمار ارکان شعر فارسی و از استادان مسلم این زبان دانست. وی از آن سخنگویانی است که مانند فردوسی و سعدی توانست به ایجاد و تکمیل سبک و روشی خاص دست یابد. اگر چه

داستانسرایبی در زبان فارسی به وسیله نظامی شروع نشده لیکن تنها شاعری که تا پایان قرن ششم توانسته است شعر تمثیلی را به حد اعلائی تکامل برساند نظامی است.

وی در انتخاب الفاظ و کلمات مناسب و ایجاد ترکیبات خاص تازه و ابداع معانی و مضامین نو و دلپسند و تصویر جزئیات با نیروی تخیل و دقت در وصف مناظر و توصیف طبیعت و اشخاص و بکار بردن تشبیهات و استعارات مطبوع و نو، در شمار کسانی است که بعد از خود نظیری نیافته است.

با وجود آن که آثار نظامی از نظر اطناب در سخن و بازی با الفاظ و آوردن اصطلاحات علمی و فلسفی و ترکیبات عربی فراوان و پیچیدگی معانی بعضی از ابیات، قابل خرده گیری است ولی «محاسن کلام او به قدری است که باید او را یکی از بزرگترین شعرای ایران نامید و مخصوصاً در فن خود بی همتا و بی نظیر معرفی کرد.

نظامی در بزم سرایی، بزرگترین شاعر ادبیات پارسی است. به جرأت می توان گفت که او در سرایش لحظه های شادکامی بی همتاست، زبانش شیرین است و واژگانش نرم و لطیف و گفتارش دلنشین. آن گونه که در بازگویی لحظه های رزم، نتوانسته از فشار بزم رهایی یابد به اشعار رزم نیز ناخودآگاه رنگ غنایی داده است.

برجستگی ها و ویژگی های شعر نظامی

۱. تشبیهات و توضیحات او، زیبا و هنرمندانه و بسیار خیال انگیزند.
۲. در تصویر جزئیات طبیعت و حالات، بسیار تواناست.
۳. انتخاب الفاظ و کلمات مناسب که نتیجه آشکار آن، موسیقی شعراوست.
۴. ایجاد ترکیبات خاص و ابداع و اختراع معانی و مضامین نو و دلپسند.
۵. تازگی معانی و ابداع ترکیبات تازه که در شعر نظامی به وفور یافت می شود، کلام وی را گاهی دچار ابهام می کند علاوه بر این ها کثرت «لغات عربی» و «اصطلاحات علوم» و «اصول و مبانی فلسفه و معارف اسلامی» سخن این شاعر را دشوار و پیچیده کرده است.

ادعای تفرشی بودن نظامی

بعضا ادعاهائی بر تفرشی بودن این شاعر بزرگ موجود است. این ادعا عمدتاً توسط اهالی تفرش مطرح می‌گردد و طبق این ادعا روستای «تا» که از توابع تفرش است به عنوان زادگاه اصلی نظامی عنوان می‌گردد. منشا این ادعاها می‌تواند اشعار ذیل از اقبالنامه باشد.

به تفرش دهی هست «تا» نام او
نظامی از آنجا شده نامجو

البته صحت و سقم این که این اشعار در اقبالنامه اصلی بوده و یا بعداً در آن وارد شده مورد بحث است. دلایل زیادی در رد این ادعا ارائه شده است از جمله دلیل نبود منطقه یا روستائی بنام «تا» توسط استاد نفیسی. اما دلیل استاد نفیسی از آنجائی که روستائی بدین نام موجود است قاطع نیست. قاطع‌ترین دلیل برای رد این ادعا این است که تفرش را تا پیش از قرن هشتم «طبرس» می‌نامیدند و این را می‌توان در نام «شیخ طبرسی» - عالم و مفسر قرن پنجم - دید.

درگذشت

همه عمر را به جز سفر کوتاهی که به دعوت قزل ارسلان (۵۸۱-۵۸۷) به یکی از نواحی نزدیک گنجه کرد، در وطن خود باقی ماند تا در سال ۶۰۲ در همین شهر در سن شصت و سه سالگی درگذشت و به خاک سپرده شد. بعضی درگذشت او را بین سالهای ۵۹۹ تا ۶۰۲ و عمرش را شصت و سه سال و شش ماه نوشته‌اند.

خمسه یا پنج گنج نظامی شامل:
لیلی و مجنون
هفت پیکر
خسرو و شیرین
مخزن الاسرار
اسکندرنامه مشتمل بر اقبالنامه و شرفنامه
قدیمی ترین مثنوی نظامی مخزن الاسرار است و بهترین آنها خسرو و شیرین
است.



خواجه نصیرالدین طوسی



محمد بن محمد بن حسن طوسی (۵۹۷-۶۷۲ ق) معروف به خواجه نصیرالدین طوسی؛ فیلسوف، متکلم، و ریاضیدان بزرگ ایرانی در قرن هفتم هجری است. خواجه نصیر بنا کننده رصد خانه مراغه و صاحب زیج ایلخانی است. بزرگانی همچون علامه حلی، قطب الدین شیرازی و... در مکتب وی پرورش یافتند.

وی کتب و رساله های علمی متعددی در موضوعات گوناگون به رشته تحریر درآورد که از آن جمله می توان به: تجرید الاعتقاد، شرح الاشارات، اخلاق ناصری، تحریر اصول اقلیدس و... اشاره کرد.

ولادت

محمد بن محمد بن حسن طوسی معروف به محقق طوسی و خواجه نصیرالدین طوسی در سال ۵۹۷ هـ ق در طوس متولد شد. پدرش محمد بن حسن از فقهای امامیه و محدثان طوس بود. [۱]

تحصیل

ایام کودکی و نوجوانی محمد در شهر طوس سپری شد. وی در این ایام پس از خواندن و نوشتن، قرائت قرآن، قواعد زبان عربی و فارسی، معانی و بیان و حدیث را نزد پدر خویش آموخت.

مادرش نیز وی را در خواندن قرآن و متون فارسی کمک می کرد. پس از آن به توصیه پدر، نزد دایی اش «نورالدین علی بن محمد شیعی» که از دانشمندان نامور در ریاضیات، حکمت و منطق بود به فراگیری آن علوم پرداخت.

عطش علمی محمد در نزد دایی اش چندان برطرف نشد و بدین سبب با راهنمایی پدر در محضر «کمال الدین محمد حاسب» که از دانشوران نامی در

ریاضیات بود به تحصیل پرداخت اما هنوز چند ماهی نگذشته بود که استاد قصد سفر کرد و آورده‌اند که وی به پدر او چنین گفت: من آنچه می‌دانستم به او (خواجه نصیر) آموختم و اکنون سؤال‌هایی می‌کند که گاه پاسخش را نمی‌دانم! پس از چندی آن نوجوان سعادت‌مند از فیض وجود استاد بی‌بهره شده بود دایی پدرش «نصیرالدین عبدالله بن حمزه» که تبحر ویژه‌ای در علوم رجال، درایه و حدیث داشت به طوس آمد و محمد که هر لحظه، عطش علمی‌اش افزون می‌گردید در نزد او به کسب علوم پرداخت.

گرچه او موفق به فراگیری مطالب جدیدی از استاد نشد، اما هوش و استعداد وافرش شگفتی و تعجب استاد را برانگیخت به گونه‌ای که به او توصیه کرد تا به منظور استفاده‌های علمی بیشتر به نیشابور مهاجرت کند.

او در شهر طوس و بدست استادش «نصیرالدین عبدالله بن حمزه» لباس مقدس عالمان دین را برتن کرد و از آن پس به لقب «نصیرالدین» از سوی استاد افتخاری جاویدان یافت.

در آخرین روزهایی که نصیرالدین جوان برای سفر به نیشابور آماده می‌شد غم از دست دادن پدر بر وجودش سایه افکند اما تقدیر چنین بود و او می‌بایست با تحمل آن اندوه جانکاه به تحصیل ادامه دهد. در حالی که یک سال از فوت پدرش می‌گذشت به نیشابور پای نهاد و به توصیه دایی پدر به مدرسه سراجیه رفت و مدت یک سال نزد سراج‌الدین قمری که از استادان بزرگ درس خارج فقه و اصول در آن مدرسه بود، به تحصیل پرداخت.

سپس در محضر استاد فریدالدین داماد نیشابوری - از شاگردان امام فخر رازی - کتاب «اشارات ابن سینا» را فراگرفت.

پس از مباحثات علمی متعدد فریدالدین با خواجه، علاقه و استعداد فوق‌العاده خواجه نسبت به دانش‌اندوزی نمایان شد و فریدالدین او را به یکی دیگر از شاگردان فخر رازی معرفی کرد و بدین ترتیب نصیرالدین طوسی توانست کتاب «قانون ابن سینا» را نزد «قطب‌الدین مصری شافعی» به خوبی بیاموزد. وی علاوه بر کتاب‌های فوق از محضر عارف معروف آن دیار «عطار نیشابوری» (متوفی ۶۲۷) نیز بهره‌مند شد.

خواجه که در آن حال صاحب علوم ارزشمندی گشته و همواره به دنبال کسب علوم و فنون بیشتر بود، پس از خوشه‌چینی فراوان از خرمن پربار

دانشمندان نیشابور به ری شتافت و با دانشور بزرگی به نام برهان‌الدین محمد بن محمد بن علی الحمدانی قزوینی آشنا گشت. او سپس قصد سفر به اصفهان کرد. اما در بین راه پس از آشنایی با «میثم بن علی میثم بحرانی» به دعوت او و به منظور استفاده از درس خواجه ابوالسعادات اسعد بن عبدالقادر بن اسعد اصفهانی به شهر قم رو کرد.

محقق طوسی پس از قم به اصفهان و از آنجا به عراق رفت. او علم «فقه» را از محضر «معین‌الدین سالم بن بدران مصری مازنی» (از شاگردان ابن ادریس حلی و ابن زهره حلبی) فراگرفت. و در سال ۶۱۹ ق از استاد خود اجازه نقل روایت دریافت کرد.

آن گونه که نوشته‌اند خواجه مدت زمانی از «علامه حلی» فقه و علامه نیز در مقابل، درس حکمت نزد خواجه آموخته است.

«کمال‌الدین موصلی» ساکن شهر موصل (عراق) از دیگر دانشمندانی بود که علم نجوم و ریاضی به خواجه آموخت و بدین ترتیب محقق طوسی دوران تحصیل را پشت سر نهاده، پس از سال‌ها دوری از وطن و خانواده، قصد عزیمت به خراسان کرد. [۲]

خواجه طوسی در قلعه‌های اسماعیلیان

خواجه نصیرالدین طوسی یکی از قربانیان نخستین حمله مغول‌هاست که طی آن سپاهیان چنگیز (۱۲۱۵-۱۲۲۷ م) سرزمین‌های اسلامی را مورد تعرض قرار دادند و به هر شهری که رسیدند، آن را با خاک یکسان کردند.

شهر نیشابور نیز یکی از این شهرهاست که در آن زمان دارای مدارس علمیه متعدد و مملو از علما بود. مغول‌ها در این حمله، نه تنها نیشابور را ویران کردند، بلکه با شمشیر به جان مردم افتادند و هر کس را که یافتند، کشتند.

تنها عده معدودی توانستند از دست آنان جان سالم به در برند و خواجه نصیرالدین طوسی یکی از آن‌ها بود که در پی پناهگاهی مطمئن و امن، آواره بیابان‌ها شد [۳] تا این که ناصرالدین عبدالرحیم بن ابی منصور محتشم که از طرف علاء‌الدین محمد پادشاه اسماعیلیان حاکم خراسان بود، خواجه را به

قهستان دعوت کرد و خواجه نیز که قلعه قهستان را ایمن‌ترین نقطه در خراسان یافت این دعوت را پذیرفت و به قهستان رفت.

تاریخ دقیق ورود خواجه به مشخص نیست و بعد از سال ۶۱۹ هـ.ق می‌باشد که از استاد خود سالم بن بدران اجازه روایی گرفته است و اگر به دعوت ناصرالدین رفته باشد باید بعد از سال ۶۲۴ هـ.ق باشد که این سال ابتدای فرمان‌فرمایی اوست. [۱]

او در مدت اقامت خود کتاب «طهارة الاعراق» تألیف ابن مسکویه را به درخواست میزبان‌ش به زبان فارسی ترجمه کرد و نام آن را «اخلاق ناصری» نهاد. وی در همین ایام «رساله معینیه» را در موضوع علم هیئت به زبان فارسی نگاشت.

ناسازگاری اعتقادی خواجه با اسماعیلیان و نیز ظلم و ستم آنان نسبت به مردم وی را برآن داشت تا برای کمک گرفتن، نامه‌ای به خلیفه عباسی در بغداد بنویسد.

در این میان حاکم قلعه از ماجرای نامه باخبر شد و به دستور او خواجه نصیر بازداشت و زندانی گردید. پس از چندی خواجه به قلعه الموت منتقل شد ولی حاکم قلعه که از دانش محقق طوسی اطلاع پیدا کرده بود با او رفتاری مناسب در پیش گرفت.

نصیرالدین طوسی حدود ۲۶ سال در قلعه‌های اسماعیلیه بسر برد، اما در این دوران لحظه‌ای از تلاش علمی باز ننشست و کتابهای متعددی از جمله «شرح اشارات ابن سینا»، «تحریر اقلیدس»، «تولی و تبری» و «اخلاق ناصری» و چند کتاب و رساله دیگر را تألیف کرد.

کتاب روضه التسلیم و مطلوب المومنین؛ تولی و تبری از جمله آثار است که به فرمان امام اسماعیلی در الموت نوشته است. (۱-۱)

خواجه در پایان کتاب شرح اشارات می‌نویسد: «بیشتر مطالب آن را در چنان وضع سختی نوشته‌ام که سخت تر از آن ممکن نیست و بیشتر آن را در روزگار پریشانی فکر نگاشتم که هر جزئی از آن، ظرفی برای غصه و عذاب دردناک بود و پشیمانی و حسرت بزرگی همراه داشت.

و زمانی بر من نگذشت که از چشمانم اشک نریزد و دلم پریشان نباشد و زمانی پیش نمی‌آمد که دردهایم افزون نگردد و غم‌هایم دو چندان نشود...» [۲]

خواجه طوسی و هلاکوخان مغول

از آنجا که وجود اسماعیلیان حاکمیت و قدرت سیاسی مغولان را به خطر می‌انداخت هلاکوخان در سال ۶۵۱ ق با اعزام لشکری به قهستان آنجا را فتح کرد. حاکم قلعه پس از مشورت با خواجه نصیر، علاوه بر تسلیم کامل قلعه، از مغولان اطاعت کرد و چندی پس از آن در سال ۶۵۶ ق تاج و تخت اسماعیلیان در ایران برچیده شد و بدین سان خواجه نصیر بزرگترین گام را در جلوگیری از جنگ و خونریزی و قتل عام مردم برداشته، از این رو نزد خان مغول احترام و موقعیت ویژه‌ای یافت. [۲]

بعد از راحتی خیال از جانب اسماعیلیان، هلاکوخان متوجه بغداد و خلافت عباسیان گردید و با خواجه در این مورد مشورت کرد و از او خواست اوضاع کواکب را بررسی و نتیجه را بیان کند. خواجه اوضاع را این گونه توضیح داد که خلافت عباسیان بزودی منقرض و نابود می‌شود و این امر هلاکو را به فتح بغداد ترغیب کرد.

مخالفت بعضی دیگر از منجمین با جنگ با خلیفه و اظهار این که این کار آثار شومی دربر دارد در برابر استدلالات خواجه به جایی نیانجامید و هلاکوخان پس از محاصره بغداد آن را به تصرف درآورد و خلافت عباسیان با کشته شدن آخرین خلیفه المستعصم بالله، منقرض گردید.

در این زمان خواجه با تدبیر خود جان بسیاری از مردم و علما و اهل فضل و هنر را نجات داد و از غارت اموال بسیاری جلوگیری نمود. حکایت شفاعت‌های او نزد هلاکو برای حفظ جان علما در تاریخ نگاشته شده است. [۱]

ساخت رصدخانه به دست خواجه طوسی

بعد از فتح بغداد و برگشتن خواجه به مراغه در خدمت هلاکو به امر پادشاه مأمور بستن رصد گردید. بعضی این کار را از پیشنهادهای خود خواجه و موافقت هلاکو قلمداد کرده‌اند و عده‌ای آن را از آرزوهای منکوقا آن جانشین چنگیزخان دانسته‌اند، گفته‌اند او در هندسه دستی داشت و به فکر افتاد در

امپراطوری خویش رصدی ایجاد کند.

ابتدا برای این کار جمال الدین محمد بن طاهر بن محمد زئیدی بخاری را انتخاب کرد ولی او با تمام فضائلی که داشت خود را مرد انجام آن ندید و اظهار عجز کرد.

منکوقا آن که صیت و آوازه تبحر خواجه را در علوم ریاضی شنیده بود و می‌دانست که او در قلعه‌های اسماعیلیان است، وقتی که هلاکو را به ایران فرستاد هنگام وداع گفت که پس از تصرف قلعه‌های ملاحظه، خواجه نصیر طوسی را که بطلمیوس دهر و اقلیدس عصر است و دیریست در دست ملاحظه اسیر است به نزد ما بفرست تا به بستن رصدی که منظور است قیام کند.

ولی هلاکو او را به نزد خان نفرستاد زیرا می‌ترسید که او نتواند به این امر قیام کند یا چون حسن سیرت و صدق خواجه را مشاهده نمود دوست داشت که او ملازم خودش باشد و بستن رصد به نام خودش تمام شود. پس از هفت سال از حکومت هلاکو رصد ایلخانی بنا نهاده شد.

هلاکو فرمان داده بود که خواجه هر قدر مال نیاز داشت از خزانه به او بدهند و عشر موقوفات تمام ممالک را نیز در اختیار خواجه گذاشته بود و بر حسب درخواست خواجه جمعی از علمای ریاضی و ماهران در نجوم را از اطراف بلاد خواست تا دستیار خواجه باشند همانند:

مؤید الدین عرضی که در علم هندسه و آلات رصد متبحر بود از دمشق.

نجم الدین کاتبی که در حکمت و کلام و منطق فاضل بود از قزوین.

فخرالدین اخلاطی متبحر و مهندس در علوم ریاضی از تفلیس.

فخرالدین مراغه‌ای که طبیب و در علوم ریاضی استاد بود از موصل.

نجم الدین کاتب بغدادی که در اجزاء علوم ریاضی و هندسه و علم رصد

مهارت داشت و نقاش نیز بود.

محیی الدین مغربی که مهندس و در علوم ریاضی و اعمال رصد دانا بود.

قطب الدین شیرازی و جمعی دیگر از حکما و دانشمندان مانند شمس

الدین شروانی و شیخ کمال الدین ایچی و حسام الدین شامی و نجم الدین

شامی و نجم الدین اسطرلابی و سید رکن الدین استرآبادی و ابن الفوطی و

صدرالدین علی و اصیل الدین حسن پسران خواجه.

این رصدخانه با مشورت این علما در طرف شمال غربی شهر مراغه در

بالای تپه بلندی که به رصد داغی (کوه رصد) مشهور است ساخته شد و در روز سه‌شنبه چهارم جمادی الاول سال ۶۵۷ هـ.ق شروع به بنای رصد نمودند و در سال ۶۶۰ آلت‌های رصدی به اتمام رسید.

در جنب این رصدخانه کتابخانه بزرگی ساخته شد که چهارصد هزار جلد کتاب داشت و بنا به فرمان هلاکو کتب نفیس فراوانی که از بغداد و دمشق و موصل و خراسان غارت شده بود و برای خواجه و همراهان وی لازم بود به آن کتابخانه نقل داده شد و خود خواجه نیز مأمورینی به بلاد اطراف می‌فرستاد که کتب علمی را در هر کجا بیابند برای او بخرند و بفرستند و در مسافرت‌ها خودش هم هر جا کتابی یا اسطرلابی یا آلت نجومی دیگری پیدا می‌کرد می‌خرید و آن را به مراغه می‌آورد.

یک رصد کامل به سی سال وقت نیاز داشت ولی چون هلاکو تعجیل داشت خواجه مجبور شد نتایج کار خویش را در دوازده سال ارائه دهد و از این رو خواجه مجبور شد به کمک جدول‌های زیجه‌های سابق و رصدخانه جدید به ترتیب زیج پردازد و زیج ایلخانی را منتشر کند و خطای چهل دقیقه‌ای خورشید در اول سال را بر اساس حساب گذشتگان نشان داد.

خواجه بعد از ملازم شدن با هلاکو و فرزندش اباقا سفرهای متعددی انجام داد. در سال ۶۶۵ هـ.ق به همراهی قطب شیرازی به خراسان رفت و در سال ۶۶۷ هـ.ق به مراغه بازگشت در سال ۶۶۲ هـ.ق و چند نوبت دیگر برای جمع‌آوری کتاب به بغداد سفر کرد. [۱]

خواجه طوسی در زمان اباقاخان

خواجه در به سلطنت رساندن اباقاخان بعد از مرگ هلاکو دخالت داشت و در همان لحظه به سلطنت رسیدن جمله‌ای از نصایح سودمند نوشت و به عرض رسانید و به فرمان اباقاخان، خواجه آن نوشته را با صدای بلند در آن مجلس خواند. بعد از شروع سلطنت اباقاخان عمر این دانشمند رو به آخر گذاشته و از او سخنی نمی‌شنویم جز آن که پنج سال بعد از این تاریخ یعنی در سال ۶۶۹ هـ.ق تفصیل معالجه اباقاخان از او نقل شده است.

خواجه در بعضی از مصنفات خویش به کارهای طبی و معالجات خود اشاره نموده است و این حاکی از اطلاع او از طبابت است.

خواجه دارای ذوق شعری نیز بوده و اشعار بسیاری به زبان عربی و فارسی سروده است که به جز چند قطعه و چند رباعی و مثنوی کوتاه چیزی در دست نیست. [۱]

شاگردان خواجه طوسی

نصیرالدین طوسی در شهرها و کشورهای مختلف رفت و آمد می‌کرد و همچون خورشیدی تابان نورافشانی کرده، شاگردان بسیاری را فروغ دانش می‌بخشید. برخی از آنان به این قرار است:

۱. جمال‌الدین حسن بن یوسف مطهر حلی (علامه حلی .متوفی ۷۲۶ ق) او از دانشوران بزرگ شیعه بود که آثار گرانسنگی از خود به جای نهاد. وی شرح‌هایی نیز بر کتاب‌های خواجه نگاشت.

۲. کمال‌الدین میثم بن علی بن میثم بحرانی. او حکیم، ریاضیدان، متکلم و فقیه بود و عالمان بزرگی از محضرش استفاده کردند. وی گرچه در رشته حکمت زانوی ادب و شاگردی در مقابل خواجه بر زمین زد، از آن سو خواجه از درس فقه وی بهره‌مند شد. این محقق بحرینی شرح مفصلی بر نهج البلاغه نوشته که به شرح نهج البلاغه ابن میثم معروف است.

۳. محمود بن مسعود بن مصلح شیرازی، معروف به «قطب‌الدین شیرازی» (متوفی ۷۱۰ ق) او از شاگردان ممتاز خواجه است و وی در چهارده سالگی به جای پدر نشست و در بیمارستان به طبابت پرداخت. سپس به شهرهای مختلفی سفر کرد و علم هیئت و اشارات ابوعلی را از محضر پرفیض خواجه نصیر فراگرفت. قطب‌الدین کتاب‌هایی در شرح قانون ابن سینا و در تفسیر قرآن نوشته است.

۴. کمال‌الدین عبدالرزاق شیبانی بغدادی (۷۲۳-۶۴۲ ق) او حنبلی مذهب و معروف به ابن الفوطی بود. این دانشمند مدت زیادی در محضر خواجه علم آموخته است. وی از تاریخ‌نویسان معروف قرن هفتم است و کتاب‌های معجم الآداب، الحوادث الجامعه و تلخیص معجم الالقاب از آثار اوست.

۵. سید رکن‌الدین استرآبادی (متوفی ۷۱۵ ق) از شاگردان و همراهان خاص

خواجه بوده و شرح‌هایی بر کتاب‌های استاد خویش نوشته و علاوه بر تواضع و بردباری، از احترامی افزون برخوردار بوده است. وی در تبریز به خاک سپرده شده است.

برخی دیگر از شاگردان خواجه نصیر عبارتند از:

ابراهیم حموی جوینی

ائیرالدین اومانی

مجدالدین طوسی

مجدالدین مراغی

آثار

خواجه نصیرالدین در دوران حیات ارزشمند خویش به رغم آشوب و حوادث مخاطره‌انگیز و فشارهای سیاسی، اجتماعی و نظامی آن عصر، توانست حدود یکصد و نود کتاب و رساله علمی در موضوعات متفاوت به رشته تحریر درآورد. برخی از آثارش عبارت‌اند از:

۱. تجرید العقاید که در موضوع کلام نگاشته شده و به دلیل اهمیت فوق‌العاده آن مورد توجه دانشمندان قرار گرفته و شرح‌های بسیاری پیرامون آن نوشته شده است.

۲. شرح اشارات: این کتاب شرحی بر اشارات بوعلی سینا است.

۳. فواعد العقاید، در موضوع اصول عقاید

۴. اخلاق ناصری

۵. اوصاف الاشراف

۶. تحریر اقلیدس

۷. تحریر مجسطی

۸. اساس الاقتباس

۹. زیج ایلخانی

۱۰. اثبات الجواهر

۱۱. اثبات اللوح المحفوظ

۱۲. اشکال الکرویه

۱۳. شرح اصول کافی
۱۴. رساله‌ای در کلیات طب
۱۵. تجرید الهندسه و ده‌ها کتاب و رساله علمی دیگر [۲]

وفات

خواجه طوسی در سال ۶۷۲ هـ.ق در بغداد رحلت نمود و بنا بر وصیت خودش در شهر کاظمین مدفون گردید. [۲]
خواجه وقتی که در بغداد حالش دگرگون شد و دید دارد از این نشانه به جوار الهی ارتحال می‌کند، وصیت کرد: «مرا از کنار امام هفتم، باب الحوائج الی الله از این معقل و پناهگاه بیرون نبرید و در عتبه به خاک بسپارید و روی قبر من بنویسید: وکلبهم باسط ذراعیه بالوصید». [۴]

فرزندان

خواجه نصیر سه پسر از خود به یادگار نهاد: صدرالدین علی، فرزند بزرگ او که همواره در کنار پدر و همگام با او بود و در فلسفه، نجوم و ریاضی بهره کافی داشت. دومین فرزندش اصیل‌الدین حسن نیز اهل دانش و فضیلت بود و در زمان حیاتش اغلب به امور سیاسی مشغول بود. فرزند کوچک خواجه فخرالدین محمد بود که ریاست امور اوقاف در کشورهای اسلامی را به عهده داشت. [۲]

پی‌نوشت

۱. مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی، نرم افزار نورالحکمه (نسخه ۳)، بخش اطلاعات جانی (زندگی نامه مولفان).
۲. گلشن ابرار، جلد ۱، زندگی نامه «خواجه نصیر طوسی» از عبدالوحد وفاپی.
۳. خواجه نصیرالدین طوسی و نقش او در گسترش تشیع و حفظ آثار اسلامی، امین، سید حسن / ترجمه، تلخیص و تحقیق: مهدی زندیه، فصلنامه شیعه شناسی، شماره ۵ در دسترس در سایت حوزه، بازیابی: ۲۹ اردیبهشت ۱۳۹۲.
۴. هزار و یک نکته، علامه حسن زاده آملی.



امام خمینی از ولادت تا رحلت

در روز بیستم جمادی الثانی ۱۳۲۰ هجری قمری مطابق با ۳۰ شهریور ۱۲۸۱ هجری شمسی (۲۱ سپتامبر ۱۹۰۲ میلادی) در شهرستان خمین از توابع استان مرکزی ایران در خانواده ای اهل علم و هجرت و جهاد و در خاندانی از سلاله زهرای اطهر سلام الله علیها، روح الله الموسوی الخمینی پای بر خاکدان طبیعت نهاد .

او وارث سجایای آباء و اجدادی بود که نسل در نسل در کار هدایت مردم و کسب معارف الهی کوشیده اند. پدر بزرگوار امام خمینی مرحوم آیه الله سید مصطفی موسوی از معاصرین مرحوم آیه الله العظمی میرزای شیرازی (رض)، پس از آنکه سالیانی چند در نجف اشرف علوم و معارف اسلامی را فرا گرفته و به درجه اجتهاد نایل آمده بود به ایران بازگشت و در خمین ملجاء مردم و هادی آنان در امور دینی بود. در حالیکه بیش از ۵ ماه ولادت روح الله نمی گذشت، طاغوتیان و خوانین تحت حمایت عمال حکومت وقت

ندای حق طلبی پدر را که در برابر زورگوئی‌هایشان به مقاومت برخاسته بود، با گلوله پاسخ گفتند و در مسیر خمین به اراک وی را به شهادت رساندند. بستگان شهید برای اجرای حکم الهی قصاص به تهران (دار الحکومه وقت) رهسپار شدند و بر اجرای عدالت اصرار ورزیدند تا قاتل قصاص گردید بدین ترتیب امام خمینی از اوان کودکی با رنج یتیم‌آشنا و با مفهوم شهادت روبرو گردید. وی دوران کودکی و نوجوانی را تحت سرپرستی مادر مومنه اش (بانو هاجر) که خود از خاندان علم و تقوا و از نوادگان مرحوم آیه الله خوانساری (صاحب زبده التصانیف) بوده است. همچنین نزد عمه مکرمه اش (صاحبه خانم) که بانویی شجاع و حقجو بود سپری کرد اما در سن ۱۵ سالگی از نعمت وجود آن دو عزیز نیز محروم گردید.

هجرت به قم، تحصیل دروس تکمیلی و تدریس علوم اسلامی

اندکی پس از هجرت آیه الله العظمی حاج شیخ عبد الکریم حایری یزدی - رحمه الله علیه - (نوروز ۱۳۰۰ هجری شمسی، مطابق با رجب المرجب ۱۳۴۰ هجری قمری) امام خمینی نیز رهسپار حوزه علمیه قم گردید و به سرعت مراحل تحصیلات تکمیلی علوم حوزوی را نزد اساتید حوزه قم طی کرد. که می توان از فرا گرفتن تتمه مباحث کتاب مطول (در علم معانی و بیان) نزد مرحوم آقا میرزا محمد علی ادیب تهرانی و تکمیل دروس سطح نزد مرحوم آیه الله سید محمد تقی خوانساری، و بیشتر نزد مرحوم آیه الله سید علی یثربی کاشانی و دروس فقه و اصول نزد زعیم حوزه قم آیه الله العظمی حاج شیخ عبدالکریم حایری یزدی. رضوان الله علیهم نام برد.

پس از رحلت آیه الله العظمی حایری یزدی تلاش امام خمینی به همراه جمعی دیگر از مجتهدین حوزه علمیه قم به نتیجه رسید و آیه الله العظمی بروجردی (رض) به عنوان زعیم حوزه علمیه عازم قم گردید. در این زمان، امام خمینی به عنوان یکی از مدرسین و مجتهدین صاحب رای در فقه و اصول و فلسفه و عرفان و اخلاق شناخته می شد. حضرت امام طی سالهای طولانی در حوزه علمیه قم به تدریس چندین دوره فقه، اصول، فلسفه و

عرفان و اخلاق اسلامی در فیضیه، مسجد اعظم، مسجد محمدیه، مدرسه حاج ملاصادق، مسجد سلماسی، و ... همت گماشت و در حوزه علمیه نجف نیز قریب ۱۴ سال در مسجد شیخ اعظم انصاری (ره) معارف اهل بیت و فقه را در عالیترین سطوح تدریس نمود و در نجف بود که برای نخستین بار مبنای نظری حکومت اسلامی را در سلسله درسهای ولایت فقیه بازگو نمود.

امام خمینی در سنگر مبارزه و قیام

روحیه مبارزه و جهاد در راه خدا ریشه در بینش اعتقادی و تربیت و محیط خانوادگی و شرایط سیاسی و اجتماعی طول دوران زندگی آن حضرت داشته است. مبارزات ایشان از آغاز نوجوانی آغاز و سیر تکاملی آن به موازات تکامل ابعاد روحی و علمی ایشان از یکسو و اوضاع و احوال سیاسی و اجتماعی ایران و جوامع اسلامی از سوی دیگر در اشکال مختلف ادامه یافته است و در سال ۱۳۴۰ و ۴۱ ماجرای انجمنهای ایالتی و ولایتی فرصتی پدید آورد تا ایشان در رهبریت قیام و روحانیت ایفای نقش کند و بدین ترتیب قیام سراسری روحانیت و ملت ایران در ۱۵ خرداد سال ۱۳۴۲ با دو ویژگی برجسته یعنی رهبری واحد امام خمینی و اسلامی بودن انگیزه ها، و شعارها و هدفهای قیام، سرآغازی شد بر فصل نوین مبارزات ملت ایران که بعد ها تحت نام انقلاب اسلامی در جهان شناخته و معرفی شد امام خمینی خاطره خویش از جنگ بین الملل اول را در حالیکه نوجوانی ۱۲ ساله بوده چنین یاد می کند: من هر دو جنگ بین المللی را یادم هست ... من کوچک بودم لکن مدرسه می رفتم و سربازهای شوروی را در همان مرکزی که ما داشتیم در خمین، من آنجا آنها را می دیدم و ما مورد تاخت و تاز واقع می شدیم در جنگ بین الملل اول. حضرت امام در جایی دیگر با یاد آوری اسامی برخی از خوانین و اشرار ستمگر که در پناه حکومت مرکزی به غارت اموال و نوامیس مردم می پرداختند می فرماید: من از بجگی در جنگ بودم ... ما مورد زلقی ها بودیم، مورد هجوم رجبعلیها بودیم و خودمان تفنگ داشتیم و من در عین حالی که تقریباً شاید اوایل بلوغم بود، بچه بودم، دور این سنگرهایی که بسته بود

ند در محل ما و اینها می خواستند هجوم کنند و غارت کنند، آنجا می رفتیم سنگرها را سرکشی می کردیم کودتای رضا خان در سوم اسفند ۱۲۹۹ شمسی که بنابر گواهی اسناد و مدارک تاریخی و غیر قابل خدشه بوسیله انگلیسها حمایت و سازماندهی شده بود هر چند که به سلطنت قاجاریه پایان بخشید و تا حدودی حکومت ملوک الطوائفی خوانین و اشرار پارکنده را محدود ساخت اما در عوض آنچنان دیکتاتوری پدید آورد که در سایه آن هزار فامیل بر سرنوشت ملت مظلوم ایران حاکم شدند و دودمان پهلوی به تنهایی عهده دار نقش سابق خوانین و اشرار گردید .

در چینی شرایطی روحانیت ایران که پس از وقایع نهضت مشروطیت در تنگنای هجوم بی وقفه دولتهای وقت و عمال انگلیسی از یکسو و دشمنیهای غرب باختگان روشنفکر مآب از سوی دیگر قرار داشت برای دفاع از اسلام و حفظ موجودیت خویش به تکاپو افتاد. آیه الله العظمی حاج شیخ عبدالکریم حایری به دعوت علمای وقت قم از اراک به این شهر هجرت کرد و اندکی پس از آن امام خمینی که با بهره گیری از استعداد فوق العاده خویش دروس مقدماتی و سطوح حوزه علمیه را در خمین و اراک با سرعت طی کرده بود به قم هجرت کرد و عملاً در تحکیم موقعیت حوزه نو تاسیس قم مشارکتی فعال داشت.

زمان چندانی نگذشت که آن حضرت در اعداد فضلی برجسته این حوزه در عرفان و فلسفه و فقه و اصول شناخته شد.

پس از رحلت آیه الله العظمی حایری (۱۰ بهمن ۱۳۱۵ هـ - ش) حوزه علمیه قم را خطر انحلال تهدید می کرد. علمای متعهد به چاره جویی برخاستند. مدت هشت سال سرپرستی حوزه علمیه قم را آیات عظام :

سید محمد حجت، سید صدر الدین صدر و سید محمد تقی خوانساری - رضوان الله علیهم - بر عهده گرفتند. در این فاصله و بخصوص پس از سقوط رضاخان، شرایط برای تحقق مرجعیت عظمی فراهم گردید. آیه الله العظمی بروجردی شخصیت علمی برجسته ای بود که می توانست جانشین مناسبی برای مرحوم حایری و حفظ کیان حوزه باشد. این پیشنهاد از سوی شاگردان آیه الله حایری و از جمله امام خمینی به سرعت تعقیب شد. شخص امام در دعوت از آیه الله بروجردی برای هجرت به قم و پذیرش مسئولیت خطیر

زعامت حوزه مجدانه تلاش کرد.

امام خمینی که با دقت شرایط سیاسی جامعه و وضعیت حوزه ها را زیر نظر داشت و اطلاعات خویش را از طریق مطالعه مستمر کتب تاریخ معاصر و مجلات و روزنامه های وقت و رفت و آمد به تهران و درك محضر بزرگانی همچون آیه الله مدرس تکمیل می کرد دریافت بود که تنها نقطه امید به رهایی و نجات از شرایط ذلت باری که پس از شکست مشروطیت و بخصوص پس از روی کار آوردن رضا خان پدید آمده است، بیداری حوزه های علمیه و پیش از آن تضمین حیات حوزه ها و ارتباط معنوی مردم با روحانیت می باشد.

امام خمینی در تعقیب هدفهای ارزشمند خویش در سال ۱۳۲۸ طرح اصلاح اساس ساختار حوزه علمیه را با همکاری آیه الله مرتضی حائری تهیه کرد و به آیه الله بروجردی (ره) پیشنهاد داد. این طرح از سوی شاگردان امام و طلاب روشن ضمیر حوزه مورد استقبال و حمایت قرار گرفت.

اما رژیم در محاسباتش اشتباه کرده بود. لایحه انجمنهای ایالتی و ولایتی که به موجب آن شرط مسلمان بودن، سوگند به قرآن کریم و مرد بودن انتخاب کنندگان و کاندیداها تغییر می یافت در ۱۶ مهر ۱۳۴۱ ه - ش به تصویب کابینه امیراسد الله علم رسید. آزادی انتخابات زنان پوششی برای مخفی نگه داشتن هدفهای دیگر بود.

حذف و تغییر دو شرط نخست دقیقا به منظور قانونی کردن حضور عناصر بهایی در مصادر کشور انتخاب شده بود. چنانکه قبلا نیز اشاره شد پشتیبانی شاه از رژیم صهیونیستی در توسعه مناسبات ایران و اسرائیل شرط حمایتهای آمریکا از شاه بود. نفوذ پیروان مسلک استعماری بهائیت در قوای سه گانه ایران این شرط را تحقق می بخشید. امام خمینی به همراه علمای بزرگ قم و تهران به محض انتشار خبر تصویب لایحه مزبور پس از تبادل نظر دست به اعتراضات همه جانبه زدند.

نقش حضرت امام در روشن ساختن اهداف واقعی رژیم شاه و گوشزد کردن رسالت خطیر علما و حوزه های علمیه در این شرایط بسیار موثر و کارساز بود. تلگرافها و نامه ها سرگشاده اعتراض آمیز علما به شاه و اسد الله علم موجی از حمایت را در اقصاء مختلف مردم برانگیخت. لحن تلگرافهای امام خمینی

به شاه و نخست وزیرتند و هشدار دهنده بود. در یکی از این تلگرافها آمده بود: اینجانب مجدداً به شما نصیحت می‌کنم که به اطاعت خداوند متعال و قانون اساسی گردن نهید و از عواقب وخیمه تخلف از قرآن و احکام علمای ملت و زعمای مسلمین و تخلف از قانون اساسی بترسید و عمداً و بدون موجب مملکت را به خطر نیندازید و الا علمای اسلام درباره شما از اظهار عقیده خودداری نخواهند کرد.

بدین ترتیب ماجرای انجمنهای ایالتی و ولایتی تجربه ای پیروز و گرانقدر برای ملت ایران بویژه از آنجهت بود که طی آن ویژگیهای شخصیتی را شناختند که از هر جهت برای رهبری امت اسلام شایسته بود. با وجود شکست شاه در ماجرای انجمنها، فشار آمریکا برای انجام اصلاحات مورد نظر ادامه یافت. شاه در دیماه ۱۳۴۱ هجری شمسی اصول ششگانه اصلاحات خویش را بر شمرد و خواستار فراندوم شد. امام خمینی بار دیگر مراجع و علمای قم را به نشست و چاره جویی دوباره فراخواند.

با پیشنهاد امام خمینی عید باستانی نوروز سال ۱۳۴۲ در اعتراض به اقدامات رژیم تحریم شد. در اعلامیه حضرت امام از انقلاب سفید شاه به انقلاب سیاه تعبیر و همسویی شاه با اهداف آمریکا و اسرائیل افشا شده بود. از سوی دیگر، شاه در مورد آمادگی جامعه ایران برای انجام اصلاحات آمریکا به مقامات واشنگتن اطمینان داده بود و نام اصلاحات را انقلاب سفید نهاده بود. مخالفت علما برای وی بسیار گران مآمد.

امام خمینی در اجتماع مردم، بی‌پروا از شخص شاه به عنوان عامل اصلی جنایات و همپیمان با اسرائیل یاد می‌کرد و مردم را به قیام فرا می‌خواند. او در سخنرانی خود در روز دوازده فروردین ۱۳۴۲ شدیداً از سکوت علمای قم و نجف و دیگر بلاد اسلامی در مقابل جنایات تازه رژیم انتقاد کرد و فرمود: امروز سکوت همراهی با دستگاه جبار است حضرت امام روز بعد (۱۳ فروردین ۴۲) اعلامیه معروف خود را تحت عنوان شاه دوستی یعنی غارتگری منتشر ساخت. راز تاءثیر شگفت پیام امام و کلام امام در روان مخاطبینش که تا مرز جانبازی پیش می‌رفت را باید در همین اصالت اندیشه، صلابت رای و صداقت بی‌شائبه اش با مردم جستجو کرد.

سال ۱۳۴۲ با تحریم مراسم عید نوروز آغاز و با خون مظلومین فیضیه

خونزنگ شد. شاه بر انجام اصلاحات مورد نظر آمریکا اصرار می ورزید و امام خمینی بر آگاه کردن مردم و قیام آنان در برابر دخالت‌های آمریکا و خیانت‌های شاه پافشاری داشت. در چهارده فروردین ۱۳۴۲ آیه الله العظمی حکیم از نجف طی تلگرافهایی به علما و مراجع ایران خواستار آن شد که همگی به طور دسته جمعی به نجف هجرت کنند. این پیشنهاد برای حفظ جان علما و کیان حوزه ها مطرح شده بود .

حضرت امام بدون اعتنا به این تهدیدها، پاسخ تلگراف آیه الله العظمی حکیم را ارسال نموده و در آن تاکید کرده بود که هجرت دسته جمعی علما و خالی کردن حوزه علمیه قم به مصلحت نیست .

امام خمینی در پیامی (به تاریخ ۱۲ / ۲ / ۱۳۴۲) بمناسبت چهلم فاجعه فیضیه بر همراهی علما و ملت ایران در رویارویی سران ممالک اسلامی و دول عربی با اسرائیل غاصب تاکید ورزید و پیمانهای شاه و اسرائیل را محکوم کرد .

قیام ۱۵ خرداد

ماه محرم ۱۳۴۲ که مصادف با خرداد بود فرا رسید. امام خمینی از این فرصت نهایت استفاده را در تحریک مردم به قیام علیه رژیم مستبد شاه بعمل آورد . امام خمینی در عصر عاشورای سال ۱۳۸۳ هجری قمری (۱۳ خرداد ۱۳۴۲ شمسی) در مدرسه فیضیه نطق تاریخی خویش را که آغازی بر قیام ۱۵ خرداد بود ایراد کرد .

در همین سخنرانی بود که امام خمینی با صدای بلند خطاب به شاه فرمود: آقا من به شما نصیحت می کنم، ای آقای شاه ! ای جناب شاه! من به تو نصیحت می کنم دست بردار از این کارها، آقا اغفال می کنند تو را. من میل ندارم که يك روز اگر بخواهند تو بروی، همه شکر کنند... اگر دیکته می دهند دستت و می گویند بخوان، در اطرافش فکر کن نصیحت مرا بشنو... ربط ما بین شاه و اسرائیل چیست که سازمان امنیت می گوید از اسرائیل حرف نزنید... مگر شاه اسرائیلی است؟ شاه فرمان خاموش کردن قیام را صادر کرد. نخست جمع زیادی از یاران امام خمینی در شامگاه ۱۴ خرداد دستگیر و ساعت سه نیمه شب

(سحرگاه پانزده خرداد ۴۲) صدها کماندوی اعزامی از مرکز، منزل حضرت امام را محاصره کردند و ایشان را در حالیکه مشغول نماز شب بود دستگیر و سراسیمه به تهران برده و در بازداشتگاه باشگاه افسران زندانی کردند و غروب آنروز به زندان قصر منتقل نمودند. صبحگاه پانزده خرداد خبر دستگیری رهبر انقلاب به تهران، مشهد، شیراز و دیگر شهرها رسید و وضعیتی مشابه قم پدید آورد. نزدیکترین ندیم همیشگی شاه، تیمسار حسین فردوست در خاطراتش از بکارگیری تجربیات و همکاری زبده ترین مامورین سیاسی و امنیتی آمریکا برای سرکوب قیام و همچنین از سراسیمگی شاه و دربار و امرای ارتش و ساواک در این ساعات پرده برداشته و توضیح داده است که چگونه شاه و ژنرالهایش دیوانه وار فرمان سرکوب صادر می کردند.

امام خمینی، پس از ۱۹ روز حبس در زندان قصر به زندانی در پادگان نظامی عشرت آباد منتقل شد.

با دستگیری رهبر نهضت و کشتار وحشیانه مردم در روز ۱۵ خرداد ۴۲، قیام ظاهرا سرکوب شد. امام خمینی در حبس از پاسخ گفتن به سئوالات بازجویان، با شهامت و اعلام اینکه هیئت حاکمه در ایران و قوه قضائیه آنرا غیر قانونی و فاقد صلاحیت می داند، اجتناب ورزید. در شامگاه ۱۸ فروردین سال ۱۳۴۳ بدون اطلاع قبلی، امام خمینی آزاد و به قم منتقل می شود. به محض اطلاع مردم، شادمانی سراسر شهر را فرا می گیرد و جشنهای باشکوهی در مدرسه فیضیه و شهر به مدت چند روز برپا می شود. اولین سالگرد قیام ۱۵ خرداد در سال ۱۳۴۳ با صدور بیانیه مشترک امام خمینی و دیگر مراجع تقلید و بیانیه های جداگانه حوزه های علمیه گرامی داشته شد و به عنوان روز عزای عمومی معرفی شد. امام خمینی در همین روز (۴ آبان ۱۳۴۳) بیانیه ای انقلابی صادر کرد و در آن نوشت: دنیا بدانند که هر گرفتاری ای که ملت ایران و ملل مسلمین دارند از اجانب است، از آمریکا است، ملل اسلام از اجانب عموما و از آمریکا خصوصا متنفر است... آمریکا است که از اسرائیل و هواداران آن پشتیبانی می کند. آمریکا است که به اسرائیل قدرت می دهد که اعراب مسلم را آواره کند. افشاگری امام علیه تصویب لایحه کاپیتولاسیون، ایران را در آبان سال ۴۳ در آستانه قیامی دوباره قرار داد.

سحرگاه ۱۳ آبان ۱۳۴۳ دوباره کماندوهای مسلح اعزامی از تهران، منزل امام

خمینی در قم را محاصره کردند. شگفت آنکه وقت باز داشت، همانند سال قبل مصادف با نیایش شبانه امام خمینی بود. حضرت امام بازداشت و به همراه نیروهای امنیتی مستقیماً به فرودگاه مهرآباد تهران اعزام و با یک فروند هواپیمای نظامی که از قبل آماده شده بود، تحت الحفظ مامورین امنیتی و نظامی به آنکارا پرواز کرد. عصر آنروز ساواک خبر تبعید امام را به اتهام اقدام علیه امنیت کشور! در روزنامه‌ها منتشر ساخت.

علیرغم فضای خفقان موجی از اعتراضها به صورت تظاهرات در بازار تهران، تعطیلی طولانی مدت دروس حوزه‌ها و ارسال طومارها و نامه‌ها به سازمانهای بین‌المللی و مراجع تقلید جلوه‌گر شد.

اقامت امام در ترکیه یازده ماه به درازا کشید در این مدت رژیم شاه با شدت عمل بی سابقه‌ای بقایای مقاومت را در ایران در هم شکست و در غیاب امام خمینی به سرعت دست به اصلاحات آمریکا پسند زد. اقامت اجباری در ترکیه فرصتی مغتنم برای امام بود تا تدوین کتاب بزرگ تحریر الوسیله را آغاز کند.

تبعید امام خمینی از ترکیه به عراق

روز ۱۳ مهرماه ۱۳۴۴ حضرت امام به همراه فرزندشان آیه الله حاج آقا مصطفی از ترکیه به تبعیدگاه دوم، کشور عراق اعزام شدند. امام خمینی پس از ورود به بغداد برای زیارت مرقد ائمه اطهار(ع) به شهرهای کاظمین، سامرا و کربلا شتافت و یک هفته بعد به محل اصلی اقامت خود یعنی نجف عزیمت کرد.

دوران اقامت طولانی و ۱۳ ساله امام خمینی در نجف در شرایطی آغاز شد که هر چند در ظاهر فشارها و محدودیتهای مستقیم در حد ایران و ترکیه وجود نداشت اما مخالفتها و کارشکنیها و زخم زبانها نه از جبهه دشمن رویارو بلکه از ناحیه روحانی نمایان و دنیا خواهان مخفی شده در لباس دین آنچنان گسترده و آزاردهنده بود که امام با همه صبر و بردباری معروفش بارها از سختی شرایط مبارزه در این سالها به تلخی تمام یاد کرده است. ولی هیچیک از این مصائب و دشواریها نتوانست او را از مسیری که آگاهانه انتخاب کرده بود باز دارد.

امام خمینی سلسله درسهای خارج فقه خویش را با همه مخالفتها و

کارشکنیهای عناصر مغرض در آبان ۱۳۴۴ در مسجد شیخ انصاری (ره) نجف آغاز کرد که تا زمان هجرت از عراق به پاریس ادامه داشت. حوزه درسی ایشان به عنوان یکی از برجسته ترین حوزه های درسی نجف از لحاظ کیفیت و کمیت شاگردان شناخته شد.

امام خمینی از بدو ورود به نجف با ارسال نامه ها و پیکههایی به ایران، ارتباط خویش را با مبارزین حفظ نموده و آنان را در هر مناسبتی به پایداری در پیگیری اهداف قیام ۱۵ خرداد فرامی خواند.

امام خمینی در تمام دوران پس از تبعید، علیرغم دشواریهای پدید آمده، هیچگاه دست از مبارزه نکشید، وبا سخنرانیها و پیامهای خویش امید به پیروزی را در دلها زنده نگاه می داشت.

امام خمینی در گفتگویی با نماینده سازمان الفتح فلسطین در ۱۹ مهر ۱۳۴۷ دیدگاههای خویش را درباره مسائل جهان اسلام و جهاد ملت فلسطین تشریح کرد و در همین مصاحبه بر وجوب اختصاص بخشی از وجوه شرعی زکات به مجاهدان فلسطینی فتواداد.

اوایل سال ۱۳۴۸ اختلافات بین رژیم شاه و حزب بعث عراق بر سر مرز آبی دو کشور شدت گرفت. رژیم عراق جمع زیادی از ایرانیان مقیم این کشور را در بدترین شرایط اخراج کرد. حزب بعث بسیار کوشید تا از دشمنی امام خمینی با رژیم ایران در آن شرایط بهره گیرد.

چهار سال تدریس، تلاش و روشنگری امام خمینی توانسته بود تا حدودی فضای حوزه نجف را دگرگون سازد. اینک در سال ۱۳۴۸ علاوه بر مبارزین بیشمار داخل کشور مخاطبین زیادی در عراق، لبنان و دیگر بلاد اسلامی بودند که نهضت امام خمینی را الگوی خویش می دانستند.

امام خمینی و استمرار مبارزه (۱۳۵۰، ۱۳۵۶)

نیمه دوم سال ۱۳۵۰ اختلافات رژیم بعثی عراق و شاه بالا گرفت و به اخراج و آواره شدن بسیاری از ایرانیان مقیم عراق انجامید. امام خمینی طی تلگرافی به رئیس جمهور عراق شدیداً اقدامات این رژیم را محکوم نمود. حضرت امام در

اعتراض به شرایط پیش آمده تصمیم به خروج از عراق گرفت اما حکام بغداد با آگاهی از پیامدهای هجرت امام در آن شرایط اجازه خروج ندادند سال ۱۳۵۴ در سالگرد قیام ۱۵ خرداد، مدرسه فیضیه قم بار دیگر شاهد قیام طلاب انقلابی بود. فریادهای درود بر خمینی و مرگ بر سلسله پهلوی به مدت دو روز ادامه داشت پیش از این سازمانهای چریکی متلاشی شده و شخصیت‌های مذهبی و سیاسی مبارز گرفتار زندانهای رژیم بودند.

شاه در ادامه سیاستهای مذهب ستیز خود در اسفند ۱۳۵۴ وقیحانه تاریخ رسمی کشور را از مبداء هجرت پیامبر اسلام به مبداء سلطنت شاهان هخامنشی تغییر داد. امام خمینی در واکنیسی سخت، فتوا به حرمت استفاده از تاریخ بی پایه شاهنشاهی داد. تحریم استفاده از این مبداء موهوم تاریخی همانند تحریم حزب رستاخیز از سوی مردم ایران استقبال شد و هر دو مورد افتضاحی برای رژیم شاه شده و رژیم در سال ۱۳۵۷ ناگزیر از عقب نشینی و لغو تاریخ شاهنشاهی شد.

اوج‌گیری انقلاب اسلامی در سال ۱۳۵۶ و قیام مردم

امام خمینی که به دقت تحولات جاری جهان و ایران را زیر نظر داشت از فرصت به دست آمده نهایت بهره برداری را کرد. او در مرداد ۱۳۵۶ طی پیامی اعلام کرد: اکنون به واسطه اوضاع داخلی و خارجی و انعکاس جنایات رژیم در مجامع و مطبوعات خارجی فرصتی است که باید مجامع علمی و فرهنگی و رجال وطنخواه و دانشجویان خارج و داخل و انجمنهای اسلامی در هر جایی درنگ از آن استفاده کنند و بی پرده بپا خیزند.

شهادت آیه الله حاج آقا مصطفی خمینی در اول آبان ۱۳۵۶ و مراسم پر شکوهی که در ایران برگزار شد نقطه آغازی بر خیزش دوباره حوزه های علمیه و قیام جامعه مذهبی ایران بود. امام خمینی در همان زمان به گونه ای شگفت این واقعه را از الطاف خفیه الهی نامیده بود. رژیم شاه با درج مقاله ای توهین آمیز علیه امام در روزنامه اطلاعات انتقام گرفت. اعتراض به این مقاله، به قیام ۱۹ دی ماه قم در سال ۵۶ منجر شد که طی آن جمعی از طلاب

انقلابی به خاک و خون کشیده شدند . شاه علی‌رغم دست زدن به کشتارهای جمعی نتوانست شعله های افروخته شده را خاموش کند . او بسیج نظامی و جهاد مسلحانه عمومی را بعنوان تنها راه باقیمانده در شرایط دست زدن آمریکا به کودتای نظامی ارزیابی می کرد .

هجرت امام خمینی از عراق به پاریس

در دیدار وزرای خارجه ایران و عراق در نیویورک تصمیم به اخراج امام خمینی از عراق گرفته شد . روز دوم مهر ۱۳۵۷ منزل امام در نجف بوسیله قوای بعثی محاصره گردید انعکاس این خبر با خشم گسترده مسلمانان در ایران ، عراق و دیگر کشورها مواجه شد .

روز ۱۲ مهر ، امام خمینی نجف را به قصد مرز کویت ترك گفت . دولت کویت با اشاره رژیم ایران از ورود امام به این کشور جلوگیری کرد . قبلا صحبت از هجرت امام به لبنان و یا سوریه بود اما ایشان پس از مشورت با فرزندشان (حجه الاسلام حاج سید احمد خمینی) تصمیم به هجرت به پاریس گرفت . در روز ۱۴ مهر ایشان وارد پاریس شدند . و دو روز بعد در منزل یکی از ایرانیان در نوفل لوشاتو (حومه پاریس) مستقر شدند .

مامورین کاخ الیزه نظر رئیس جمهور فرانسه را مبنی بر اجتناب از هرگونه فعالیت سیاسی به امام ابلاغ کردند .

ایشان نیز در واکنشی تند تصریح کرده بود که اینگونه محدودیتها خلاف ادعای دموکراسی است و اگر او ناگزیر شود تا از این فرودگاه به آن فرودگاه و از این کشور به آن کشور برود باز دست از هدفهایش نخواهد کشید .

امام خمینی در دی ماه ۵۷ شورای انقلاب را تشکیل داد . شاه نیز پس از تشکیل شورای سلطنت و اخذ رای اعتماد برای کابینه بختیار در روز ۲۶ دیماه از کشور فرار کرد .

خبر در شهر تهران و سپس ایران پیچید و مردم در خیابانها به جشن و پایکوبی پرداختند .

بازگشت امام خمینی به ایران
پس از ۱۴ سال تبعید

اوایل بهمن ۵۷ خبر تصمیم امام در بازگشت به کشور منتشر شد. هر کس که می شنید اشک شوق فرو می ریخت. مردم ۱۴ سال انتظار کشیده بودند. اما در عین حال مردم و دوستان امام نگران جان ایشان بودند چرا که هنوز دولت دست نشانده شاه سر پا و حکومت نظامی برقرار بود. اما امام خمینی تصمیم خویش را گرفته و طی پیامهایی به مردم ایران گفته بود می خواهد در این روزها سرنوشت ساز و خطیر در کنار مردمش باشد. دولت بختیار با هماهنگی ژنرال هایزر فرودگاههای کشور را به روی پروازهای خارجی بست. دولت بختیار پس از چند روز تاب مقاومت نیاورد و ناگزیر از پذیرفتن خواست ملت شد. سرانجام امام خمینی بامداد ۱۲ بهمن ۱۳۵۷ پس از ۱۴ سال دوری از وطن وارد کشور شد. استقبال بی سابقه مردم ایران چنان عظیم و غیر قابل انکار بود که خبرگزاریهای غربی نیز ناگزیر از اعتراف شده و مستقبلین را ۴ تا ۶ میلیون نفر برآورد کردند.

رحلت امام خمینی
وصال یار، فراق یاران

امام خمینی هدفها و آرمانها و هرآنچه را که می بایست ابلاغ کند، گفته بود و در عمل نیز تمام هستیش را برای تحقق همان هدفها بکار گرفته بود. اینک در آستانه نیمه خرداد سال ۱۳۶۸ خود را در آماده ملاقات عزیزی می کرد که تمام عمرش را برای جلب رضای او صرف کرده بود و قامتش جز در برابر او، در مقابل هیچ قدرتی خم نشده، و چشمانش جز برای او گریه نکرده بود. سروده های عارفانه اش همه حاکی از درد فراق و بیان عطش لحظه وصال محبوب بود. و اینک این لحظه شکوهمند برای او، و جانکاه و تحمل ناپذیر برای پیروانش، فرامی رسید. او خود در وصیتنامه اش نوشته است: با دلی آرام و قلبی مطمئن و روحی شاد و ضمیری امیدوار به فضل خدا از خدمت خواهران و برادران مرخص و به سوی جایگاه ابدی سفر می کنم و به دعای خیر شما احتیاج مبرم دارم و از خدای رحمن

و رحیم می‌خواهم که عذرم را در کوتاهی خدمت و قصور و تقصیر بپذیرد و از ملت امیدوارم که عذرم را در کوتاهی‌ها و قصور و تقصیرها بپذیرند و با قدرت و تصمیم و اراده به پیش بروند .

شگفت آنکه امام خمینی در یکی از غزلیاتش که چند سال قبل از رحلت سروده است :

انتظار فرج از نیمه خرداد کشم . سالها می‌گذرد حادثه‌ها می‌آید .
ساعت ۲۰ / ۲۲ بعد از ظهر روز شنبه سیزدهم خرداد ماه سال ۱۳۶۸ لحظه وصال بود . قلبی از کار ایستاد که میلیونها قلب را به نور خدا و معنویت احیاء کرده بود . به وسیله دوربین مخفی ای که توسط دوستان امام در بیمارستان نصب شده بود روزهای بیماری و جریان عمل و لحظه لقای حق ضبط شده است . وقتی که گوشه‌هایی از حالات معنوی و آرامش امام در این ایام از تلویزیون پخش شد غوغایی در دلها برافکند که وصف آن جز با بودن در آن فضا ممکن نیست . لبها دائما به ذکر خدا در حرکت بود .

در آخرین شب زندگی و در حالی که چند عمل جراحی سخت و طولانی در سن ۸۷ سالگی تحمل کرده بود و در حالیکه چندین سرم به دستهای مبارکش وصل بود نافله شب می‌خواند و قرآن تلاوت می‌کرد . در ساعات آخر ، طمانینه و آرامشی ملکوتی داشت و مرتبا شهادت به وحدانیت خدا و رسالت پیامبر اکرم (ص) را زمزمه می‌کرد و با چنین حالتی بود که روحش به ملکوت اعلی‌ پرواز کرد . وقتی که خبر رحلت امام منتشر شد ، گویی زلزله‌ای عظیم رخ داده است ، بغضها ترکید و سرتاسر ایران و همه کانونهایی که در جهان با نام و پیام امام خمینی آشنا بودند یکپارچه گریستند و بر سر و سینه زدند . هیچ قلم و بیانی قادر نیست ابعاد حادثه را و امواج احساسات غیر قابل کنترل مردم را در آن روزها توصیف کند .

مردم ایران و مسلمانان انقلابی ، حق داشتند اینچنین ضجه کنند و صحنه‌هایی پدید آورند که در تاریخ نمونه‌ای بدین حجم و عظمت برای آن سراغ نداریم . آنان کسی را از دست داده بودند که عزت پایمال شده شان را باز گردانده بود ، دست شاهان ستمگر و دستهای غارتگران آمریکایی و غربی را از سرزمینشان کوتاه کرده بود ، اسلام را احیاء کرده بود ، مسلمین را عزت بخشیده بود ، جمهوری اسلامی را برپا کرده بود ، رودر روی همه قدرتهای جهنمی و شیطانی دنیا ایستاده

بود و ده سال در برابر صدها توطئه براندازی و طرح کودتا و آشوب و فتنه داخلی و خارجی مقاومت کرده بود و ۸ سال دفاعی را فرماندهی کرده بود که در جبهه مقابلش دشمنی قرار داشت که آشکارا از سوی هر دو قدرت بزرگ شرق و غرب حمایت همه جانبه می شد. مردم، رهبر محبوب و مرجع دینی خود و منادی اسلام راستین را از دست داده بودند.

شاید کسانی که قادر به درک و هضم این مفاهیم نیستند، اگر حالات مردم را در فیلمهای مراسم تودیع و تشییع و خاکسپاری پیکر مطهر امام خمینی مشاهده کنند و خبر مرگ دهها تن که در مقابل سنگینی این حادثه تاب تحمل نیاورده و قلبشان از کار ایستاده بود را بشنوند و پیکرهایی که یکی پس از دیگری از شدت تاثیر بیهوش شده، بر روی دستها در امواج جمعیت به سوی درمانگاهها روانه می شدند را در فیلمها و عکسها ببینند، در تفسیر این واقعهها در مانده شوند. اما آنانکه عشق را می شناسند و تجربه کرده اند، مشکلی نخواهند داشت. حقیقتا مردم ایران عاشق امام خمینی بودند و چه شعار زیبا و گویایی در سالگرد رحلتش انتخاب کرده بودند که:

عشق به خمینی عشق به همه خوبیهاست.

روز چهاردهم ۱۳۶۸، مجلس خبرگان رهبر تشکیل گردید و پس از قرائت وصیتنامه امام خمینی توسط حضرت آیه الله خامنه ای که دو ساعت و نیم طول کشید، بحث و تبادل نظر برای تعیین جانشینی امام خمینی و رهبر انقلاب اسلامی آغاز شد و پس از چندین ساعت سرانجام حضرت آیه الله خامنه ای (رئیس جمهور وقت) که خود از شاگردان امام خمینی. سلام الله علیه. و از چهره های درخشان انقلاب اسلامی و از یاوران قیام ۱۵ خرداد بود و در تمام دوران نهضت امام در همه فراز و نشیبها در جمع دیگر یاوران انقلاب جانبازی کرده بود، به اتفاق آرا برای این رسالت خطیر برگزیده شد. سالها بود که غریبهها و عوامل تحت حمایتشان در داخل کشور که از شکست دادن امام ماء یوس شده بودند وعده زمان مرگ امام را می دادند.

اما هوشمندی ملت ایران و انتخاب سریع و شایسته خبرگان و حمایت فرزندان و پیروان امام همه امیدهای ضد انقلاب را بر باد دادند و نه تنها رحلت امام پایان راه او نبود بلکه در واقع عصر امام خمینی در پهنه ای وسیعتر از گذشته آغاز شده بود. مگر اندیشه و خوبی و معنویت و حقیقت می میرد؟ روز و شب پانزدهم خرداد

۶۷ میلیون نفر از مردن تهران و سوگوارانی که از شهرها و روستاها آمده بودند، در محل مصلاي بزرگ تهران اجتماع کردند تا برای آخرین بار با پیکر مطهر مردی که باقیامش قامت خمیده ارزشها و کرامتها را در عصر سیاه ستم استوار کرده و در دنیا نهضتی از خدا خواهی و بازگشت به فطرت انسانی آغاز کرده بود، وداع کنند.

هیچ اثری از تشریفات بی روح مرسوم در مراسم رسمی نبود. همه چیز، بسیجی و مردمی و عاشقانه بود. پیکر پاک و سبز پوش امام بر بالای بلندی و در حلقه میلیونها نفر از جمعیت ماتم زده چون نگینی می درخشید. هر کس به زبان خویش با امامش زمزمه می کرد و اشک می ریخت. سرتاسر اتوبان و راههای منتهی به مصلی مملو از جمعیت سیاهپوش بود.

پرچمهای عزادار در دیورا شهر آویخته و آوای قرآن از تمام مساجد و مراکز و ادارات و منازل بگوش می رسید. شب که فرا رسید هزاران شمع بیاد مشعلی که امام افروخته است، در بیابان مصلی و تپه های اطراف آن روشن شد. خانواده های داغدار گرداگرد شمعها نشستند و چشمانشان بر بلندای نورانی دوخته شده بود.

فریاد یا حسین بسیجیان که احساس یتیمی می کردند و بر سر و سینه می زدند فضا را عاشورایی کرده بود. باور اینکه دیگر صدای دلنشین امام خمینی را در حسینیه جماران نخواهند شنید، طاقتها را برده بود. مردم شب را در کنار پیکر امام به صبح رسانیدند.

در نخستنی ساعت بامداد شانزده خرداد، میلیونها تن به امامت آیت الله العظمی گلپایگانی (ره) با چشمانی اشکبار بر پیکر امام نماز گذاردند.

انبوهی جمعیت و شکوه حماسه حضور مردم در روز ورود امام خمینی به کشور در ۱۲ بهمن ۱۳۵۷ و تکرار گسترده تر این حماسه در مراسم تشییع پیکر امام، از شگفتیهای تاریخ است. خبرگزاریهای رسمی جهانی جمعیت استقبال کننده را در سال ۱۳۵۷ تا ۶ میلیون نفر و جمعیت حاضر در مراسم تشییع را تا ۹ میلیون نفر تخمین زدند و این در حالی بود که طی دوران ۱۱ ساله حکومت امام خمینی بواسطه اتحاد کشورها غربی و شرقی در دشمنی با انقلاب و تحمیل جنگ ۸ ساله و صدها توطئه دیگر آنان، مردم ایران سختیها و مشکلات فراوانی را تحمل کرده و عزیزان بی شماری را در این راه از دست داده بودند و طبعا می بایست بتدرج خسته و دلسرد شده باشند اما هرگز اینچنین نشد. نسل پرورش یافته در مکتب الهی امام خمینی به این فرموده امام ایمان کامل داشت که: در جهان حجم

تحمل زحمتها ورنجها و فداکاریها و جان نثاریها و محرومیتها مناسب حجم بزرگی مقصود و ارزشمندی و علورتبه آن است پس از آنکه مراسم تدفین به علت شدت احساسات عزاداران امکان ادامه نیافت ، طی اطلاعیه های مکرر از رادیو اعلام شد که مردم به خانه هایشان بازگردند ، مراسم به بعد موکول شده و زمان آن بعدا اعلام شد . برای مسئولین تردیدی نبود که هر چه زمان بگذرد صدها هزار تن از علاقه مندان دیگر امام که از شهرهای دور راهی تهران شده اند نیز بر جمعیت تشییع کننده افزوده خواهد شد ، ناگزیر در بعد از ظهر همان روز مراسم تدفین با همان احساسات و به دشواری انجام شد که گوشه هایی از این مراسم بوسیله خبرنگاران به جهان مخابره شد و بدین سان رحلت امام خمینی نیز همچون حیاتش منشاء بیداری و نهضتی دوباره شد و راه و یادش جاودانه گردید چرا که او حقیقت بود و حقیقت همیشه زنده است و فنا ناپذیر .

زندگی امام به روایت امام

متن زیر فرازهایی از زندگی حضرت امام خمینی - سلام الله علیه - است که پس از توضیحات معظم له ، فرزند گرامی ایشان حضرت حجت الاسلام والمسلمین حاج سید احمد خمینی نوشته و سپس حضرت امام آن را اصلاح نموده است:

بسمه تعالی

به حسب شناسنامه شماره : ۲۷۴۴ تولد: ۱۲۷۹ شمسی در خمین ، اما در واقع ۲۰ جمادی الثانی ۱۳۲۰ هجری قمری مطابق اول مهر ۱۲۸۱ شمسی است . (۱۸ جمادی الثانی ۱۳۲۰ مطابق ۳۰ شهریور ۱۲۸۱ صحیح است)

نام خانوادگی: مصطفوی ; پدر: آقا مصطفی ; مادر: خانم هاجر (دختر مرحوم آقامیرزا احمد مجتهد خوانساری الاصل و خمینی المسکن)

صدر در گلپایگان به وسیله صفری نژاد رئیس اداره آمار ثبت گلپایگان در خمین در مکتبخانه مرحوم ملا ابوالقاسم تحصیل شروع و نزد مرحوم آقا شیخ جعفر و مرحوم میرزا محمود (افتخار العلماء) درسهای ابتدایی سپس در خلال

آن نزد مرحوم حاج میرزا محمد مهدی (دایی) مقدمات شروع و نزد مرحوم آقای نجفی خمینی منطق شروع و نزد حضرت عالی (x) ظاهرا (سیوطی و شرح باب حادی عشر و) منطق و مسلما در مطول مقداری. در ادراک که سنه ۱۳۳۹ قمری برای تحصیل رفتم نزد مرحوم آقا شیخ محمد علی بروجردی مطول و نزد مرحوم آقا شیخ محمد گلپایگانی منطق و نزد مرحوم آقا عباس اراکی شرح لمعه پس از هجرت به قم به دنبال هجرت مرحوم آیت الله حاج شیخ عبدالکریم - رحمة الله علیه - (ظاهرا هجرت ایشان رجب ۱۳۴۰ قمری بود) هجرت آیت الله حائری به قم رجب ۱۳۴۰ و نوروز ۱۳۰۰ شمسی است) تتمه مطول را نزد مرحوم ادیب تهرانی موسوم به آقا میرزا محمد علی و سطوح را نزد مرحوم آقای حاج سید محمد تقی خوانساری مقداری و بیشتر نزد مرحوم آقا میرزا سید علی یثربی کاشانی تا آخر سطوح و با ایشان به درس خارج مرحوم آیت الله حائری (حاج شیخ عبدالکریم) می‌رفتم و عمده تحصیلات خارج نزد ایشان بوده است.

و فلسفه را مرحوم حاج سید ابوالحسن قزوینی و ریاضیات (هیئت، حساب) نزد ایشان و مرحوم آقامیرزا علی اکبر یزدی. و عمده استفاده در علوم معنوی و عرفانی نزد مرحوم آقای آقامیرزا محمد علی شاه‌آبادی بوده است پس از فوت مرحوم آقای حائری با عده ای از رفقا بحث داشتیم تا آنکه مرحوم آقای بروجردی - رحمة الله - به قم آمدند برای ترویج ایشان به درس ایشان رفتم و استفاده هم نمودم و از مدتها قبل از آمدن آقای بروجردی عمده اشتغال به تدریس معقول و عرفان و سطوح عالییه اصول و فقه بود پس از آمدن ایشان به تقاضای آقایان؛ مثل مرحوم آقای مطهری به تدریس خارج فقه مشغول شدم و از علوم عقلیه بازماندم و این اشتغال در طول اقامت قم و مدت اقامت نجف مستدام بود و پس از انتقال به پاریس از همه محروم و به امور دیگر اشتغال داشتم که تاکنون ادامه دارد. نام عیال اینجانب خدیجه ثقفی معروف به قدس ایران، متولد ۱۲۹۲ شمسی، صبیبه حضرت آقای حاج میرزا محمد ثقفی طهرانی.

تاریخ ازدواج: ۱۳۰۸؛ فرزند اول: مصطفی، متولد: ۱۳۰۹ شمسی؛ ۳ دختر در قید حیات با یک پسر، احمد متولد: ۱۳۲۴؛ دختران به ترتیب سن: صدیقه، فریده، فهیمه، سعیده و بعد از احمد، لطیفه؛ آخرین فرزند در حیات احمد.

x منظور آیت الله پسندیده می‌باشند.

روز شمار برخی مبارزات و تبعیدهای حضرت امام خمینی (ره)

۱۶ مهر ۱۳۴۱

جلسه مهم حضرت امام خمینی (ره) با مراجع قم در رابطه با انجمن‌های ایالتی و ولایتی

۱۱ آذر ۱۳۴۱

لغو تصویبنامه ساختگی انجمنهای ایالتی و ولایتی به دنبال مبارزات پیگیری حضرت امام خمینی (ره) و صدور پیام حضرت امام خمینی (ره) در مورد ختم این غائله

۲ بهمن ۱۳۴۱

تحریم رفتارندوم غیرقانونی و قلایبی شاه از سوی حضرت امام خمینی (ره)

۲ فروردین ۱۳۴۲

فاجعه خونین مدرسه فیضیه به دست عمال رژیم شاه

۱۵ خرداد ۱۳۴۲

دستگیری شبانه حضرت امام خمینی (ره) . قیام تاریخی ملت ایران در اعتراض به دستگیری حضرت امام (ره)

۴ تیر ۱۳۴۲

انتقال حضرت امام خمینی (ره) از پادگان قصر به سلولی در عشرت آباد.

۲۱ فرودین ۱۳۴۳

سخنرانی تاریخی حضرت امام خمینی (ره) در مسجد اعظم قم پس از آزادی
از حبس و حصر.

۴ آبان ۱۳۴۳

سخنرانی کوبنده حضرت امام خمینی (ره) به مناسبت طرح اسارت‌بار
کاپیتولاسیون.

۱۳ آبان ۱۳۴۳

بازداشت و تبعید حضرت امام خمینی (ره) به ترکیه

۲۱ آبان ۱۳۴۳

انتقال حضرت امام خمینی (ره) از آنکارا به بورسای ترکیه

۱۳ مهر ۱۳۴۴

انتقال حضرت امام خمینی (ره) از ترکیه به بغداد

۱۶ مهر ۱۳۴۴

حرکت امام خمینی (ره) از سامرا به کربلا بعد از تبعید به عراق

۲۳ مهر ۱۳۴۴

ورود و استقرار حضرت امام خمینی در نجف بعد از تبعید به عراق

۲۳ آبان ۱۳۴۴

شروع درسهای حوزه‌ای حضرت امام خمینی در نجف پس از تبعید به عراق

۱۲ اردیبهشت ۱۳۵۶

پیام حضرت امام خمینی (ره) به مناسبت چهل‌م شهدای قم

۲ مهر ۱۳۵۷

محاصره منزل حضرت امام خمینی (ره) توسط نیروهای بعثی عراق

۱۰ مهر ۱۳۵۷

هجرت حضرت امام خمینی (ره) از عراق به سوی کویت

۱۳ مهر ۱۳۵۷

هجرت حضرت امام خمینی (ره) از عراق به فرانسه

۱۲ بهمن ۱۳۵۷

بازگشت امام خمینی (ره) به میهن اسلامی پس از ۱۵ سال تبعید.

برقعات
فکر مندرجات
این مجموعه

صفحه ۱
رساله در بیان اسرار
بیده اسرار

ص ۱۳
صحافت الیه

ص ۲۹
چهل سوره مستزید
از قرآن

ص ۳۵
فوائد مستزید از تفسیر
اسکندر و سؤالات جن
ص ۱۱۴۴ احتیاج میر

ص ۳۷
رساله در آیات
وجود خدا

ص ۵۲
رساله تفسیر العسل
والایمان بواجب
از حضرت علامه

ص ۸۹
فوائد مختصره

ص ۱۳
ذریقه انجاء و الظفر
للشیخ العلاء

ص ۹۶
رساله فی العقل
تفسیر بن اسحق الکرکلی

ص ۱۱۸
ذیقات التوحید و طهار العطاء
تفسیر الدین الکاظمی

ص ۱۰۰
آزاد نامه

ص ۱۱۲
اقبال شیخ مفید
مترجمه

ص ۱۰۳
رساله توحید شیخ ابراهیم

ص ۱۰۷
رساله تفسیر فی تفسیر سوره
فوائد مستزید منقول از خط
شعبه دریا

ص ۱۱۲
صورت کتابه حضرت
رسالة الامام شیخ مفید
الیرزا فی شرح الدین فی الطحاوی

ص ۱۱۵
رساله شجرة الیه

ص ۱۹۱
کتاب
مباحث الشریعه
برای اولاد علمای اصفهان

ص ۲۳۳
ترجمه رساله تغایر
ارسطو

ص ۲۲۲
رساله اعتقادات
از شاه قاسم انوار

ص ۲۲۸
رساله فی الذم علی نفسی و علی
بناستونده و سخن فیه
میرزا محمد امین

رسالة المسماة
بتأليف الفرقة
لعمارة بن عباس بن محمد بن عبد الله

رسالة الطير
للشيخ الرئيس

شرح قصص محمد بن يعقوب
للشيخ الرئيس

رسالة في اقسام الحكمة
للشيخ الرئيس

رسالة في اقسام الحكمة
للشيخ الرئيس

رسالة في اقسام الحكمة
للشيخ الرئيس

رسالة في الاخلاق
للشيخ الرئيس

رسالة في الاخلاق
للشيخ الرئيس

رسالة في الاخلاق
للشيخ الرئيس

فوائد متفرقة

رسالة الدائرة

رسالة حكمة الموت

رسالة في بقاء النفس
بعد الموت

رسالة في بقاء النفس
بعد الموت

رسالة في بقاء النفس
بعد الموت

رسالة في احوال صنوف
الناس في دار البقا

رسالة في احوال صنوف
الناس في دار البقا

رسالة في احوال صنوف
الناس في دار البقا

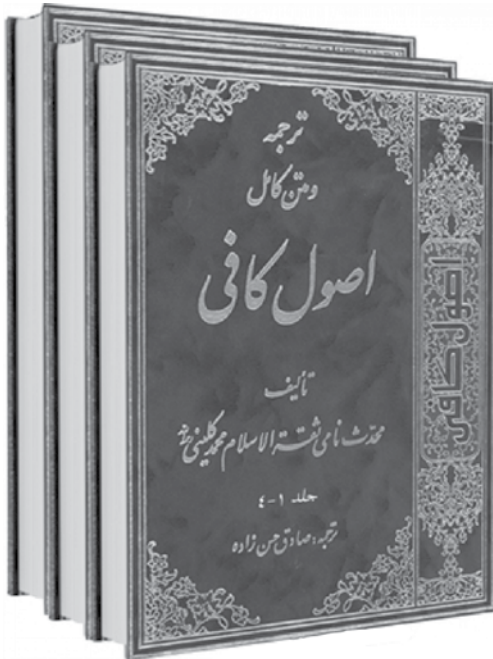
فوائد متفرقة عزيزة

رسالة تعلقات
لعمارة بن عباس بن محمد بن عبد الله

رسالة في تحقيق الوجود
للشيخ الرئيس

كتاب

معرفی کتاب «الکافی»



الکافی از منابع حدیثی شیعه و مهم‌ترین و معتبرترین منبع از کتب اربعه است. این کتاب نوشته محمد بن یعقوب بن اسحاق مشهور به ثقة الاسلام کلینی است که آن را در مدت ۲۰ سال گردآوری کرده است. الکافی که در سه بخش اصول، فروع و روضه تألیف شده، محل رجوع عالمان شیعه است. اصول کافی مشهورترین بخش الکافی محسوب می‌شود. کلینی بر آن بوده تا احادیث الکافی را براساس عدم مخالفت با قرآن و موافقت با اجماع جمع‌آوری کند.

کلینی به دلیل ارتباط با اصحاب ائمه و دسترسی به اصول اربعه‌اثر روایات این کتاب را با کمترین واسطه نقل کرده است. گروهی از عالمان شیعه معتقد به صحت تمامی روایات آن بوده‌اند و در مقابل گروهی از عالمان شیعه وجود احادیث ضعیف در کافی را قبول دارند. گفته شده نامگذاری این کتاب منتسب به امام زمان (عج) است ولی بسیاری از علما با این ادعا مخالفت کرده‌اند.

درباره مؤلف

محمد بن یعقوب بن اسحاق کلینی رازی مشهور به ثقة الإسلام و شیخ المشایخ، عالم برجسته شیعی دوران غیبت صغری است. او با برخی از محدثان که بدون واسطه از امام عسکری (ع) یا امام هادی (ع) حدیث شنیده بودند ملاقات کرده است. وی در نیمه دوم قرن سوم و نیمه اول قرن چهارم هجری قمری از بزرگ‌ترین محدثین شیعه به شمار می‌رفت. آن چه در بیان جایگاه شخصیتی و علمی کلینی در کتب تراجم و تاریخ آمده است همگان از موافق و مخالف، از فضل و عظمت وی یاد کرده‌اند. [۱]

علت نام‌گذاری

در علت نام‌گذاری کتاب به کافی دو نکته بیان شده است:
 ۱. کلام خود کلینی در خطبه کتاب طهارت است که می‌گوید: این کتاب، برای همه فنون علم دین کافی است. [۲]

۲. نام کتاب برگرفته از کلامی است که به امام زمان (عج) نسبت داده شده که فرمود: این کتاب، برای شیعیان ما کافی است. این جمله زمانی صادر گشته که کافی بر امام (ع) عرضه شده و ایشان آن را تحسین کرده است. [۳] (البته چنین حدیثی وجود ندارد و صرفاً یک ادعا است.)

کافی در کلام بزرگان

شیخ مفید می‌گوید: این کتاب، از برترین کتب شیعه بوده که دارای فائده‌های بسیار است. [۴]
 شهید اول آن را کتابی در زمینه حدیث معرفی می‌کند که امامیه مانند آن را نیاورده است. [۵]
 محمدتقی مجلسی می‌نویسد:
 کتاب کافی از تمام کتب اصول، مضبوط‌تر و جامع‌تر است و بهترین و بزرگ‌ترین تألیف فرقه ناجیه (امامیه) است. [۶]
 آقا بزرگ تهرانی می‌گوید:
 کافی کتابی است که در نقل حدیث از اهل بیت (ع)، مانند آن نوشته نشده است. [۷]
 استرآبادی از قول دانشمندان و اساتید خویش نقل می‌کند که برابر یا نزدیک کتاب کافی در اسلام نگاشته نشده است. [۸]
 آیت الله خوئی از قول استادش میرزا محمدحسین نائینی، مناقشه در اسناد روایات کافی را حرفه و ترفند عاجزان و ناتوانان خوانده است. [۹]

انگیزه و شیوه تألیف

چنان‌که کلینی در مقدمه این کتاب نوشته است، او کتاب کافی را در پاسخ به درخواست کسی نوشته است که او را برادر دینی می‌نامد:

اما بعدای برادر... پرسیدی که رواست مردم به نادانی بپایند و ندانسته دیندار باشند، چرا که دینداری شان از سرعادت و تقلید نیاکان و بزرگان است... تو یادآور شدی که مسائلی بر تو مشکل شده و به علت اختلاف روایات موجود، حقیقت آن مسائل را نمی‌فهمی... و دسترسی به دانشمند مورد اعتمادی نداری که در این باره، با او مذاکره و گفت‌وگو کنی. گفتم می‌خواهی کتابی داشته باشی کافی که همه فنون علم دین در آن جمع باشد تا متعلم را کفایت کند و ره‌جو را مرجع گردد... گفتمی که امیدوار هستی خدای تعالی به وسیله چنین کتابی هم‌مذهبان ما را دست‌گیری کند و به سوی رهبران خود بکشانند. خدا را حمد که تالیف کتابی را که خواهش کردید میسر ساخت و امید است چنان باشد که می‌خواستید. [۱۰]

کلینی چنانکه در مقدمه کتاب آورده، احادیث را بر اساس معیار عدم مخالفت با قرآن و موافقت با اجماع جمع‌آوری کرده است و در آنجا که وجهی برای ترجیح نمی‌دید، یکی از دو روایت متعارض را که در نظرش به صحت نزدیک‌تر بوده برگزیده است. [۱۱]

مزایا و ویژگی‌ها

کلینی در زمان تألیف کافی با استفاده از اصول اربعه‌أه (۴۰۰ کتابچه حدیثی که توسط اصحاب ائمه نوشته شده بودند) و دیدار حضوری با اصحاب ائمه اطهار (ع) یا کسانی که اصحاب را دیده بودند، احادیث را با کمترین واسطه به دست آورده است. هم‌زمانی با نواب اربعه راه را برای تحقیق در درستی یا نادرستی احادیث هموار ساخته بود. [۱۲] البته نسبت به قسمت اخیر این ادعا باید گفت: عرضه کتاب بر ائمه رسم شایعی نبوده و نسبت کتب عرضه شده به کتب عرضه نشده اندک است. به علاوه، کلینی هیچ ارتباطی ویژه با نواب اربعه نداشته است. [۱۳]

نظم و جامعیت کتاب، دیگر خصوصیت کافی است. این کتاب به لحاظ نظم و ترتیب در دسته‌بندی روایات، تعداد روایات و تمامیت سلسله سند احادیث و به جهت جامعیت و کاملیت در برگزیده موضوعات مختلف نظیر اعتقادی،

فقهی، اخلاقی، اجتماعی و... منحصر به فرد است. وی در این باره کوشیده است احادیث مفصل تر، صحیح تر و روشن تر را در ابتدای باب بیاورد و سپس احادیث مجمل و مبهم را ذکر کند. [۱۴]

ادعای عرضه کافی به امام زمان (عج)

بعضی درباره کافی گفته اند که بر امام زمان (عج) عرضه شده و آن حضرت فرمود: «الکافی کاف لشیعتنا» یعنی کتاب کافی برای شیعه مابس است، [۱۵] این مطلب صحت ندارد:

علامه مجلسی می گوید:

اینکه بعضی از گراف گویان به طور یقین می گویند همه کتاب کافی بر امام قائم (عج) عرضه شده است چون کافی در بغداد شهر نمایندگان آن حضرت بوده است، بطلان سخن آنان بر هیچ عاقلی پوشیده نیست. [۱۶]
میرزا حسین نوری آورده است:

این شایعه که می گویند کافی را بر حضرت حجت (عج) عرضه شده و فرموده است: کافی برای شیعه ما کافی است اصلی ندارد و در تألیفات اصحاب ما از آن اثری نیست» وی از محدث استرآبادی نقل می کند که چنین حدیثی وجود ندارد. [۱۷]

محتوای کتاب

کافی مشتمل بر سه قسمت اصول و فروع و روضه است: اصول کافی به روایات اعتقادی، فروع آن به اخبار فقهی و روضه کافی به تاریخ میپردازد. بخش اصول، خود در بردارنده چند کتاب است که یکی از آنها کتاب الحجة میباشد.

ابواب کافی

نویسنده کتاب کافی احادیث آن را در سه بخش کلی شکل داده است.

اصول کافی

نوشتار اصلی: اصول کافی
اصول کافی که شامل احادیث اعتقادی می‌شود و شامل ۸ کتاب است.
کتاب العقل و الجهل
کتاب فضل العلم
کتاب التوحید
کتاب الحجّة
کتاب الايمان و الکفر
کتاب الدعاء
کتاب فضل القرآن
کتاب العشرة

فروع کافی

فروع کافی روایات فقهی را در برمی‌گیرد و شامل ۲۶ کتاب است.
کتاب الطهارة
کتاب الحيض
کتاب الجنائز
کتاب الصلاة
کتاب الزکاة والصدقه
کتاب الصيام
کتاب الحج
کتاب الجهاد
کتاب المعيشة
کتاب النکاح
کتاب العقیقه
کتاب الطلاق
کتاب العتق والتدبير والمکاتبة

کتاب الصيد
کتاب الذبائح
کتاب الاطعمه
کتاب الاشرية
کتاب الزی والتجمل والمرورة
کتاب الدواجن
کتاب الوصايا
کتاب المواريث
کتاب الحدود
کتاب الديات
کتاب الشهادات
کتاب القضا والاحکام
کتاب الايمان و النذور و الکفارات

روضه کافي

روضه کافي که احاديث متفرقه در آن جای دارد و بدون ترتيب خاصی، به موضوعات مختلف اشاره می‌کند. هر چند برخی روضه را جزو کتاب کافي نمی‌دانند [۱۸] اما نجاشی و طوسی تصريح کرده‌اند که روضه آخرين کتاب کافي است. [۱۹] [۲۰]

تأويل و تفسير برخی آیات قرآن مجيد

توصيه‌ها و اندرزهای ائمه اطهار(ع)
رؤيا و انواع آن
دردها و درمان‌ها
کيفيت آفرينش جهان هستی و برخی از پدیده‌های آن
تاريخ بعضی از انبيای الهی

فضیلت شیعه و وظایف آن
 برخی مسائل تاریخ صدر اسلام و زمان خلافت امیرمؤمنان (ع)
 امام زمان (عج) و صفات او و نیز اصحاب و ویژگیهای زمان حضور او
 تاریخ زندگی برخی صحابه و اشخاص

تعداد روایات و علت اختلاف آنان

تعداد روایات کتاب کافی را با رقمهای مختلف ذکر کرده‌اند. یوسف بحرانی در لؤلؤة البحرین ۱۶۱۹۹، دکتر حسین علی محفوظ در مقدمه کافی ۱۵۱۷۶، علامه مجلسی ۱۶۱۲۱ و برخی از معاصران مثل شیخ عبدالرسول الغفار ۱۵۵۰۳ حدیث شمارش کرده‌اند. این اختلاف رقمها ناشی از شیوه شمردن احادیث است. به این معنی که برخی روایتی را که با دو سند ذکر شده، دو روایت، و بعضی آن را یک روایت به حساب آورده‌اند. گروهی روایات مرسله را نیز یک حدیث شمرده و برخی آن را در شمارش به حساب نیاورده‌اند. البته در موارد نادر هم میتواند علت اختلاف، نبودن برخی روایات در برخی نسخه‌ها باشد. [۲۱]

اعتبار روایات کتاب

درباره اعتبار روایات کافی دو دیدگاه وجود دارد:
 برخی همچون محدث نوری همه روایات کافی را معتبر و بی‌نیاز از بررسی رجالی دانسته و دلایلی مانند جایگاه ممتاز کتاب کافی و مولف آن در نزد علما و نیز حضور او در دوره غیبت صغری و امکان بررسی روایات او از سوی نایبان امام زمان را برای این نظر ذکر کرده‌اند. [۲۲]
 در مقابل، گروهی از علما بر این دلایل خدشه کرده و گفته‌اند بین کلینی و نایبان امام، رفت و آمدی نبوده و از همین رو روایتی از آنان نقل نکرده و در صورت عرضه کتاب به نایبان، این امر در مقدمه کتاب (که پس از تالیف خود کتاب نگاشته

شده) اشاره می‌شد. از سوی دیگر برخی راویان و منابع کافی از نظر رجالی ضعیف شمرده شده است و بنابراین نمی‌توان روایات کتاب کافی را بی‌نیاز از بررسی‌های رجالی دانست. [۲۳]

شرح کافی

کتاب کافی از دوره‌های نخست، مورد توجه عالمان و حدیث پژوهان بوده، بنابراین کارهای بسیاری درباره آن انجام شده است. آقا بزرگ تهرانی در کتاب الذریعه ۲۷ شرح نوشته شده بر بخش اصول کافی یا تمامی کتاب و ۱۰ حاشیه بر آن را معرفی کرده است. [۲۴]

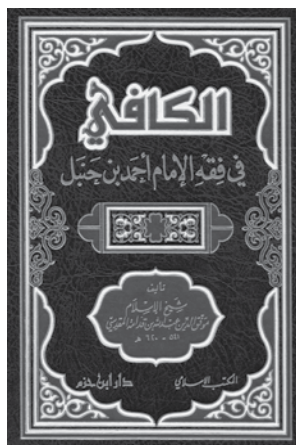
شرح کافی ملا صدرا متوفای ۱۰۵۰ ق.
کتاب الوافی فیض کاشانی متوفای ۱۰۹۱ ق.
مرآة العقول علامه مجلسی متوفای ۱۱۱۰ ق.
شرح کافی ملا صالح مازندرانی متوفای ۱۱۱۰ ق.
شرح کافی ملاخلیل قزوینی به زبان فارسی موسوم به «صافی» و شرح عربی به نام «شافی».
«الرواشح السماویة فی شرح الکافی» تألیف سید محمدباقر میرداماد.
شرح کافی تألیف امیراسماعیل خاتون آبادی.
منهج الیقین نوشته سید علاء‌الدین محمد گلستانه.

بزرگداشت کتاب الکافی

برخی از آثار و اقدامات برجسته پیرامون کتاب الکافی، که به شکل‌های مختلف اهمیت این کتاب در نزد شیعیان را می‌رساند، از این قرار است:
نشریه کتاب ماه دین، شماره ۱۳۰-۱۳۱ مرداد و شهریور ۱۳۸۷؛ در این شماره از نشریه، نه مقاله درباره کتاب کافی و نویسنده آن آمده است.

پیام آیت الله خامنه‌ای به کنگره بین‌المللی بزرگداشت ثقة الاسلام کلینی (ره).
همایش بزرگداشت شیخ کلینی (ره)؛ این همایش اردیبهشت‌ماه سال ۱۳۸۸
در شهرری برگزار شد. مقالات ارائه شده در این همایش علاوه بر عرضه در پایگاه
رسمی موسسه دارالحدیث، در نرم‌افزار «مجموعه آثار ثقة الاسلام کلینی رحمه
الله» هم ارائه شده است.

نرم‌افزار مجموعه آثار ثقة الاسلام کلینی رحمه الله (سلسله بزرگداشت ها ۳)؛
محتوای این نرم‌افزار که مرکز کامپیوتری علوم اسلامی آن را به سفارش موسسه
علمی - فرهنگی دارالحدیث تهیه کرده، از این قرار است: متن کامل ۶۷ عنوان
کتاب در ۱۹۱ جلد، شامل: کتاب الکافی (۱۵ جلدی و ۸ جلدی)، شرح‌ها،
ترجمه‌ها، تعلیقه‌ها، حاشیه‌های کتاب الکافی، مجموعه آثار انتشار یافته توسط
همایش بزرگداشت شخصیت ثقة الاسلام کلینی (رحمه الله) و نیز تصویر کامل ۲۷
نسخه از مهم‌ترین نسخه‌های خطی کتاب الکافی.



جستارهای وابسته

- اصول اربعه‌آه
- حدیث (تاریخچه کتابت)
- حدیث (طبقه بندی)

پی نوشت

۱. بحر العلوم، الفوائد الرجاليه، ۱۳۶۳ش، ج ۳، ص ۳۲۵
۲. کلینی، الکافی، ۱۳۶۳ش، ج ۱، ص ۱۴. (مقدمه)
۳. غفار، الكليني والكافي، ۱۴۱۶ق، ص ۳۹۲.
۴. مفید، تصحيح الاعتقادات الاماميه، ۱۴۱۴ق، ص ۷.
۵. کلینی، الکافی، ۱۳۶۳ش، ج ۱، ص ۲۷.
۶. مجلسی، مرآة العقول، ۱۳۶۳ش، ج ۱، ص ۳.
۷. تهرانی، الذریعه، ج ۱۷، ص ۲۴۵.
۸. استرآبادی، الفوائد المدنيه، ۱۴۲۴ق، ص ۵۲.
۹. خویی، معجم رجال الحديث، ۱۴۱۳ق، ج ۱، ص ۹۹.
۱۰. کلینی، الکافی، ۱۳۶۳ش، ج ۱، ص ۵.
۱۱. کلینی، الکافی، ۱۳۶۳ش، ج ۱، ص ۸۹.
۱۲. سيد بن طاووس، كشف المحجة، ۱۳۷۰ق، ص ۱۵۹.
۱۳. شبیری زنجانی، جرعه ای از دریا، ۱۳۹۲ش، ج ۱، صص ۱۷۳-۱۷۴.
۱۴. مصطفوی، ترجمه اصول کافی، ۱۳۶۹ش، ج ۱، ص ۱۰.
۱۵. غفار، الكليني والكافي، ۱۴۱۶ق، ص ۳۹۷.
۱۶. «وأما جزم بعض المجازفين بكون جميع الكافي معروضا على القائم عليه السلام لكونه في بلدة السفراء فلا يخفى ما فيه على ذي لب»، مجلسی، مرآة العقول، ۱۳۶۳ش، ص ۲۲.
۱۷. نوری، مستدرک الوسائل، ۱۴۱۶ق، ج ۳، ص ۴۷.
۱۸. افندی، ریاض العلماء، ج ۲، ص ۲۶۱.
۱۹. نجاشی، رجال نجاشی، ۱۴۱۶ق، ص ۳۷۷.
۲۰. طوسی، الفهرست، ۱۴۱۷ق، ص ۲۱۰.
۲۱. غفار، الكليني والكافي، ۱۴۱۶ق، ص ۴۰۱-۴۰۲.
۲۲. سبحانی، کافی کافی نیست، کتاب ماه دین، ش ۱۳ و ۱۳۱، ص ۶۱-۶۴، به نقل از مستدرک الوسائل، ج ۳، ص ۵۳۲.
۲۳. سبحانی، کافی کافی نیست، کتاب ماه دین، ش ۱۳ و ۱۳۱، ص ۶۵-۶۸.
۲۴. تهرانی، الذریعه، ج ۱۳، ص ۹۵-۹۹.